

توقیفون

شنبه ۱۲ سرطان ۱۳۵۹
۵ جلدی ۱۱۸۰

تعمیر و بازسازی - سال ۱۳۵۹

Ketabton.com

تعمیر و بازسازی ۱۳۰۰ اتقانی



۱۳۵۹/۰۲۹/۱۱۵



بيرك كارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان در ضیافتیکه به افتخار علمای و روحانیون ترتیب شده بود با آنها صحبت مینمایند.

اقتصاد و قایم عهد هفتته

به سلسله تخریبات و دهشت افگنی میخواستند شام ۱۰ سرطان مسجد جامع روضه شریف را که در قسمت غربی آرامگاه شاه ولایت امام حضرت علی کرم الله وجهه قرار دارد بوسیله دیناهیت به آتش بکشند که خو شبخانه این عمل شنیع و ضد اسلامی عمال امپریالیزم امریکا به موقع کشف و خنثی گردید.

• • •

۱. امتیاز حسن عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عضو شورای انقلابی و معاون کمیته دفاع و عدلی کمیته مرکزی حزب، روز ۱۰ سرطان در راس یک هیات حزبی و دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان بدعوت کمیته الهیک اتحاد شوروی برای شرکت در مراسم برگزاری معابقت الهیبی مسکو عازم آن کشور شد.

• • •

جمله اختتامیه کنفرانس روحانیون به ریاست نظام الدین تهذیب عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و عضو شورای انقلابی، رئیس ستره محکمه بعد از ظهر ۹ سرطان در چمنای زیوم پولى تخنیک برگزار شد.

سازنده و با عظمت دومین پلینوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان اعضای سازمان دموکراتیک زنان ولایت بلخ روز ۸ سرطان در ادیتوریم تخنیک مزار شریف تشکیل جلسه داده و در راه تطبیق آن کار و پیکار انقلابی شانرا ابراز داشتند.

• • •

تصدیق نامه های فارغان کورس سیاسی انستیتوت علوم اجتماعی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان طی مجلسی توسط برید جنرال گل آقا عضو کمیته مرکزی حزب، عضو شورای انقلابی و رئیس عمومی امور سیاسی قوای مسلح در اتاق تسویر سیاسی حزبی بشوونخی توزیع گردید.

• • •

دشمنان اسلام این جنایتکاران و آدم کندان حرفوی و گماشتگان امپریالیزم جهانی

آنها روی مسایل مربوط به انکشاف بیشتر مناسبات میان جمهوری دموکراتیک افغانستان و جمهوریت سو سیالیستی چکوسلواکیاتبادل افکار نمودند.

• • •

عبدالهادی مکمل معین سیاسی وزارت امور خارجه ساعت سه بعد از ظهر ۱۱ سرطان در دفتر کارش با اس. دهبادر جا معین وزارت امور خارجه جمهوری مردم مغلستان ملاقات تعارفی به عمل آورد.

• • •

فعالین حزبی و کادر های سازمان دموکر- اتیک جوانان شهر گردیز مرکز ولایت پکتیا و ولدوالی های مربوط آن ولایت روز ۱۰ سرطان در تالار سینمای آن شهر میثقی دایر کردند

• • •

به خاطر تایید و پشتیبانی از مصوبات

بيرك كارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان با بیانیه بی ارزشمند خویش نخستین کنفرانس علما و روحانیون جمهوری دموکراتیک افغانستان را قبل از ظهر روز ۹ سرطان در سلامخانه ارگ افتتاح نمودند.

• • •

بيرك كارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان طی ضیافت چاشتی که به افتخار علما و روحانیون کشور در قصر نمبر یک ارگ ترتیب گردیده بود شرکت کرده و در فضای نهایت دوستانه و صمیمانه با آنها صحبت کردند.

• • •

عبدالمجید سر بلند وزیر اطلاعات و کلتور روز ۹ سرطان با پوسلاو خنیویک مذاکره کرد.

دبری

تاریخ و

دربین شماره

د کړانو عالمو او روحو نيو نو له پاره به کله ددغو مقدسو مکلفيتونو تر سره کول ساده او عادي او لازم وي . خو کله شپاښ د ستونزو ، سختيو او بېرونو له زغملو سره وي څکه دشمن ابليس او طغيانوي شيطان سره شيبه دانسان پر خلاف دانسان له پاره به سنگر کې ناست دی چې هغه يعنی انسان نيکمرغي ته له رسيدو خوښ بختي ته له رسيدو او هغه شی ته له رسيدو څخه منع کړی چې د لوی خدای د خوښې وړدی .

«بیرک کارمل»

شنبه ۱۴ سرطان ۱۳۵۹ . مه ۵۰ ۱۹۸۰

دبری او انقلابی پیوستون عصر

زموږ بیری د حق او باطل او د ارتجاع او ارتقا تر منځ شمېرزی بیری ده . زموږ د زیاراوستونکو ، کارگرانو، بزگرانو او روښانفکرو د پراخو مبارزو عصری، چې نامبارزی د بربړتوب له جغ نه خلاصون اود اجتماعی او ملی ستم نه یی ترغیدو په خاطر کوی .

کښتوی او ساندي یی ووايي . هغدا اوس اوس نړیوال امپریالیزم سره له خپلو متحدینو او مرئیانو له آسمانه نیولی بیا د افریقا تر شاگونو پوری او بالاخر د ټول جهان په مقیاس کی له پرله پسې ماتو سره مخامخ دی . او ټول بشریت ندی شاهد دی چې څنگه نړیوال امپریالیزم اوبه هغه پوری نړی فاشیستی او وینی څښونکی رژیمونه یوبه بل پسې ماتی خوری او دورکاوای او مرگ کندی ته رغړی او دهغوی اهریمنی قدرت ته خانمه ورکول کیری .

پالونکی او ترقی غوښتونکی هیوادونه پر له پسې شامی پراخی هلی ځلی کسوی چی دکوکیچ کمولو لپاره په زړه پوری او گټور اقدامات وکړی او دشريت دریا لیتوب او ښه ژوند او سوکالی په لور په پیگیری او همیشنیو مبارزو لاس پوری کړی .

دهدغی انسانی غوښتنی په کتنه و چسی د ۱۳۵۹ کال سرطان په ۴ نیټه (۱۹۸۰ د جون ۲۵) د افغانستان له انقلاب سره د یوستون پرتیمه غونډه په کابل کی وشوه او بین المللی یوستون پوځل بیا د ټولو انقلاب سره ونښودل شو او د افغانستان پرضد پسې نړی خپونکی امپریالیزم او دسیمی د ارتجاع تیری او لاس وهنی محکومی کړی .

دغی بین المللی غونډی پوځل بیا ناقابته کړه چی د ټور انقلاب یو ضد امپریالیستی، ضد فیهوالی انقلاب دی او د افغانستان د زیاراوستونکی رښتینی مدافع بلل کیری او کولی شی چی خپل اساسی هدفونه په عمل کی تطبیق کړی او د افغانستان دخلکو په پاتی په ۴۲ مخ کی

او نامی عصر دی چی نړی لدی گومپ نه تر هغه گوته پوری امپریالیزم له خپلو ټولو ټکیو او برگیو او دخپل ټول وحشی توب سره سره له پرله پسې ماتوسره مخامخ دی او کلک گوزارونه خوری . نړی د زیار - ایستونکو میلیونی برگیی او په نیره بیا داسیا، افریقا اولاتینی امریکا د زیاراوستونکو خلک سوگند خواره او قسمی دشمنانو ته پرله پسې ماتی ورکوی او پدی کی دی چی دانسان او انسانیت ، آزادی او هوسمانی دشمنان، تر ستم لاندی خلکو دشمنان له منځه یوسی او خونړی امپریالیزم ، نړیوال او وینی څښونکی امپریالیزم له پښو وغورځوی ا ودهغه نوکر صفته مدافعین یی په ویرکی

تاریخ و هو دم هر گز به ظالمان رحم نه خواهد کرد

تاریخ پیکار و مبارزه پر حق زحمتکشان در پهنای وسیع زمانه های طی شده همه گواه بر آنست که حق حقیقت پیروز شد . فیست و ابر های تیره و تاریک وحشت و وحشت هرگز جلوه در خشن آفتاب حقیقت را برای همیشه گرفته نمی تواند . ازینرو به روایت تاریخ فقط و فقط یاران راستین حقیقت و دوستداران آزامش و سعادت مردم ، مشعلداران ترقی و تعالی جوامع بشری اند ، که نقش ارزنده ای را در مراحل مختلف زندگی ایفا نموده و به اساس تعهدات خویش عمل می نمایند و پیروز می شوند . در افغانستان انقلابی نیز مانند دیگر نقاط جامعه بشری طبق قانونمندی های رشد تکامل جامعه ، آنهاهی نام نیک کمای نموده و با سر بلندی افتخار زندگی نموده اند ، که بروحیه و اساس واقعیت ها و حقایق زنده اجتماعی تعهد سیرده اند و همانطور عمل نموده اند . تاریخ پر از فراز و نشیب افغانستان شاهد

زنده این ادعا ست که جباران و ستمگران سیا هکاران وید کاران هر گز به مرام شوم شان نمیرسند و جز سرفکندگی و روی سیاهی چیزی را نصیب نشوند . انقلاب شکوهمند نور و پروسه تکامل آن بعد از هر حله دوم انقلاب نور که از نگاه زمانی مدت محدودی را در بر می گیرد . اما آنقدر آموزنده و حیاتی است که انسان های شریف و انقلابی این وطن در آینه آن می توانند به چشم سر مشاهده کنند که دغلبه زان و استغاده جویان و آنهاهی که برخلاف حقو حقیقت به آزار مردمان پر داخند چه شدند ، سر نوشت امین سفاک و یاند چنای تکادش به کجا گشاییده شد . سخن روشن است که کسی به عوامریسی و دروغسازای به بردارد و مقصد فریب مردم را داشته باشد ، تاریخ و مردم هر گز بر وی رحم نکرده آخر الامر به زباله دادن تاریخ دفن می گردد . آنچه بعد از مرحله نوین انقلاب نور بار

جستگی به اثبات رسید ، بر خورد صادقانه حزب دمو کراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان است که کام به کام فاصله های را که باند سفاک امین بوجود آورده بود از میان بر داشته می شود . حزب ، دولت و مردم در ینک سنگسار علیه دشمنان واقعی و شناخته شده افغانستان قرار می گیرند و شجاعانه مبارزه علیه ارتجاع سیاه وید کار و باداران امیر یا لیستی شانرا به پیش می برند و باکی ندارند که در راه حق و حقیقت جان های عزیزشان را فدا کنند . بهترین مظهر همستگی مردم با حزب و دولت بعد از هر حله نوین انقلاب نور اینست که افشار مختلف و طبقات زحمتکش کشور ، علماء و روحانیون ، روشنفکران و کسه کاران به حقانیت گفتار و کردار دولت می برده و صادقانه و صمیمانه از پروگرام های دولت خویش تأیید و پشتیبانی می نمایند .

بقیه در صفحه ۴۲

دست اوزبان امپریالیزم از کشور ما کوتاه !

نامه سرگشاده زبان افغانستان به مارگریت تاجر .

سلسله گفت و شنود های ژوندون در میز گرد .

نامتاد محمد عمر به یاد .

اشک در چشم مرد همیشه خندان .

در باره ماهیت تاریخ .

یادداشتهایی پیرامون تیاتر اطفال ...

روی جلد :

حمید چلیا کمیدین معروف تیاتر کشور .

آنگلیس

از پیروزی مر حله نوین و نجات بخش انقلاب نور اینک شش ماه می گذرد و طی این مدت کوتاه کشور ما تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و کار و یکبار انقلابی کلیه نیرو های ملی ، مترقی و شهرو - کراتیک به تحولات مثبت و دموکراتیک نایل آمده است . در قدم اول باید بصراحت اذعان داشت که خود خیزش ۶ جدی ۵۸ برای سر نوشت کشور ، انقلاب و مردم اهنیست عظیم تاریخی دارد چه در اثر این قیام ظفر - مند که به اراده ی مردم قهرمان افغانستان و سربازی اردوی رهایی بخش افغانستان به پیروزی رسید انقلاب و مردم مارا از پهلوی ورطه تباهی نجات داده و به راه اصولی و درست رهنمائی کرد که می توان بحق آنرا مرحله ی نجات مردم و انقلاب نامید .

ولی همانطوری که خیزش شش جدی بمشابه تیغ بران گردن همه جا سو سان و وطن فرو - شان را برید رشته ی امید ارتجاع و امپری -

ما را به زنجیر کشید و کشت و نو هین و تو بیخ نمود بلکه بصورت و طنز و شانه وطن و انقلاب را به معامله افگند محافل و منابع امپری یا لیستی و ارتجاعی که تنها در قبال این اعمال ضد بشری و ضد کرامت انسانی این غول جا سوس عکس العمل نشان ندادند؛ بلکه بادیده رضایت آمیز به آن مر نگر - بستند و در زیر دل و در عقب پرده آنرا تأیید و پشتیبانی هم می کردند ولی پس از خیزش پیروزمندانه ۶ جدی این منبع امید امپری - لیزم (امین و بناند فاسدش) نیز تار و مار گردید و به شیشه ی امید ارتجاع و امپری - لیزم سنگ نا امیدی خورد و این نیرو های ضد انسانی را دیوانه ساخت . ارتجاع جهانی در راس امریکا با همراهی شو نیزیوم توسعه طلب چین ، صبیونیزم انسان دشمن ارتجاع کرش گرمصر ، مر تجعین نظامیگر پاکستان امپریالیزم محیل انگریز و دیگر نیروهای عقب رو و مر تجع یکبار دیگر به تلافی تاده

زنان رزمجو و قهرمان ما فریادمی زنند:

دست و زبان امپریالیزم از کشور ما که تاه!

الف - میم

یالیزم جهانی در راس امپریالیزم جهانخوار امریکا را نیز قطع کرد زیرا بعد از پیروزی انقلاب ظفر مند نور که در اثر آن قدرت حاکمه از مرتجعین در باری ، فیودال های بزرگ ، کمپرا دوران فایسد ، بیرو کرا تان مرتجع و غیره عناصر مفت خوار که مردم افغانستان و به نمایندگی آنها به حزب طبقه ی کارگر و کلیه زحمتکشان افغانستان یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتقال نمود .

امپریالیزم جهانی و در راس امپریالیزم امریکا با کمک مرتجعین داخلی سخت در تکاپو افتاد تا انقلاب را در لطفه از بین ببرد همان بود که در پهلوی سایر توطئه ها و دسائیس جاسوس نامدار خود حفیظ الله امین امین دشمن الله و امین را مامور تخریب و توطئه در درون حزب و دولت نمود و این جا سوس کینه کار و حلقه بگوش سی ، آئی ای خیلی مزورانه و معیانه اعمالی را مرتکب شد که در اثر آن نه تنها مردم بسلا کشیده

و بشکل دیوانه در نظر و عمل دشمنی علیه مردم افغانستان و انقلاب ملی و دموکراتیک نور راسیاست خود قرار دادند ، این نیرو های اهریمنی علاوه از آنکه با صدور نیرو های اجیر و آدم کش بخاک مقدس وطن ما در ساحه تبلیغات و دروغ پراکنسی نیز با افراط عمل نمودند . در حالیکه در هر گوشه و کنار کشور مانبرو های اجیر شده از جانب ارتجاع و امپریالیزم به کشتن همو - طنان مسلمان ، اعم از بیرو جوان و مسرد و زن و طفل دست زده و می زنند با بشری در تبلیغات خود ، خود را دوست اسلام و مردم افغانستان قلمداد کرده و در زیر این چتر ریا و فریب علیه انقلاب افغانستان سخن پراگتی می کنند .

در جمله تبلیغات دروغ و زهر آگین یکی هم در این اواخر اظهارات خانم مار گرت تاجر صدر اعظم انگلستان است که حلال مقام اداری و پهلوی مائیک خود و بصورت بر

مسؤولیت دروغ هایی را که دستگا هپی رساله های جمعی امپری یا لیستی هر روز زمزمه می کنند ، خطاب به نمایندگان بارلمان انگلیس اراکه نمود . میر من تاجر بحیثیت زن سیاستمدار نباید بامردم ماکه شناخت سابق با ماهیت استعمار و امپریالیزم دارند چنین تو هین آمیز بر خورد نماید زیرا مطابق ضرب المثل مردم ما که می گو یسد « آفتاب را نمی شود بانو انگشت پنهان کرد » اظهارات خلاف واقعیت و در عین حال تو هین آمیز (بخصوص در مورد زنان افغانستان) ایشان نیز نمی تواند حقایق انقلاب افغانستان را پوشیده سازد .

استعمار و امپریالیزم انگلیس این نخستین بار نیست که با سر نوشت کشور ما بازی کرده است کمی به عقب بر می گردیم سال های ۱۸۴۰ و دهه ی قبل از آن را از نظر می گذرانیم آوائیکه گزوم استعمار انگلستان مردم شریف و صلحجوی هندوستان را گزیده و تحت استعمار خویش در آورده بود و با نیش چنگ خویش در کنار سرحدات افغانستان امشاده بود و پلان گزیدن مردم افغانستان را در سر می پروراند هیچ وقت از حافظه تاریخ فراموش نمی شود . استعمار انگریز در آتو قت خطری را که شیر مردان افغان - نستان متوجه گنج پر بسای هندوستان (متصرفه ی انگلیس) می ساخت در نظر نداشتند و لی این استعمار محیل بسیار نا جوا نمردانه در

نمایند گان استعمار باز کرد و این امیر خان در سال ۱۸۷۹ آوائیکه مردم افغانستان در اوج احساسات علیه انگلیس اشغالگر می جنگیدند و آماده بودند تا بهترین درس تاریخی را به او بدهند آنها یعنی انگلیس ها را در آغوش گرفت و از خشم خلق نجان شان داد و استعمار محیل انگریز یکبار دیگر در وجود امیر عبد الرحمن ، امیر حبیب الله و غیره بر سر نوشت مردم کشور ما حاکم شد ولی هفا لظو ریکه می دانیم یکبار دیگر مردم وطن پرست افغانستان در سال ۱۹۱۹ بصورت قاطع علیه استعمار انگریز مردانه شوریدند و درس دیگری هم برایشان دادند . آیا خانم نا چر فراموش کرده اند که حالا هم همان مردم مخاطب شان است و داخله در امور داخلی کشور خود را و لو بسیار - ماهرانه و حتی در لفظ باشد نمی پذیرند ؟ خانم صدر اعظم باید بدانند که اگر در گذشته ها بخصوص قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست استعمار و دشمنان مردم مامی توانست با تبلیغات و فریب و خدعه نفاق بیا نندازند و حکومت کنند حالا دیگر این امید شان خواب و خیال و جنون است زیرا مردم افغانستان در پهلوی تجاری که از زهر های شیرین استعمار و امپریالیزم اندوخته اند ، امروز خود سر نوشت ساز کشور خود هستند .

انقلاب نور و بخصوص مر حله ی نو بسن و تکاملی آن که همه امید های واهی حکمر - وائی را نزد مر تجعین و امپریالیست ها از بین برده است یا لفاظی ها و دروغ پراگتی های دشمنان خدشه پذیر نمی شود و کار وان انقلاب با پر خور داری از عمل با انفع و با نفوی مردم سر بلند و با شکوه پهبیش می رود و خس و خاشاک را از راه خود دور می کند باز هم در قبال اظهارات خانم مار گرت تاجر رسوالی بمیان میاید : خانم محترم شما که در زمان سلطه ی جنمی حفیظ الله امین هم در کرسی صدارت تشریف داشتند و عمری را در پارلمان و سیاست بازی گذرانده اید . چرا در آن زمان ها چنین تبلیغاتی را براه نمی انداختید آیا مردم کشور ما و بخصوص زنان و اطفال در کشور صادر تحت سلطه ی رژیم های دست نشاندگی آل بچی چه نوع زندگی داشتند ، آیا استبداد سلطنتی در کشور ما بیداد نمی کرد ؟ آیا طفل این سر زمین چون گل های خود رو نشگفته برابر نمی شد ؟

آنوقت نیز از در تبلیغات دروغین پیش آمد کرد یعنی در قدم اول توسط جا سو سان و غلامان خود در بین اقوام مختلف افغانستان تخم نفاق و خانه جنگی را کشت نمود و چون میدا نست که در میدان جنگ و مبارزه بمقابل افغانان ایستاده نمی تواند بشکل بسیار بشیرمانه مردم ما را توسط تبلیغات دروغین جاهل !! دروغگو !! و دیگر صدات شنیع یاد نمود ، استعمار می خواست با این سیاست خود فضایل و افتخارات تاریخی مردم ما را زایل !! سازد ولی شمشیر و غیرت و وطن پرستی مردم غیور ما همه آن دروغ ها را در عمل خنثی نمودند . ولی بکمال تاسف باید گفت که با وجود آن بر خورد های تو هین آمیز و نور از کرامت انسانی و با وجود آنکه مشت محکم مردم دهان و دندان دشمن را شکست ولی نو گران و دست نشاندگان انگلیس چون امیر عبد الرحمن و غیره بار دیگر آغوش خود را برای بد یوالسی

حقایق را درباره افغانستان تحریر فواز آن بهره برداری سیاسی مینمایند

✽ نامه سرگشاده نمایندگان زنان قهرمان افغانستان به تاجر

گردان معصوم را کنید ه انگشتان شانرا
می برند . شما چرا در این جنایات ضد
انسانی خاموش میمانید ؟ شاید این سکوت
بخاطر آن باشد که خاطره اطفال بیگناه ،
معیو بین و کشته شدگان شهر اولتر در
شما نا راحتی و جدانی ایجاد میکند .

خانم صدر اعظم !

شما خوب آگما هید که
در کشور ما مواد منفجره انگلیسی ، پل ها ،
سیم های برق ، شبکه های آبیاری ، ساختمان
، بند وانهار را بخاطر محروم ساختن مردم
افغانستان از برق ، آب و مواد غذایی از
بین می برند گلوله های تفنگهای انگلیسی ،
اطفال ، شوهران و برادران ما را به شهادت
می رسانند . شما با وجود این شواهد آشکار
و اسناد رد ناشدنی پیوسته به میهن و دوستان
واقعی ما و مردم ما اتهام می بندید .

ما آماده ایم تا به تمام موسسات و کمیسیون
های بی غرض و بیطرف بین المللی مواد
منفجره انگلیسی سلاح ها و پوند های
انگلیسی را که به وسیله آنها ضد انسانی
ترین و وحشی ترین اعمال در میهن و سر
زمین بلا کشیده ما پیاده میشود نقاشی دهیم .
شما نقش مدافع دشمنان سوگند خورده وطن
مارا که میخواهند مردم ما را فقر و بد بختی
و محرومیت چون گذشته های تاریک به سر
برند بازی می کنید .

ما تاریخ را بخاطر داریم پدران و اجداد
ما به خاطر استقلال و آزادی میهن مساعلیه
استعمارگران انگلیسی برنانه وار مبارزه
کردند و پیروز شدند واضح است که اراده
مردم ما همان طور بود . امروز شوهران ،
اطفال و برادران ، سلاح بدست از میهن و
سرزمین پدران خویش در برابر تجاوزات
نیرو های ارتجاعی ، اجیران امیر یالیزم و
عظمت طلبان چین دفاع می نمایند . ما پیروز
می شویم . زیرا اراده مردم ما همیست .

این مکتوب سرگشاده تو وسط نود نفر
از زنان افغانستان امضاء شده است که در آن
جمله ، اناهیتا راتب ناد عضو پوری سیاسی ،
عضو کمیته مرکزی حزب دمو کراتیک خلق
افغانستان و وزیر تعلیم و تربیه ، محترمه
لریا رئیس سازمان دمو کراتیک زنان افغان
نستان سید بری بی نقی ، عزیزه انوری ، گل
غوثی طرزی ، کبریا نور زایی ، دکستورس
محموده ، راحله راسخ خرمی ، کبریا مظفری ، ماریا ،
شفیقه احراری ، محترمه روح افزا شایان ،
نجیبه حیدر ، معصومه ، ظاهره دردمل ، جمیله
آصفی ملالی ، داکتر جمیله دفتری ، سارا
منصوری ، دکستورس صابره ، زینب ، فوزیه ،
زیلیخا فخری ، شامل است .

دقیق و مسوولانه جوابگوی اعمال آنها در برابر
جهانیان و مردمان سراسر دنیا باشد . متأسفانه
گفته های شما با صدا های جانیان و دشمنان
سوگند خورده مردم زحمتکش افغانستان
در آمیخت .

بر کشور ما سیلی از دروغ ها و تهمت ها
سرازیر شد ولی واقعیت ها مارا طوری پرورش
و آموزش داده است که راست را بدرستی
از دروغ تشخیص دهیم واقعیتو راستی همیشه
از آن اکثریت توده های مردم بدر نایید
آنهاست .

توده های عظیم مردم ما با آغوش باز و قلب
پر از محبت از انقلاب شکوهمند نور و مرحله
نورین آن یعنی مرحله نجات انقلاب و مردم
ودست آورد های آن که عمیقاً ملی و دمو کر-
اتیک بوده و مطابق به دین مقدس اسلام و
عنعنات مردم ماست استقبال پر شور نموده
و در موضع دفاع و پشتیبانی از آنها قرار
دارند .

مادر مدت زمانی کوتاه غمخواری و مساعدت
های مادی و معنوی دولت جمهوری دمو کراتیک
افغانستان را به منظور بهبود سطح زندگی
خسانوده ها احساس کرده اقتصاد راسخ
حاصل نمودیم که دولت مردمی ما سعی
می نماید تا شرایط مطمئن حمایت از حقوق

بنمایندگی از زنان افغانستان به شما
خاطر نشان می سازیم که اظهارات اخیر شما
در مورد میهن عزیز ما احساسات و نظیرمتی
و مذهبی شرف و افتخار ملی مارا عمیقاً اهانت
نموده است اظهارات زعمای دولتی باید بطور

کابل ۴ سرطان . (ب) :

میرمن مارگریت تاجر صدر اعظم بریتانیا
اخیرا در پارلمان آن کشور سخنرانی نموده
و در جواب سوال نمایندگان پارلمان سعی کرد
تا وضع تاریکی را در افغانستان تصویر کند
که شنیدن چنین مطالبی از یک زن آنهم
رهبر حکومت بریتانیا تعجب آور است .
بریتانیا در زمانی که مردم ما واقعاً از محکومیت
هارج میبردند تنها خاموش ماند بلکه مستقیماً
در این محکومیت ها سهم داشت . اما بعد از
پیروزی انقلاب نور خاصاً مرحله نورین تکامل
آن که برای مردم غنابدیده ما آزادی های
فراوان به ارمغان آورد رهبران کشورهای
امپریالیستی تلاش دارند تا حقایق را در
افغانستان تحریف و از آن بهره برداری
سیاسی نمایند .

نمایندگان زنان قهرمان افغانستان اخیرا
در یک گرد هم آیی که در سازمان دمو کر-
تیک زنان افغانستان تشکیل شد این اظهارات
نادرست صدر اعظم بریتانیا را در ارتباط به
افغانستان قاطعانه رد نموده و نامه سرگشاده
عنوانی مارگریت تاجر را تصویب نمودند .
که متن نامه چنین است :

میرمن مارگریت تاجر !

بنمایندگی از زنان افغانستان به شما
خاطر نشان می سازیم که اظهارات اخیر شما
در مورد میهن عزیز ما احساسات و نظیرمتی
و مذهبی شرف و افتخار ملی مارا عمیقاً اهانت
نموده است اظهارات زعمای دولتی باید بطور

سلسله گفت و شنود ها و نشست های اقتصادی ژوندون در زیرک

مسائل

سیاسی و اجتماعی ، فرهنگ و هنر ، نوجوانان ، جوانان و خانواده ها

در این دور سخن :

- ۱- محمد شفیع عظیمی مربی شعبه اقتصادی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان .
- ۲- غلام سخنی غیرت رئیس تهیه مسکن .
- ۳- دیپلوم انجنیر عبد الستار اوریا رئیس آبرسانی وکانا لیزا - سیون .
- ۴- دیپلوم انجنیر داود سروش رئیس پروژه سازی «شاروالی کابل» .
- ۵- دکتور عبد الواسع بشر یارشهر ساز و مهندس انستیتوت پروژه های شهری و تعمیراتی .
- ۶- حبیب کارگر معاون فنی فابریکه خانه سازی .
- ۷- محترمه حمیده مدیر لیسه عالی ملالی .
- ۸- لیلی کاویان معلم لیسه عالی ملالی .
- ۹- کریم پرو دیوسر مجله تلویزیونی .
- ۱۰- سید عزیز الله مرموز عضو گروه مشورتی ژوندون .
- ۱۱- میراگل مدیر ناحیه نزده شاروالی کابل .
- ۱۲- بازمحمد فاضل مدیر ناحیه ۲ شاروالی کابل شرکت داشتند .

• نامشکل بیکاری و مهاجرت های ناشی از بیکاری حل نگردد - مشکل کمبود مسکن نیز حل نمیگردد .

• اگر موسسات بتوانند موجب جلب اعتماد مردم گردند - همه خانواده های مستعد پروژه های تهیه مسکن و تامین خدمات اجتماعی شهری را با کمک های مادی و معنوی خود مورد حمایت قرار میدهند .

• باید هرچه زودتر اتحادیه شاروالی های افغانستان تاسیس گردد و در سطح ملی و بین المللی به تبادل تجارب بپردازد و زمینه جلب امداد بین المللی و اتحادیه های شاروالی های دیگر کشور هارا برای تطبیق پروژه های شاروالی های کشور فراهم آورد .

در آن در نظر گرفته نشود و در مقابل درک درته های مدن شهرکه فقط سرمایه داران میتوانند در آن ساکن باشند تمام این امکانات فراهم آید .

ما نباید با پیروی از طرح های ایدئولوژیک ها چنین زمینه هایی را به وجود آوریم که جامعه از نظر محلات مسکونی به دو گروه غنی و فقیر تقسیم شوند طرح ها و پروژه های تعمیراتی و ساختمانی باید بر اساس نیازمندی های عمده تهیه شوند و نه بر اساس تفکیک طبقاتی که با تاسف تاکنون چنین بوده و اکنون هم تلاش هایی برای توأم آن صورت می گیرد .

موضوع نوم این است که راستی ما با ایجاد چه شرایطی خواهیم توانست حد اول امکانات بهبود مسکن را برای بیش از هفتاد هزار خانواده بی سرپناه شهر کابل که هر روز بر تعداد آن افزایش به عمل می آید و ده ها هزار خانواده بی منزل رهاشی ولایات و روستا ها - فراهم آوریم ؟

بسیار تا از روی آن خانه های ارزان و در عین حال مستحکم و صحتی آباد شده بتواند . به همین ترتیب اتحادیه های کارگری و دهقانی کوپراتیف ها و صندوق های تعاونی و سازمان های اجتماعی هر یک میتوانند در زمینه اقداماتی مشابه داشته باشند و در تهیه مسکن و به وجود آوری شرایط سهل برای آن سهم بگیرند .

سخنی غیرت :

من نظرات اصلاحی ام را در دو بخش پیشکش میدارم - یک اینکه در طرح پروژه های اساسی و عمده دراز مدت نباید مساند گذشته این روحیه وجود داشته باشد که همانگونه که جامعه شکل طبقاتی دارد باید طرح های ساختمانی هم طبقاتی باشد ، به این معنی که گروه ها و اقشار از نظر اقتصادی در سطح پایین خانه های ارزان قیمت داشته باشند خانه هایشان دور از شهر واقع گردد - تسهیلات و خدمات اجتماعی مانند آب ، برق ، اسفالت ، مکتب ، تاسیسات صحتی و ورزشی

کمبود منزل رهاشی یک دشواری در سطح ملی

دكتور بشريار :

پيش از ارائه نظرات اصلاحي خونپيرامون طرق عاجل رفع پرابلم مسكن نكتهي را پند

آوري ميكنيم به رفيق گوينده قبلر كه ما نمیتوانيم قيمت مواد ساختماني را تثبيت كنيم، ثابت نگه داريم واز صعود آن جلوگیری كنيم مگر اينكه بتوانيم حجم توليدات آنرا به وسيله دستگاه هاي توليدي بلند بپرسم چه هر قدر كه پيمانه توليد بلند رود به همان اندازه نرخ ها پايين مي آيد . و رقابت آزاد سالم را در عرضه مواد به وجود مي آورد كه خود عاملی است در جلوگیری از بلند رفتن نرخها .

در مورد رفع پرابلم مسكن من ميگويم كه اين پرابلم حل نميگردد مگر اينكه صرف آنرا در محدوده كابل به مطالعه نياورده و يك پلان علما تنظيم شده افغانستان شمول برای آن نداشته باشيم - برای رفع اين دشواری بايد طرح هاي پروژه هاي تعميراتي تمام نقاط کشور مطالعه گردد - بايد جلومهاجرت هاي ناشي از بيكاري و به دنبال كاريابی براه افتادن گرفته شود - بايد در دهات و شهر ها برای مردم كار تهیه شود - بايد شازوالي هاي ولايات بكوشند ساحه خدمات اجتماعي را در نقاط نوساز و شرايط بهبود مسكوني را در نقاط كهنه ساز شهر ها در نظر داشته باشند .

در شهر كابل كه اين دشواری پهنای بیشتری یافته است شازوالي كابل نباید به تخریب نقاط كهنه ساز شهر دست بزند - مگر اينكه قبلا زمينه تطبيق پروژه نساژه مسكوني با تايمين تمام خدمات اجتماعي آن در نظر گرفته شده و فراهم آمده باشند ، همچنين شازوالي با اشتراك معاني ارگانهای خدمات اجتماعي ديگر بايد به صورت عاجل پروژه بهبود مسكن در كارته هسای موجود شهر كابل را روی دست گيرد و آنرا به عمل آورد .

توليدات تعميراتي بلند منزل بايد توسعه داده شود واز انكشاف شهر به صورت منازل يك منزله تاجاي ممكن جلوگیری گردد ودر همین شمار ارگان هاي دولتي بايد بكوشند در قدم اول برای مستحقان درجه اول وماموران بی خانه و بی بضاعت شرايط تهیه سر پناه باشرايط سهل وگويراييفي تهیه گردد .

باهمه اين ها كه بر شمرديم بايد پذيريم كه مشكل مسكن چيزی نيست كه به زودي ودر جريان يكسال و دو سال و تطبيق بسك پروژه ، و دو پروژه حل گردد - اين دشواری بايد به صورت مرحلوی از ميان برداشته شود و در رفع آن تمام دستگاه هاي دولتي ، تمام موسسات و تمام مردم مسهم بگيرند و اقدام كنند .

لفظاً ورق بزويد
صفحه ۷

فعلي بزرگتر ساخته شود حجم مصارف تعميراتي بلند ميروود و اگر كوچك تر سايز آن در نظر گرفته شود از استحکام خانه ميگاهد .

برای امور تهیه خشت كه به صورت نمونه ذكر ميگردد ماهمين اكنون نديانيسم خاك کدام قسمت شهر برای خشت مناسب است و يا نيست - بايد در اين زمينه ها مطالعه صورت گيرد - فعاليت هاي شخصي توليداتي مواد ساختماني از خشت تا رنگ و سنگ و سمنت به درستي رهبري ورهنمايي گردد - سايز ها به اندازه هاي فني تعيين واستندرد گردد تا با جلوگیری از پراگندگی ها و جلوگیری از عدم موازين فني و اصولي در تهیه مواد تعميراتي بتوانيم شرايط تهیه خانه هاي بهتر را با قيمت ارزان تر برای مردم فراهم آوريم .

استفاده کنند به گونه ای كه اين نورم ها حجم مصارف تعمير خانه رابايسن آورده و شرايط صحي و استحکام را بيشتر برآورده سازد ، اين مامول زیر شعار **خانه بهتر با مخارج کمتر** برآمده ميتواند .

چون مهاجرت يك دليل اساسي مشكل كمبود مسكن به شمار مي آيد بايد علت هاي آن به درستي تحصيل گردد و زمينه هایش از ميان برداشته شود .

يكی از راه هاي بسيار سودمند در رفع وياكم ساختن حجم مشكل كمبود مسكن استفاده از قرضه هاي تعميراتي بانك رهني و تعميراتي است ، مشروط به اينكه شرايط قرضه دهی اين بانك سهل گردد . در گذشته اين بانك قرضه هایش را بر اساس تضمين خانه ويازمين به مشتري

به نظر من در قدم اول شازوالي بايد فقط زماني زمين تعميراتي به مردم توزيع كند كه پيش از آن ياحد اقل همزمان با آن تسهيلات وخدمات اجتماعي آب ، برق ، سرك ، مكنسب ويازمندی هاي صحي- ورزشي وغيره در آن در نظر گرفته شده باشد وهر گز اجازه ندهد بازهم خانه ها به آبادي كشيده شوند بی آنكه از تايمين خدمات اجتماعي در آن صحبتي باشد ، ويازم شازوالي كه زمينه تطبيق پروژه هاي تعميراتي تازه را با در نظر داشت تمام نيازمندي هاي آن فراهم نمي آورد هرگز نقاطي از شهر ومجالات كهنه ساز را كه در شمار ذخاير مسكوني مابه شمار مي آيند به تخریب نگيرد و بر تعداد بر سر پناهان شهر نيفزايد - در پهلوی همه اين ها بايد به بهبود مسكن توجه جدی ، فوري و متداوم صورت گيرد همین اكنون در



گوشه ای از ميزد گرد ژولونون كه بپرايون مشكلات مسكن، روی آن بحث ومذاكره صورت گرفت .

مدیر ناحیه دوم شازوالي :

به نايد گفته هاي رئيس كويپرايف تهیه مسكن يادآور ميشوم كه در پهلوی به وجود آوزی يك نورم معين در امور توليداتي مواد تعميراتي بايد نورم هاي برای قيمت گذاری اين مواد هم وجود داشته باشد .

همين اكنون هريك از مواد تعميراتي از اين گوشه تا آن گوشه شهر واز اين فصل تا فصل ديگران قيمت جداگانه و متفاوت دارند شازوالي قيمت گذاری برای اين مواد ندارد ونحوه عرضه ومقدار قيمت كاملا بستگی دارد به انصاف فروشنده كه چنين وضعی طبيعي است موجب سرگردانی نيازمندان شده وهم حجم مصارف را تا اندازه زياد بلند ميبرد .

ميبرداخت واكنون كويپرايف تهیه مسكن حاضر است تضمين مشتريان را خود عهده دار گردد به اين شكل كه بانك قرضه ها را به حساب كويپرايف بپردازد تا خانه هاي مسكوني واجد شرايط صحي ومدني برای مشتريان استفاده كننده از اين قرضه هاتيه گردد وبعد شرايط استرداد پول بانك نيز به گونه ای تنظيم گردد كه با مقدار عوايد وتوانايی پرداخت مشتري توازن داشته باشد .

وآخرين پيشنهاد من در اين زمينه اين است كه در تهیه مواد ساختماني بايد انسجام واستندرد به وجود آيد، اين موضوع ارزش خاص در امور تعميراتي دارد - من در اين زمينه فقط امور خشت مالي را مثال مي آورم همین خشت ظاهرا بی اهميت اگر از اندازه

شهر كابل پيش از پنجمصد هزار نفر در بدترين شرايط مسكن از نظر نور بودن از تسهيلات وخدمات اجتماعي زندگي دارند .

ادارات، موسسات ونايره هاي خسدهات اجتماعي بايد به كمك خود مردم، چنانكه اداره برق در يكي از مجلات شهر اقدام كرد به تايمين خدمات اجتماعي بپردازد تا وضع زندگي اين مردم بهبود يابد و حداقل آب ، برق وسرك داشته باشند من اطمينان

دارم در اين زمينه اگر اعتماد مردم جلب گردد پروژه هاي دولتي راهم از نظر مادي وهم از نظر معنوی مورد حمايت قرار میدهند از سوی ديگر ماموران فني شازوالي بايد نورم هاي ساده ساختماني رابه وجود آورند كه مردم در امور ساختماني شخصي از آن

عزیز الله هرموز :

د داین سلسله گفتار ها يك مورد د ر چگونگی نحوه فعالیت های شاروالی هانادیده انگاشته شد و آن این است که مناسبانه در کشور ما شاروالی هانه در سطح ملی و نه در سطح بین المللی اتحادیه سازی نکرده اند و حتی ادزش این موضوع نیز درجهت رفع برایم های شهری از نظر نور داشته شده است ، در حالیکه در بیشتر کشور ها اتحادیه های شاروالی ها بزرگترین بخش رفع شواروی های شهری خود را به سویه ملی حل میکنند مسایلی که رفقا و مخصوصا دکتور بشریزار آنرا به گفتار آوردند فقط يك راه دارن و آن هم تبادل تجارب میان شاروالی های مادر سطح ملی و اتحادیه شاروالی های افغانستان بشاروالی های دیگر کشور ها در سطح بین المللی است .

همین اکنون کوچکترین ناماسی - کوچکترین زمینه مشوره خواهی و مشوره دهی در امور تطبیقی و یا طرح پروژه های شهری میان شاروالی های ما وجود ندارد و چه بسا ممکن است تطبیق يك پروژه در يك شهر باعدم موفقیت روبرو شده باشد و چون ناماس و آگاهی در زمینه وجود نداشته عین تجربه دريك شهر دیگر ماهم به عمل آمده و مقدار فراوان پول بازهم به هدر رفته است و به همین ترتیب امکان دارد دريك ولایت مطالعات و تحقیقاتی مربوط به مسایل رفع کمبود مسکن و یا مانند آن به انجام آمده باشد که ولایت دیگر به سبب بی خبری از آن دوباره آنرا از الف تا «ی» دو باره به مطالعه گیرد .

اتحادیه شاروالی های افغانستان اگر تاسیس گردد علاوه از اینکه میتواند با تبادل معلومات و تجارب در زمینه های به مطالعه آمده و یا تطبیق شده در شهر هانوعی السجام و سرعت را در امور مربوط به شاروالی هابه وجود آورد این امکان را هم فراهم می آورد که امداد و کمک های دول دوست و انجمن های شاروالی های دیگر کشور ها نیز فراهم آید و مشکل کمبود بودجه در تطبیق پروژه ها تا اندازه یی راه حل یابد به ایسن دلایل من تشکیل اتحادیه شاروالی های افغانستان رابه فوریت که ممکن باشد تقاضا

میکنم و این عمل را گامی میدانم نه تنها در راه رفع برایم مسکن در افغانستان سودمندی های فراوان خواهد داشت بلکه دراز میان برناشتن برایم های دیگر شهری نیز کمک فراوان میکند .

راجله راسخ خرمی :

اگر اعضای محترم اشتراك کننده در این جدل که به خواست صدها خانواده و هزاران تن از خوانندگان ژوندون به طرح آمد سخن نگفته و نظری به میان آمده در زمینه مسورد بحث نداشته باشند باسپاس تو باره از هر يك شان به سبب پذیرش دعوت ژوندون و شرکت شان در این گردهم آیی از محترم در رفع برایم و شواروی بسزرگ کمبود مسکن یاری دهد و آنچه از این جدل ها به

مابا این گردهم آیی ها جدل هارا به آغاز می گیریم و دنبال کردن آن در محسودنه مسایل فنی کار خود انارات است - چنانکه در جدل امروز ثابت شد بسا زمینه های عدم توافق میان ارگان های شاروالی ووزارت فواید عامه در زمینه های مربوط به امسور مسکن وجود دارد که تا کنون به گفت و تبادل نیامده است آرزومندی ما این است که مسوولان گردهم آمده در نور این میز این سلسله بحث هارا در چوکات مسایل فنی و میان خود تو باره و چند باره به طرح آوردند سیمینار هاو کنفرانس ها و جدل ها و گردهم آیی هایی داشته باشند که همه ما را در رفع برایم و شواروی بسزرگ کمبود مسکن یاری دهد و آنچه از این جدل ها به

وعد های آن به عنوان میراث شوم دوران استبدادی روبرو میباشیم نقش بزرگ دارد و چه خوب است که این اقدام مبتکرانه هفتگی نامه ژوندون صرفا در محدوده همین مجله باقی نماند و تدویر چنین سیمینار هاو گردهم آیی ها و کنفرانس ها در همه ی بخش ها و شتون زندگی ماوبه وسیله همه ارگان ها و موسسات ما پیش برده شود تا زمینه رفع شواروی ها آسان تر فراهم آید و علل بهتر به کاوش گرفته شود .

در زمینه شواروی بزرگ کمبود مسکن در نور این میز مسایل مفید ویا ارزش به گفته آمد و به بررسی گرفته شد که مفیدی در خور اهمیت دارد ، مشروط بر اینکه طرح موضوع و بررسی آن فقط در صفحات مجله ژوندون خلاصه نگردد و دنبال روی هایی در پی داشته باشد .



این ساختمان ها ست که میتواند مشکلات مردم ما را مرفوع سازد .

من از روسای مسوول بخش های دولتی در زمینه امور مسکن می خواهم که این آخرین نشست شان نباشد بکوشند ز مینه های تازه برای گردهم آیی های تازه به وجود آید و مسایل در چوکات علمی و فنی همه جانبه به طرح و بررسی گرفته شود تا پیشنهادان مشخص بانفعایه های مشخص از متن و محتوی پیشنهاد هابه ارگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان و به حکومت سپرده شود و در سطح بالاتر ارزش های تطبیقی پروژه های پیشنهاد شده به مطالعه آید .

اینک حزب و دولت با تمام قوا وامکانات خود میکوشد نه تنها معضله مسکن بلکه همه شواروی های زندگی مردم یکی یی دیگر راه یابد اما شما میدانید که از میان برناشتن هر يك از معضلاتی که عمر چند صد ساله در کشور ما دارند کار یکمال و دو سال نمیباشد - باید در زمینه های مربوط به آن مطالعه کافی صورت گیرد - تحقیق کافی صورت گیرد و برای پیاده شدن آن به عمل مشکلات تسویلی از میان برود که ما ایمان داریم همه ی این آرمان های مقدس به صورت مرحلوی و به بهترین نحو ممکن خود عملی میشود .

یکبار دیگر شمارا به مطالعه و بررسی همه جانبه تر برایم مسکن و تهیه طرح های مشخص برای رفع آن و تقدیم این طرح هابه ارگان های حزب و دولت می نمایم و کار ژوندون را در شمار کار های خوب و باارزشی مطبوعات کشور به ستایش می گیرم .

نتیجه می آید بسامبرستند تا بازهم ژوندون که مجله خانواده های افغانستان است در خدمت خانواده های افغانستان آنرا به نشر سپارد و نقش مطبوعاتی و مردمی خود را به ایفاء آورد - اینک سخن را به محترم عظیمی می سپارم و با ختم صحبت ایشان ختم جدل امروز را نیز اعلام میدارم .

عظیمی مربی اقتصادی کمیته مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان :

بدون شك گردهم آیی هایی به مانند آنچه که امروز مادر نور این میز داشتیم در رفع معضله هاومشکلات درچاره یابی وانگیزه جویی شواروی های در سطح ملی که با ده

عظیمی مربی اقتصادی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان می خواهم باصحت خودحصن ختامی به بحث امروز ما بپخشند و بیش از سخنرانی ایشان نکته یی را یادآوری میکنم در مورد اهداف ژوندون از تایلر ساختن این سلسله جدل ها که در واقع گامی است اولی برای به وجود آوری زمینه های تبادل تجارب واندیشه میان ارگان های که در يك برایم خاص شهری اشتراك وهمگونی وظیفوی دارند .

افغانستان بعد از انقلاب شکوهمند شور و مخصوص مرحله نوین آن توجه تمام جهانیان را بخود معطوف ساخته و این بخاطری است که مردم زحمتکش و مستعدیده افغانستان برای اولین بار در تاریخ بیش از پنج هزار ساله این خطه مناسبات فرتوت استعماری فئودالی و تمام مظاهر استعماری و استعماری را فرو ریخت و بنای نوینی را بر نهاد که برای همیشه دست ارتجاع و امپریالیزم ازین کشور قطع گردید و سرنوشت مردم صلح دوست و آزاده افغانستان روشن شد .

در روشنی مشی انقلابی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان ، گام های اول آینده کشور بر چینه گردید و همین گام های نخست فردای های شکوهمندی را نوید داد که در آنجا استثمار و استثمار گران ، استثمار و استثمار گران را راهی نیست . وقتی برای اولین بار راه بی برگشت انقلاب افغانستان در پرتو انقلاب نور نمایان شد ، دوستان و دشمنان انقلاب در مقابل هم قرار گرفتند ، نبرد رویاروی به اشکال و

پلان به بیراهه کشاندن انقلاب شور و کودتای فاشیستی امین و باندهش از جمله همان توطئه های جنسی ای بشمار می آید که در زردخانه سازمان جاسوسی امپریالیزم امریکا سی، آی، ای، پخته گردید و در تاریکی سیاه آن پلان، جنایات نابخشودنی ای عملی گردید که آنهم نشانه های نیت شوم ارتجاع و امپریالیزم را در مقابل مردم افغانستان می نمایاند .

نمره این نایبکاری و کسار نابخشودنی شهادت هزاران انسان آرزومند و انقلابیست که دست های آلوده به ننگ ارتجاع و استعمار در آن رنگین گردیده و خلسق مستعدیده افغانستان هر جایی که خون ریخته شده برادران و خواهران شازرا می بینند بر ارتجاع و امپریالیزم لعنت می فرستند . گذشته ازین ارتجاع سیاه و غلامان حلقه بگوش امپریالیزم در خسار جاز از کشور در دستگاه جنایت پرور استعمار پرورش یافتند و با انواع سلاح های مرگبار ساخت کشور های امپریالیستی و چاکران چینی و اسرائیلی شان از راه ها و بیراهه ها به افغانستان آمدند و ناتوانستند به قتل و قتل پرداختند و مکاتب و مساجد راه ها ، پل ها ، شفاخانه و مدرسه را به آتش کشیدند که میراث شوم این وحشت و بیداد برای سال های سال روح و روان مردم افغانستان را می آذارد .

حقایق بیش از دو سال بعد از انقلاب نور می رساند که باند جنایتکار امین و قصابان بی کلتور و بی فرهنگ آن در نبال ارتجاع منقله پلان های شوم دیگری راهم سرهمبندی نموده بودند که اگر به موقع و به وقت مر حله

که تاکنون لب زیر دندان ، با خشم و غضب به خصوص و دشمنی تاریخی خویش علیه مردم افغانستان ادامه میدهد . با اینهم در مقابل قضیه روشن است . نیرو های اصیل انقلابی جهان از همان آوان انقلاب از هر گوشه و کنار جهان صدا بر آوردند که افغانستان انقلابی در جهان تنها نیست ما با تمام قوا از آرمان های والای انقلاب واراده مردم افغانستان پشتیبانی می نمایم . آنها صدا برکشیدند که راه مردم انقلاب افغانستان بر حق است و درین نبرد سپهنگین و تاریخی مردم افغانستان است که پیروز می شوند نه ارتجاع و امپریالیزم و چاکران و نوکران ارتجاعی آن که قبل از انقلاب نور به شیوه های مخلف در افغانستان به ظلم و استبداد پر داخند و در نو کری - استعمار و امپریالیزم زانو زده بودند .

مردم سرا سر جهان در تمام قاره ها در سنگر انقلاب افغانستان و بخصوص در حله نوین آن قرار گرفته و هرگز وظیفه و رسالت شازرا در مورد انقلاب افغانستان از یاد نبردند . دوستان انقلاب افغانستان عملا به جهانیان اعلام داشتند که ما مردم افغانستان را در چنین شرایطی که مورد حملو تجاوز بیرحمانه قرار گرفته هر گز تنها نمی گذاریم در عقب این آواز نیرو مند و پر توان لشکر عظیم همه گمان جوامع سو سیالیستی و دوراس آنها اتحاد جما هر شوروی سو سیا لیستی ، طبقه پرتوان و رهگشای کارگر کشور های سر مایه داری و همچنان قدرت زنجیر شکن کشور های آسیایی و افریقای قرار نارد که بار ها با روحیه یکبار جوانه از امر آزادی، استقلال و انقلاب افغانستان پشتیبانی نموده اند و آخرین گرد همایی بین المللی همبستگی با خلق افغانستان نشا نداد که نیرو های انقلابی و مبارز جهان یاران صدیق و راستین انقلاب و مردم افغانستان اند .

بیرک کارمل منشی عمو می کمیته مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدر اعظم جمهوری دمو کراتیک افغانستان در بیانیه تاریخی شان در جلسه اختتامیه گرد همایی همبستگی بین المللی با انقلاب افغانستان به ارتباط پشتیبانی سازمان صلح و همبستگی خلقهای آسیا و افریقا از آزادی و استقلال و انقلاب پیروز مند افغانستان گفتند :

« ما معتقد هستیم که در جهان پر آشوب کنونی که در تجساع و امپریالیزم بیداد میکنند یکی از ارکان عمده پیروزی خلقهای تحکیم و توسعه بیشتر و بیشتر نیرو همبستگی یکبار جو یانه انقلابی گردا نهایی مختلف انقلابی جهان می باشد .

سازمان همبستگی خلقهای آسیا و افریقا با پشت سر گذاشتن سی و یک سال عمر آکنده از مبارزات پرشور و خستگی نسا پذیر در راه دفاع از حقوق و آزادیهای خلقهای تحت ستم و غارت شده و همچنین خلقهای آزاد شده از اسارت استعمار بحیث یکی از پر اعتبار ترین سازمان های رزمنده بین المللی شناخته شده است . مردم زحمتکش و مسلمان افغانستان به نقش شایسته و کوشش های شریکانه این سازمان در امر دفاع از انقلاب و دستاورد های انقلابی در کشور ما اهمیت به سزایی قایل اند»

این گرد همایی و همبستگی با مردم

افغانستان فقط فقط و فقط به ایران بیانات و داد و شعار هامحدود نبوده زیرا نمایندگان سازمان همبستگی آسیا و افریقا در همه گوشه و کنار جهان مبارزان دلیر راه حق و حقیقت و راه صلح و آزادی و پیام آوران صفا و صمیمیت پیروزی و کامکاری انسان زحمتکش اند ، اینها کسانی اند که آواز شا ترا هزاران و ملیون ها انسان مبارز و قهرمان لبیک می گوید . وقتی آنها صدا بلند می کنند که مردم افغانستان در مبارزه علیه استعمار و امپریالیزم و توطئه ها و دسایس ، شانتاز تجدید امپریالیزم امریکا و دیگر مر نجعین تنها نیست هزاران و ملیون ها انسان این صدای نیرو مند و را ستین را تألیف می کنند و بخاطرش می رزمند .

نتیجه اینکه درین گمرو دار و نبرد رویا روی پیروزی از آن مردم افغانستان است ، فرسادهای زندگی برای مردم ستم دیده و مبارز افغانستان کف میزند این ارتجاع و امپریالیزم است که سیا هروی و سر افکنده است بگذار بلاش های مذبحخانه امپریالیزم امریکا نقش بر آب گردد و درین راه بیشتر از پیش زبون شوند .

انقلاب افغانستان طبق قانونی های رسد و تکامل جامعه راهش را از میان انبوه مشکلات و نارسایی ها باز نموده ، همانطوریکه امین جلا و باندهش را به زیاده دان تاریخ سپرد ، خس و خاشاک را که ارتجاع و امپریالیزم در سر راه انقلاب می باشند نیز چاروب نموده و از فراز و نشیب انقلاب پیروزمندانه سر بدر نموده به پیش می رود .

آنچه تذکارش ضروری می نماید اینست که این داد و فریاد ارتجاع و امپریالیزم هر گز جایی را نمی گیرد مردم افغانستان پیروز گردید ، بگذار آنها کلو پاره کنند ، سرو موی خود را بریزند ، یخن پاره کنند سر از پای نشا مند ، هر چه از دهن شان بر می آید بگویند ، آنچه مسلم و بر حق است ، پیروزی مردم افغانستان است و از همینرو امروز تمام جهان مترقی در سرا سر کمیته آگاهانه از انقلاب افغانستان پشتیبانی بعمل آورده و برای شان ثابت است که مردم افغانستان درین راه به آغوش پیروزی های هر چه بیشتر رسیده و آه و ناله و فریاد ارتجاع و امپریالیزم جایی را نمی گیرد .

همبستگی مردم جهان روز تا روز با انقلاب و آزادی خلق افغانستان استحکام بیشتر گامی نموده و اعتبار تاریخی می یابد . هر گز تاریخ بیاد ندارد که قبل از انقلاب نور نیرو های انقلابی جهان با این قاطیعت یکبار جوانه از انقلاب افغانستان دفاع نمایند و در سنگران به ایستند و علیه دشمنان آن مبارزه کنند .

اهمیت عظیم انقلاب نور و بخصوص مرحله نوین انقلاب نور درین است که همه نیروهای انقلابی و مبارز جهان بدون تردید دست بدست هم داده یکجا با هم از مردم افغانستان در حساس ترین لحظات تاریخ آن پشتیبانی می نمایند ، این خود نشانه بر حق بودن انقلاب و آرمان های انقلابی مردم افغانستان است . مستحکم باد همبستگی نیرو های انقلابی با انقلاب افغانستان

پیروز باد مبارزان راستین انقلاب افغانستان نیرومند باد وحدت و همبستگی !



همبستگی یکبار جو یانه با انقلاب افغانستان



شیوه های گونه گون راهش را باز کرد . ازین میان دو صف و دو سنگر از همان آغاز مشخص شد چنانچه در صف فردا های پیروزمند انقلاب نور تمام عناصر انقلابی و نیرو های نهضت و ترقی جهان و در صف مقابل آن تمام نیرو های ارتجاعی و امپریالیستی موضع گرفتند که این صف و مبارزه از طبیعه انقلاب نور تاکنون چند ومد های فراوانی را دیده و از پستی و بلندی های زیادی گذشته است .

نخستین انقلاب و مردم افغانستان که ضربه های بیهم را چشیده ، چون بلنگ نیرخورده اینجا و آنجا دهن باز نمود و در هر جایی که دستش رسید به تجاوز و غارتگری پرداخت ، چنانچه سیاهترین و ننگین ترین عملیات ضد انسانی از انقلاب نور تاکنون همه و همه در اوراق فعالیت های ارتجاع سیاه به سردمداری امپریالیزم امریکا و دیگر یاران و چاکران گوش پفرمائش چون چین مرند و انگلیس و اسرائیل و دیگران ثبت گردیده و لکه ننگیست بر جبین سیاه کار شان که هرگز زده وده نشود .



استاد محمد عمر دهنرمندانو او هنرخوینونکو په کنار کی لیدل کیږی .

سنگر

داستاد محمد عمر په یاد

استاد محمد عمر د هیواد تکړه او نو میالی هنر مند در باب غږولو لوی هنر پوه په ۱۲۸۴ لمریز کال د کابل په باغیان کوڅه کی دیوی هنر منلی ، هنر دوستی او هنر هتوونکی کورنی په هنری غیر کی زیږیدلی اود هنر په زانگو کی روزل شوی دی .

په ۹ کلنۍ کی یی د هنری ښوونځی په لومړنیو زده کړو پیل وکړ او خپل پلار

تریفی روز نی لاندی نی پرله پسې خپل هنری استعداد دغوږولو او روزلو کار ته پایښت ورکړ چی په بیره بیره یی ورځ تر ورځ نوی اونوی بریالیتو بونه ترلاسه کړل . هغه دهنری زده کړو په پیل کی د موسیقۍ دیلا پیلو څانگو په زده کولو کی گامونه اوچت کړل او دمو سیتۍ د (الف - بی) تر زده کولو وروسته دهغی لیو نی مینی له کیله چی له رباب سره یی در لود له خپل ټول وس او توان دهنه دزده کولو په لار کی یکار واچاوه .

درباب غږولو ټول فنون یی د خپل پلار خدای ښلی محمد ابراهیم او دخپل کاکا خوی محمد ایوب تر لار ښوونی لاندی زده کړل او دسندرو ویلو فنون یی دخدای ښلسی اقا محمد او خدای ښلی استاد قاسم نه زده کړل او دیوه تکړه سندرو پل په غیر یی دمو سیتۍ دیلی پایه نړۍ په ارت ډگر کی لوی نوم وگاټه چی به دی ډول دهنوی یورښتینی

شاگرد بلل کیږی . په ۱۳۱۸ لمریز کال کی یی د کابل راډیو دمیخ ته راتلو له هماغه پیل نه دسندر غاړی او وروسته درباب غږونکی او آهنگ جوړوونکی او همدا شان درادیو کابل دکرکتر د لار ښود په توگه خپله همکار یو ته دواپورکړ چی دهنکاري لوی یی څلو یشو کلو نو ته رسیږی .

څرنگه چی استاد دیوی ښوولی دهنردوستی او هنر هستوونکی کورنی په غیر کی سترگی غږولی وی دژوندانه له هماغه پیل نه دژوندانه دکوچنی او زړه بوگونوونکی چاپیریال سره پیژند وی او روزدی شو . په هغه وخت کی یی سترگی پرانیستلی چی ارتجاع ساستد او ښکیلاک گرو زموږ هیواد ښکیل کړی او دانسانی ټولو لوړو هیلو دخیلو ترڅنگ یی دهنر او هنر مندانو د سپکولو - بی په کولو او سرمولو چالچلند ته پایښت ورکاوه . په هغه وخت له موسیقۍ پوهانو - سندرو بو لسو سندرو غاړو او آهنگ جوړوونکو سره کلکه ښمنی کیدله او دخلکو په هنر مندا نو پاندی ملنډی و هل کیدلی .

په هغو ناوړو شرایطو کی چی دارتجاع - استبداد او نریخوړو ، ښکیلاک گرو او زبیتاک گرو طبقو دوا کمنۍ دبر لا مستوب زیږنده وو زموږ دهیواد خراباتیانو رندانو او هنرروزوونکو استادانو دافغانی مو سیتۍ دغوږولو ،

روزلو ، ښیرو لو او ژوندی ساتلو کار ته ملا تړلی وه . هغوی دهنر دښمنانو . هنری استعداد وژونکو ، داروغه او محتسب لسه سپکاوی - ترټولو زورولو او پرله پسې دښمنیو سر - بیره خپل سپیڅلی کار پر مخ بو ته .

په همدغه پیر کی استاد محمد عمر دهنر دانسانی ښوونځی د لومړ نی زده کوونکی په توگه دمو سیتۍ په زده کولو پیل وکړ او درباب په تارونو یی گوتی کښیښودلی چی د نه ستړی کیدونکی زیار په گاللو سره دخلانده بریالیتو بوښو په گټلو استا دی لوی پوهی ته ورسیږد .

استاد محمد عمر زموږ دهیواد داندرو او ویاړلو هنر مندانو له ډلی څخه و چی درباب غږولو په فن کی د ټولو هنر مندانو سرهنروال اوان داچی بل سیال او په نورو هیواد کی یی ساری ډیر لږیدلی شوی او نادر پیدا کیدای شی .

استاد زموږ دهیواد دمحلی موسیقۍ په روزلو او غږولو کی ډیره ونډه در لود لی ده چی زموږ دخلکو ویاړ گټل کیږی او د افغانی مو سیتۍ رپالده شمله یی جگه ساتلی او دډیرو رنگینیو په مرسته یی په کی زیاتو - نه کړیده .

هغه درباب له نارو نو څخه داسی په زړه پوری او زړه وړونکی نغمی را وویستی چی دهنیشنی یانونو په غیر به دهیواد دمو سیتۍ د تاریخ په پاڼو کی په زړینو کړښو وساتل

شی . هغه دتورو هنرمندانو په روزلو کی ډیره مرسته کړیده او گڼ شمیر شاگردان یی روزلی او شمخوږ توپ تر پورۍ پوری یی رسولی دی چی درباب غږولو په فن کی یی اکسرم ، خدای ښلی توکل شامه مېر محمد تاج محمد ، غلام قادر ، گل محمد ، عتیق الله ، نثار احمد ، بلبل شاه ، خلیل صدیق ، غلام حسن او حبیب الله روزلی دی .

همدا شان یی ډیر شاگردان دسندر غاړو په توگه ټولنی ته وپاندی کړی چی مشهور شاگرد یی امیر محمد دی چی درادیو ټلوویزیون تکړه سندرو غاړی دی او هیواد وال یی ښه پیژنی .

سولی او امانور شاگردان یی گڼ شمیر جوړی وی چی به بهر نیو هیواد و او په نوره توگه د امریکا په متحده ایالتونو کی یی هم ډیر شاگردان روزلی دی .

پتیا ل استاد محمد عمر په ۱۳۵۳ لمریز کال کی د امریکا د متحده ایالتو نو د فرهنگی ټولنو په بلنه هغه هیواد ته لاړ او دهغوی په غوښتنه یی در باب غږولو اوزده کولو نړی میاشتی کورس پرانیست .

په دغه کورس کی چی د امریکا نواشنگین ایالت دسایل په پوهنتون کی پرانیستی و په هغه لنډه موده کی یی شل تنه زده کوونکی روزل او د رباب غږولو فن یی ور زده کړ . تر هغه وروسته ته یی د امریکا په ویلا ویلو ایالتونو کی په زړه پوری کانسرټونه ورکړل چی تر ټولو مشهور کانسرټ یی د سا نفران نسیسکو په ایالت کی و چی دهندنو میالی طبله غږوونکی ذاکر حسین په مرسته سر ته ورسول شو چی د رباب د هغه کانسرټ زړه پاروونکی نغمی درادیو دارشیف په پتیو کی شته .

په تیرو کلونو کی چی د کابل راډیو له میخ ته راتلو څخه لنډه موده تیره شوی وه خدای ښلی استاد د شپرت پورۍ ته ورسیږد او نومره مخور شو چی نوم یی دهیواد په گوټ گوټ کی خپور اود هنر مینه والو ورسره زیاته مینه پیدا کړه .

په هماغه وخت کی دکابل راډیو دچلوونکی له خوا یوه هنری کار پوه ډله جوړه شوی او دهنر مندانو د هنری پوهی دټاکلو دنده ورله غاړی شوه او د هر هنرمند د هنری استعداد له مخی هنری پوهی ورکول کیدلی .

په دغه ډله کی خدای ښلی استاد قاسم ، خدای ښلی استاد غلام حسین ، خدای ښلی استاد معراج الدین ، خدای ښلی استاد چاچه محمود ، استاد محمد هاشم پلار او خدای ښلی استاد نی گل شامل وو . دهنری پوهی ټاکونکی ډلی دیوی غوښتی په ترڅ کی استاد ته داستادی پوهی وټاکله او درادیو دچلوونکو لخوا یی لنگه او پخلی وشو چی تر هغه وروسته داستاد په نامه وبلل شو او همدانوم یی د تل لپاره و ساته .

خدای ښلی استاد دادراب غږولو سر هنروال دیوه رښتینی هنروال او لوی انسان ستاینی په ځان کی روزلی وی او له کاذب شپرت سره یی کلکه کرکه در لودله او په ټول ژوند کی یی هڅه وکړه چی ځان د چا په متر گو ووهی او لکه د نورو شپرت غوښتونکو شپرت ته ورسیری هغه له شپرت

سره نومره مخالف او نا جوړو چی په گرانیت او منسل سره شکاسی دکمری مخ نه حاضر یده او دخبر یالا نو له ستر گو یی خان پناه کاوه - خو کله به چی دهرکی لپاره په مشکل ددیگروغون شانه ودریدنری خبری یی کو لی او هیڅکله یی هڅه نه کوله چی دخان منولکو اوخان غوښتونکو په خیرخان خرگند کا ندی هغه دهر کی به پیل کی له خبر یالا نو هڅه کولکه غوښتنه کوله چی دهغه ژوندانه دڅوړو او ترخو دکوم هنرمند بنهدی او کوم هنرمند خراب) او نورو پښو په هکله ور هڅه پوښتی ونه کړی .

هغه د ټولو هنر مندا نو قدر او عزت کاوه او په دی عقیده ؤ چی هر هنر مند خانسه خپل خای لری چی یو د بل خای نشی نیولای او پاید نه هر هنر مند در نا وښت وسما تسل شی . هغه هیڅکله هنر د هنر لپاره و نه کاراوه او خپل هنر یی په خو رو پیو ونه پلوره او خپل ټول هنری استعداد یی دژوندانه او هغه هم دانسانی ژوندانه د چو پر لپاره مصرف کړ او خپل ټول شا هکار ونه او نو ښتو نه یی دخپل ولس ددیر زلی ژوندانه په پښو کی وښیندل . هغه دیوه رښتینی هنرمند په توگه هاغه لار چی د ژوندانه په لومړی پړاو کی غوره کړی وه دژوندانه ترپایه پوری پری لښوده او تر وروستی سلگی پوری په همدغه دهنر د غسو و ولو - روزل او بشپړولو په غوره کړی واپ کسی مخ په وړاندی لاډ اوان داجسی دهنر دغو ډولو او بشپړ و لسو په چوپړکی یی ستر کی پتی کړی او دژوند شتمنی یی دتل لپاره له لاسه ورکړی .

دهغه بیوزله ژوند او د کورنی اقتصادی خیره د هغه د رښتینو لی جو نو ونکی نه چی دهغه دهنری ژمنوب صمات کوی او نا خیره په پاگه کوی چی په ټول ژوند کی یی دستمبوی او نچملاتو دلاس ته راوستلو لپاره هڅونه کړه .

هغه ټول ژوند دهر گی تر منگلو پوری دخرابات د خواجه خورنگ کرخی په یوه زاپه اودخپو په کورکی تیر کړ او پرتیا وپخیزو- نه یی چی په ټول ژوندانه کی یی په کراوونو اودپرونو برابر کړی وودغلروپواسطه غلا سول یو کال دهغه یوه شپه چی خدای بښلی استاد په کورکی نه وغله د شپه په تیاره کی د هغه کورته ورواو بښل او دکور ټول شته یی یوړول او له کورته یی سپین جومات چوپ کړ چی پر نه له همدغه زاپه کور او غلا شو و شیانو یی نور هڅه نه در لودل .

خدای بښلی استاد محمد عمر نه هیریدونکی کار نامی په زپه پوری تی چی خپلی هنری دندی یی په پدیره ښه توگه سرته رسو لسی او دخپل هیواد د محلی مو سیتی په معرفی کولو کی یی زیاته برخه اخیستی اودا کاریی په نړیوال ډگر کی په مخ ییولی تی .

استاد دخپل مخور توب او شهرت په پوړی کی دافغانستان د هنر مندا نو د بیلا بیلو ډلو په ملگریا او مشر توب ډیر و هیوانولو نه لاډ او د رنگینو کانسر نو په ور کولو سره یی دافغانی مو سیتی په معرفی کولو نړیوال ور سره آشنا کړل .

هغه خو خو ځله سفرونه و کړل او په هر سفر کی د لیری او نیردی هیواد ونو دندار

چیالو او هنر دمنه والو نه یو د هر کلی سره مخا مخ شو او دهغوی ننگه یی و گپله اوه ځله یی شوروی اتحاد - شپږ ځله یی ایران څلور ځله یی هندو ستان - یو ځل یی پاکستان یو ځل یی یوگوسلاویا ، یو ځل یی چین او یو ځل یی د امریکا متحده ایالتونو ته سفر کړی او هر ځل یی دکانسر نو نو په ور کولو ډیر مینه وال پیدا کړی او تقریباً د نړیوال شهرت خاوند شوی تی .

دهمدغو کا نسر نو او رباب د لغسو هستوونکو نارونو په خو خو لو او کړنگولو سره یی بر یالیتو بو نه په برخه شوی اود بریا لیتوب ډیر مهالو نو یی گتلی تی .

داطلا عانو اوکلنور دوزارت دهغه وخت دمطبعانو لسه مستقل ریاست نه یی نه (۹) مطبوعاتی جایزی اخیستی او په ۱۳۵۰ کال کی یی د هماغه وخت له واکمن نه دسرو زرو یو مهال او له بهرنیو هیواد ونو نه ډیری جایزی گتلی تی .

له دغو ټولو واقعیتو نو نه داس لاس ته راخی چی خدای بښلی استاد محمد عمر سر پیره بهدی چی دافغانستان ډیر تکړه او بی ساری رباب غږوونکی ؤ په ټوله نړی کی یی سیال او رقیب نه درلود بلکه د ټولو سر هنر وال هم و .

هغه دافغانی موسیقی له ټولو استادانو څخه درباب زده کولو په فن کی ډیر شا گردان وروزل او دافغانی ټولنی راتلونکی رباب غږوونکی دهغه دکار نتیجه بلل کېدای شی .

هغه یو سپیڅلی - کاروال - تکړه - بی ساری او دلوډ وستانو لرونکی هنر مند و چی

ټول ژوند یی د نظم او دسپلین په انگر کی تیر کړ او د همد غو ښو ستا ینو په لر لو سره دپولواماتورو اوسلکی هنروالو سر- غندوی گڼل کېږی . هغه انسانی خوبونه چی خدای بښلی استاد دلودل په نورو هنرمندانو کی لږ لیدل کېدای شی او دبل هرچا په پرتله په هنری نړی کی غوره او لوی خای لری .

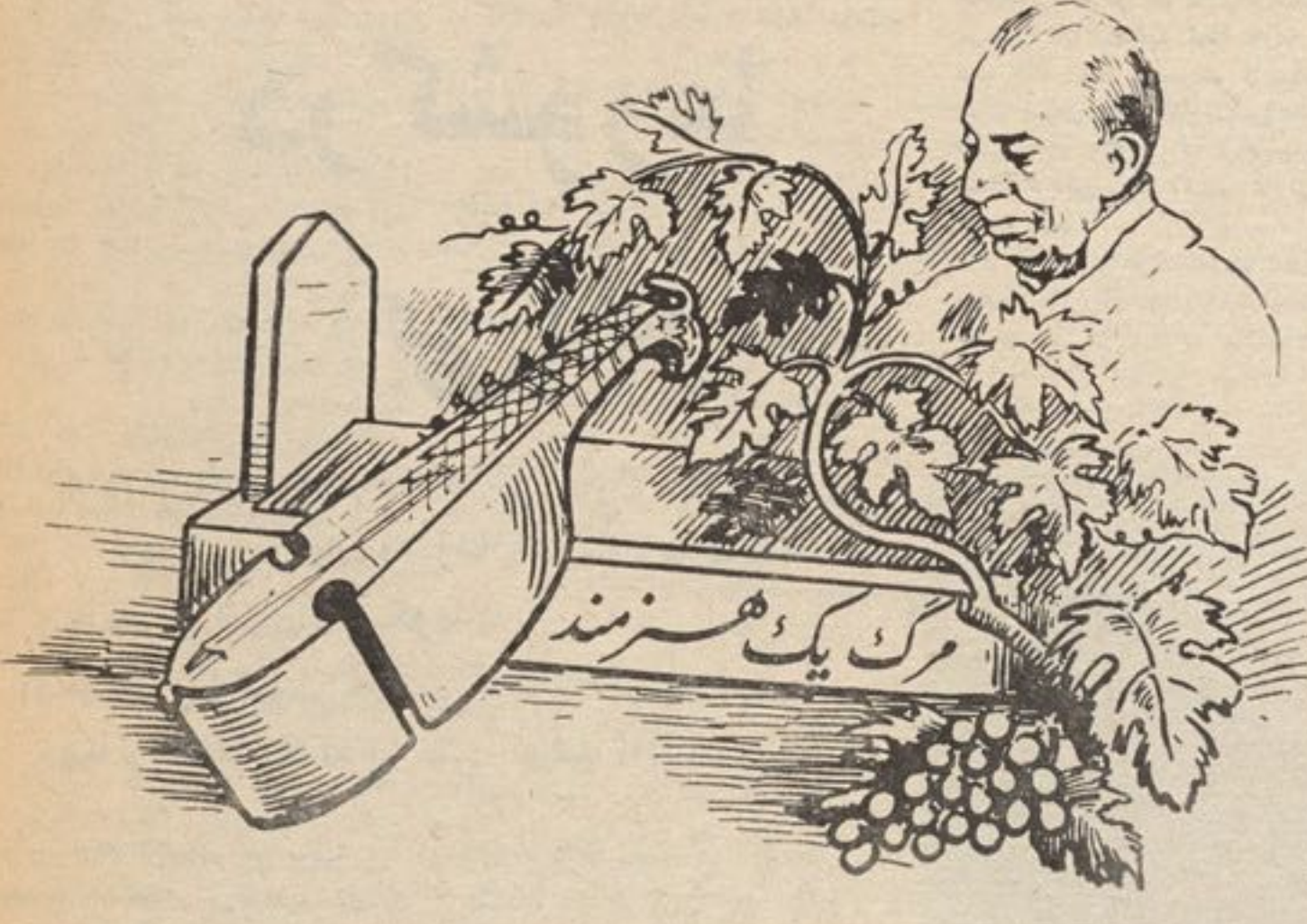
دلته داستاد دلوډو ستاینو د چو نو لو او لېونو لو لپاره د استاد خپلی خبری راډیو چی درادیو تلویزیون له خبریال ښاغلی مهدی سره یی پخپله ورستنی هر که کی کړی او داسی یی ویلی تی :

«که چیری رښتیا ووايم ستا مو دپوښتی په وړاندی زما خواب نانی : په هنری کارکی نومره بوخت او ټوب یم چی هیڅکله می د خپلی کورنی او شخصی ژوندانه د اقتصادی وضعی په باره کی د فکر کولو وخت نه دی پیدا کړی او نا خیال می هم ساتای نه دی چی نن ورځ په څنگه تیریری او سپانسی ورځ په څنگه .»

دهنری مشغو لنیا تر څنگ یی دکورنی او شخصی ژوند شپي ورځی دنیرولو لپاره می نومره فکر او هڅه کړیده چی دلی په کیدو منگلوته ورته شم او په ډیر لږ څیز می بسوالی کړی تی .

زه له ژوندانه څخه گپله ماله او هیڅ شکایت نه لرم او هیڅکله به په دی خوا کی یو گام هم وانخلم ځکه چی دژوندانه ډیری لوی زوری - سیری تودی او نا خوالی می لیدلی اودهغوی خو ندونه می ځکلی او ور سره راوړدی شویم .»

پانی په ۲۸ مخ کی



شامگاه روشن وفضای گوارا ودلفریب بود
آفتاب آهسته آهسته بسوی غرب درپس قله
های شامخ کوه ها فرو می نشست .

هنر مندان و مدعوبین تک تک و یا چند نفری آمده ودر صفوی مقابل ستیز جای میگرفتند ، همه شاد و خندان همه با هم آشنا و همه هنر مند بودند . این جشن بنام «شب هنرمندان» وبه افتخار هنرمندان ترتیب شده بود .

استاد محمد عمر رباب نوازیکه تاز و شهر کشور رهبری این دسته هنر مندان را بعهده داشت . او مانند همیشه متین و خندان بود واستقبال مردم راز هنر نمائی خود با فروتنی واحترام خاصی پاسخ میگفت . انگلستان مسجل رس چون بازیگر ماهری بروی پرده های د بساب رقصان بود ، آهنگ ربابش از لابلای سازستان هنرستانه بلند میرفت ، پخش می شد و اوج میگرفت هر قدر هوا سرد تر می شد به گرمی وسرور محفل می افزود ...

خود را چندین ساعت قبل بروی ستیز انجام داده بود اکنون دیگر کسی نفقات ربا بش را نمی شنید ، همچنان خوابیده بسود . خوابیکه دیگر بیداری نداشت .

او خود حافظ سر زمینی مشاب که سلطان نخواهد خراج از خراب بنجه های هنرمند اودیکر بروی پرده ها نمی لغزد . این آواز از ورای آسمانها چون نفقات رباب او بگوش میرسید او کنسرت

حافظ شیرازی را زبانه میکرد . هرگز ید بر گور من جز شراب میازید بر ما نسیم جز رباب ولیکن بشر طیکه بر مرگ من نماند بجز مطرب و نواز ن



... واین جا کوچه خرابات است با خانه‌هایی که دیوارهای شکسته آن گویایی از قدمت ساختمانی آن است و خانه‌هایی که هر یک افتخارات بخشی از موسیقی کشور ما را در آغوش خود فشرده دارند .

از: ر. دریا

این خیر عیجان انگیز و درد ناک بود استاد محمد عمر مرد

... و رباب

در کشور ما

بی پدر شد

* دو رباب و چهارده افغانی پول نقد تمام دارا بی استاد در زمان مرگ وی بود

* همسر او تاد میگوید:
او سهمان را احبیب خدا می گفت و اگر روزی شبی سهمانی در باب خانه را نمی کوبید نا آرام می شد.

... او که انگشتانش هنر میافرید و به آن باروری و شگوفایی می بخشید، او که با موسیقی بیوندی جدا نشدنی و ناگسستنسی داشت و تا آخرین لحظه های زندگی خود نیز به این بیوند مومن و با اعتقاد ماند، مانند دیگر نام آوران موسیقی بومی و محلی ما در خرابات کابل زیست، در همانجا هنر خود را به اوج رساند و به آموزش شاگردان خود پرداخت و در همانجا نیز چشم از زندگی بست .
و اینک کوچه خرابات با دیوارهای شکسته فروریخته و قامت خمیده خود، با باموئی‌های

میرسم، که حادثه چگونه اتفاق افتاده و استاد در آخرین لحظه های زندگی خود چه کرد، و در دلش چه بود ؟ او میگوید :

- آن شب مرحوم پدرم در مرکز فرهنگی گویته کنسرت داشت، ده وسی شب بود که به منزل آمد سفرش جای داد و خود به انای نماز شب پرداخت و بعد هم چند دقیقه به تلاوت قرآن پاک وقت گذرانید گیلانی جای نوشید و به بستر رفت ، اما هنوز چند دقیقه بی بستر نگذشته بود که سرفه های نواهدار و متواتر مارا از خواب بیدار ساخت و بعد از درد معده شکایت کرد مقداری آتویه یونانی برایش دادیم که ناگهان ضعف و بیحالی بسوی مسئولی شد و در همین حال چشم از زندگی فرو بست .

کوتاه و بلند و بهم چسبیده خود و با خانه های فقیرانه خود که ننگ همدیگر را در آغوش کتیبده اند مهرباندار صدها نوستنار استاد است که هر روز گام های شان در آن طنین می اندازد تا به خانه استاد رسند، و خانواده اش را تسلیت گویند .

و من هم از شور بازار به سوی این کوچه به شهرت رسیده براه می افتم - از کنار خانه هایی که هر یک بخشی از تاریخ معاصر موسیقی ما را در خود نهفته دارند میگذریم در باب خانه استاد محمد عمر را میگویم و به دعوت پسرش وارد منزل میشوم و به همان اتاقی داخل میگردم که شاهد خلوت های استاد بارپایش بوده و غیاری از فقر در آن نشسته است .

از بزرگترین فرزندان استاد شادروان که چهارده سال دارد و با تجدید خاطره ها و یاد بود های پدر اشک در چشمش نشسته است

از وی سوال میکنم :

- پیش از این استاد بیماری که از آن رنج ببرد ، نداشت ؟





میگویم :
- استاد هنرمندی مهربان دوست بود و کمتر اتفاق می افتاد در خانه اش مهربانی نباشد آیا تنها معاش رادیو جبران مصارف زندگی شما را میکرد ؟

میگوید :
- شوهرم عقیده داشت که مهربان دوست خداست از همین رو اگر روز و شبی مهربانی در خانه نبود ناخشنود میشد - سوای معاش جمعی از شاگردان وی نیز گاهی به استاد کمک مانی میکردند ، اما استاد هیچوقت از هیچکس چیزی نمی خواست .
- از «ماه گل» همسر سوم استاد محمد عمر میپرسم :

- به عقیده شما فقط معاش تقاضای استاد کافی است که تکافی معارف خانواده نه تفریحی شما را بکند ؟
وی جواب میدهد :

- امیر محمد آواز خوان که هم با ما خویش است و هم شاگرد استاد میباشد - قبول کرده است که روزانه چند ساعت شاگردان استاد محمد عمر را تدریس کند و از این راه مقداری کمک برای ماهیه دارد .

سوال میکنم
- شنیده ام که استاد محمد عمر بر اندازه خانواده دوست بوده است - شما میتوانید نمونه هایی در این مورد ذکر کنید ؟
- بلی - استاد تحمل توری هیچیک از ما را نداشت ، اگر يك فرد خانواده بیمار می شد بی آرام می شد و علاقه داشت تمام مدت بیکاری خود را در میان خانواده اش باشد .

به وی میگویم :
- مقامات هنری چه کمکی در مرگ استاد به شما روا داشتند ؟
جواب این است که :
- ده هزار افغانی ریاست افغان وزیر ، پنج هزار افغانی رادیو افغانستان و سه هزار افغانی صندوق هنرمندان بیا کمک نمودند . اینک نوبت به امیر محمد خواننده معروف میرسد که از سابقه دارترین شاگردان استاد محمد عمر در آواز خوانی میباشد از وی پرسش میکنم ؟

- استاد محمد عمر که زمانی از آوازخوان های پرشنونده رادیو به شمار می آمد چرا و بچه دلیل یکباره آواز خوانی را کنار گذاشت و به رباب نوازی اکتفا کرد ؟
پاسخ میدهد

- بعد از فوت استاد قربان علی و استاد غلام سخی که هر دو از رباب نوازان مشهور بودند - چون کسی دیگری نبود که این هنر را زنده نگه دارد - استاد محمد عمر تصمیم گرفت فقط روی رباب کار کند و بکوشد جای خالی آنها را پر سازد - وی به این خاطر آواز خوانی را کنار گذاشت که علاقه داشت تمام وقت خود را به مشق و تمرین رباب و کارروی این ساز بپردازد .

به امیر محمد میگویم :
- من از برخی شاگردان رباب نواز استاد محمد عمر شنیده ام که وی در ساختن رباب و تعداد تار های آن ابداعاتی داشته است که در این شمار وی - دو - دو - تار کنار شاه تار اصلی را به يك يك تار بدل ساخت -



* یکی از رهروان کوچه خرابات وقتی ما را دید به رفیق همراه خود گفت : فقط باید کسی بمیرد که آن ها - به یاد این کوچه بیفتند

جواب میدهد :
- چرا - از یکماه پیش از درد معده ناراحت بودم .
- بیماری استاد چه تشخیص شد ؟
- نمیدانم - چون به دکتر مراجعه نکرد و مثل همیشه از دوا های خانگی استفاده میکرد - از رجب که خود در رباب نوازی شاگرد پدر است خواهش میکنم که در صورت امکان از سه همسر استاد بخواهد تا به چند پرسش من پاسخ گویند و آنها حاضر به گفت و شنود رو در روی نمیشوند ، اما به سوال ها به وسیله رجب جواب میسرانند .
از «شاه کوکو» که سالمند ترین همسر استاد است میپرسم :

جواب میدهد :
- از زمانچه مقدار دارایی به بازماندگان باقی مانده است و آیا آنچه دارید تا همین زندگی شما را خواهد کرد یا خیر ؟
میگوید :
- نورباب و چهارده افغانی پول نقد و همین خانه مسکونی تمام دارایی شوهرم در وقت مرگش بود .
باز میپرسم :
- بعد از این مصارف زندگی خانوادگی خود را چگونه تامین می کنید ؟
جواب این است ، که :
- اگر معاش تقاضای را بپردازند به زندگی بخور و نمیر خود نوام خواهیم داد .
به «وزیر» که دومین همسر استاد است



نمای خارجی خانه استاد محمد عمر .

این بچه هائین من و سال دل به رباب سپرده اند .
به نظر شما که قدیم ترین شاگرد استاد میباشد - این کار بچه منظور صورت گرفت و کم شدن تعداد تار ها چه نقشی در چگونگی رباب نوازی دارد ؟
جواب میدهد ، که
- فاصله میان این دو تاری که در هر يك از طرفی های شاه تار قرار داشتند - خیلی کم بود ، در گذشته مردم برای جلوگیری از تماس آنها ، می انداختند ، اما بعدا که تارها بدل شده رفت و ماهیت خود را از دست داد به وقت نواختن و تماس شاهباز با اسن تارها - رباب از سور میبرآمد و کار نواختن را مشکل می ساخت ، استاد تار های نوگانه جنبی را به يك يك تار بدل ساخت ، اما به نحوی که از همین يك تار به خوبی صدای مورد نظر از هر دو تار برآمده میتواندست و به این وسیله از بی سور شدن های بیجسا جلوگیری گردید .
و دیگر از شاهکار های استاد این بود که با این نوآوری وی «برند» فقط به یکی سیم می خورد .
در برند سیم های نازکی است که در کنار تار های اصلی رباب قرار دارد و ضربه به آن درگاه نواختن فاصله های زمانی کوتاه از نظر سور را از بین میبرد .

باز میپرسم :
- آیا تعداد تار های رباب بعد از اینس نوآوری به همین اندازه ثابت ماند و اکنون نیز همین روش متداول میباشد ؟
پاسخ چنین است که :
- بلی چون این نوآوری تسلیات و آسانی زیادی را در نواختن رباب و جلوگیری از بی سور شدن آن به وجود آورد برای همیشه معمول شد و اینک در هیچ کجا رباب پنج تار مورد استفاده قرار نمی گیرد .
جمعی مهربان وارد منزل استاد میشوند و من خدا حافظی میکنم در حالیکه رباب های استاد در گوشه اتاق و لباس های آویزان شده وی از میخ های کوبیده شده در روی دیوار هم چنان یاد آور خاطره های استاد می گردند خاطره های که شاید تا دیه مدت نوام کرد .

تنگناستی گناه نیست

کمپانی در سه پرده

دیگرش را میخوانم . من رفیق خوبی هستم
می بزن به چوب
مسکو شده خوب
اهد عروسی کند
کلمه را به هسری گیرد
تولامی لرزد و میخندد
طوبانه به کار نیست

(آنا می رود پهلوی یاشا می نشیند . یاشا در-
حالی که به سوی لوبا و میتیا اشاره میکند چیز
لوبا (به میتیا چشمک میزند) شاید کسی
عاشق یکی باشد اما جرات ابراز آن ندارد. این



همه بالوبا آنا ماشا ولنزا
آنا . آدم های خوب ، سلام .
گریشا . دربه روی شما باز است . بفرمائید .
میتیا . عصر بخیر . بفرمائید . بفرمائید چه تصادف
شادی بخشی ؟ نمی دانم چه حسابش کنم ؟
آنا . هیچ . همینطور آمدیم ، گردی کار بیج
بیرون رفته . یلگیا یگرونا خوابیده ما هم
خواستیم گردش کنیم .
میتیا . بنشینید . (می نشینند) لوبا روبه
روی میتیا . گریشا نمی نشیند و قدم میزند .
آنا . از بس خاموش نشستیم مریضی شدیم
مانده شدیم . بیایید دختران ساعتی با بچه ها
بنشینیم آنها هم خوش خواهند شد .
لوبا . چه می گویی ؟ ماهیچوقت به فکر آمدن
به اینجا نبودیم . تو اینطور فکر کردی .
آنا . بلی . من گفتم ، شما هم دویده آمدید
هر کس به آنچه میل دارد فکر میکند . دختران
به بچه ها بچه ها به دختران .
گریشا . در حالی که می خزد . آفرین آنا . اصل
کمپرا گفتی .
لوبا . بیخود گفت .
ماشا (به لیزا) چقدر سرم آور .
آنا . واه . چقدر باحیا ! اگر بچه هانمی بودند
جواب تان را می گفتم . من هم روز کاری دختر
جوانی بوده ام . میدانم .
لوبا . دختر تا دختر است .
ماشا . خجالت آور است .
لیزا . چه می گویی آنا ؟ گفتار تو خیلی عجیب
و می توان گفت عجولانه است .
(گریشا به فیهه می خندد .)
آنا . همین حالا در بالا چه می گفتیم ؟ میخواهی
بگویم ؟ میخواهید بگویم ؟
(گریشا دوباره می خندد .)
چرا می خندی ؟ در باره تو کمپ نمی زدیم ؟
گریشا . چه فرق می کند ، چیز که میدادیم میدادیم
(به رقص شروع می کند) .
چه می گویی !
سپاهی را نخواهی .
دروغ است این ، دروغ است
آنا . چه وقت با من عروسی می کنی ؟
گیتار یست دلیر !
یاشا . (در حالیکه گیتارش را نوازش می دهد)
هر وقت گردی کار بیج اجازه بدهد . چه عجله
دارد ؟ آسمان که به زمین نمی افتد . (سروش و ابه
طرف او شور می دهد)
آنا : بیا پیش من . میخواهم چیزی بگویم .

گندم به چهل سر میزند
ارزش جو یک نغمه است
(به طرف دختران روی می گرداند .)
اگر جو سیاه ارزان تر است
غریزم مرا از دست نده .
ببینید ، چگونه است .
ماشا . به جان ما نمی خورد ،
لیزا . ما باغله معامله نمی کنیم .
آنا . بهتر است ما را تنها بگذاری . این
جیستان را بشنو . (گردست و دختر نیست .
دم دارد و هوش نیست .)
گریشا . اوه . سختش را گفتی .
آنا . واقعا سخت است . اما باید فکرت
را بکار اندازی تا حل کنی . خوب . خوب دختران
وقت آن است که برویم . دختران برمی خیزند
و می خواهند بروند) بیایید بچه ها !
(یاشا و گریشا با آنان برمی خیزند)
میتیا . من دیرتر می آیم . باید اسپاسم را
در دست کنم .
آنا . (در حالیکه دیگران آماده رفتن اند) . (شاه گاهان
آنا . (در حالیکه دیگران آماده رفتن اند) .
شاه گاهان

راباید خود حریف حدس بزند .
لیزا . در جهان دختری نیست که چنین
اعترافی بکند .
ماشا . واقعا نیست .
آنا . (به طرف شان می آید . گاهی به لوبا
و گاهی به میتیا می بیند و می سراید) .
گردل یاری اسیر دلبر یست
از کجا دانی که او مشتاق کیست
می نشیند با عزیزش روبه رو
می کشد آه و نگاهش سوی او .
میتیا . و مقصودت کیست ؟ آنا !
آنا . اوه میدانم .
گریشا . بشنوید دختران به شما آهنگی
می سرایم .
آنا . بخوان ، بخوان .
گریشا . (با آواز کش داری می خواند) .
خرس به کشتی سوار .
رفت سوی آسمان های
آنا . ازین بدتر آهنگی نداری .
لیزا . مثلی که ما را مسخره می کند .
گریشا . اگر ازین آهنگ خوششان نیاید

هایی به گوش او می گوید .
آنا . مطلوب تو نیست . نه ؟
یاشا . نه . حقیقت همین است .
آنا . پس کم پیشش باشد . چیزی نگویی .
(هر دو به سرگوشی ادامه می دهند) .
لوبا . میتیا . امشب به پارتی ما خواهی آمد ؟
میتیا . بلی دوشیزه خانم .
گریشا . من هم می آیم . من در رقص استان
هستم . (بوز می گیرد) . ببینید از شما دختران
هیچیک عاشق من نمی شوید ؟
ماشا . خجالت نمی کنی ؟ فکر کن چه می گویی !
گریشا . خیلی بدگفتم ، گفتم عاشق همین
نمی شوید ؟ از سادگی گفتم .
لیزا . خوب نیست این کمپ هابه دختران
گفته شود . باید صبر کنی دختران ، خودعانتقت
شوند .
گریشا . من مدتی دراز انتظار کشیدم (دوری
می زند و می خواند .)
چهمی گویی ؟
سپاهی را نخواهی ؟
دروغ است این دروغ است .

دختران •

شامگاهان دختران نازنین،
شامگاهان دختران آماده کردند
بیرو و قهوه آمدنجا دختران را
دختران نازنینی را
میهمانی ناگهانی •
(آنادم در می ایستند یکایک بیرون میشوند
آنا در راه روی لوبایم بنده)
۱۰

لوبا • دم در بگذار بروم • ابله بی نكن !
(دختران بیرون در می خندند)
نمی گذارند بروم (از دروازه دور میشود)
دختران بی تربیت !

میتیا • (نیستی برایش تعارف میکند)
بفرما بید لوبا گردیوتا • بنشینید لحظه ای کپ
بزنیم از حضور شما در اینجا نهایت خوشحال
لوبا • (می نشیند) نمی دانم چه چیزی شمارا
خوشحال ساخته ؟

میتیا • اوه خیلی زیاد • شما بیش از آنچه
سزاوار باشم به من مهربانی می کنید •
لوبا: چه مهربانی • صرف آدم • لحظه ای
نشستم و رفتم • حالا هم بهتر است بروم •
میتیا • اوه • هنوز نه • تروید کاغذی از
چپش می کشد • اجازه دهید حاصل ناچیزی
از کارم رابه شما تقدیم کنم • اینها از دلم
برمی خیزد •

لوبا • چیست؟
میتیا • شعری است که مخصوصا به شما
نوشته ام •
لوبا • (می گوید خوشی اش را پنهان کند)
یکمشت کپ های بی معنی • شاید هم لایق
خواندن نباشد •

میتیا • نمی توانم بگویم • می نویسم ولی بی
سواد انه •
لوبا • بخوانید •
میتیا • یک لحظه • (بشت میز می نشیند)
کاغذ را می گیرد • لوبا به او نزدیک میشود
این برگ خزان نیست که پزمرده شود
این قلب جوانی است گر انسرده شود
زیبا گل من باش تلای دلم
میسند که عاشق تو آزده شود

• • •
بیبوده به گیسوی تودل بستم بساز
بیبوده چنین بلند کردم پسر و از
آسان که به نیم شب نبینی خور سید
ترسم که نبینمت که گویم بسوز راز
• • •
لوبا (لحظه ای متفکر و خاموش می نشیند)
بدهیدش به من (شعر را می گیرد • دور می اندازد
سپس برمی خیزد) من هم به شما می نویسم •
میتیا • شما دو سیزه خانم؟
لوبا • اما شعر نمی توانم بنویسم ساده
می نویسم •

میتیا • نهایت شما دعانم خواهید ساخت
(قلم و کاغذ رابه او میدهد) بفرمائید •
لوبا • متاسفانه من خیلی بد می نویسم (میتیا
می گوید از بالای شانه اش خط را بخواند)
به شرطی که نخوانید وگرنه نمی نویسم وپاره
جز خسته ساختن انگشتانم نکردم • اگر می دانستم
میتیا • اوه • نمی خوانم • ولی خواهش میکنم
مهربان شوید • اجازه دهید شعر دیگر ی به
لوبا • (قلم را می گذارد •) بنویس من کاری
شما بنویسم •
اش می کنم •
شماره ۱۰

نمی کردم •

میتیا • چنین نگویید •
لوبا • خوب • ولی در حضور من نخوانیدش
وقتی رفتم بخوانید • کاغذ را می بیجد و به او
میدهد • میتیا آن را به جیبش می گذارد •

میتیا • هرطور شما بخواهید •
لوبا (برمی خیزد) بالا خواهید آمد؟
میتیا • بلی • همین که کارم را تمام کنم
لوبا • خدا حافظ •

میتیا • در انتظار لحظه فرخنده ای که
شمارا دو باره ببینم • (لوبا به سوی در می رود
کاکایش لوبیم نارتموف وارد میشود •)
-۱۱-

دیگر ان بالوبیم تارتسوف
لوبا • خیر باشد •
لوبیم • (با انگشت به لوبا اشاره میکند)
باش ! این دختر کیست ؟ اینجا چه میکند ؟
چه می خواهد ؟ مراقبش باشید •
لوبا • اوه کاکا شما بید ؟

لوبیم • منم ! فشنگ اترسیدی؟ نه ترس
آدمغور نیستیم • دیوانه به کارش هوشیاراست •
لوبا • خدا حافظ : (بیرون می رود)
-۱۲-

میتیا و لوبیم تارتسوف
لوبیم • درخانه ات از لوبیم تارتسوف
برادر تاجر معروف پذیرایی کن •
میتیا • البته با خ و شحالی •

لوبیم • برادر بیرونم کرد • هوا • • • • •
وقت سر کوجه نیست • سردی تلخی است
• • • یولیتا بدیخ بسته • بررار • • • دست ها
خشک • پاهای خشک بر سر • • • • •

میتیا • خود را گرم کنید لوبیم کارپیچ •
لوبیم • تو بیرونم نمی کنی میتیا ؟ در بیرون از
خشکی خشک می شوم • مثل سنگ •
میتیا • چرا اینطور فکر میکنید ؟
لوبیم • خوب • برادر بیرونم کرد • تا پول
داشتم می توانستم جای گرمی بیابم اما می دانم
که با جیب خالی هیچ دری به رویت وا نمیشود
تمام موجودی جیبم دو فرانک و دو سانتیم بود •
نه به آن فصری میشد ساختنونه دهی میشد خرید
با آن چه می کردم ؟ شراب خریدم • نوشیدم چه
می کردم ؟

میتیا •

چرا شراب می خرید ؟ شراب است
که شمارا بدترین دشمن خود تان می سازد •
لوبیم • چرا می نوشم ؟ چون ابله بی • بلی
زیرا ابله بی • فهمیدی ؟

میتیا پس بهتر است این ابله بی را ترک کنید
لوبیم • نمی توانم • از وقتی این لین (خط)
را گرفته ام ترکش نتوانسته ام •

میتیا • منظور تان کدام لین است ؟
گوشکن • آدم دلسوز • به تو می گویم
کدام لین • گوش کن و فراموش کن • وقتی
بدرم مرد من طفل بینوایی بودم بیش از بیست
سال نداشتم کله بی هم داشتم مثل طبل خالی
که هر بادی در آن می رفت • من و برادرم جایداد
را تقسیم کردیم تجارتخانه را او گرفت • و پول
و سهام رابه من داد • این که چگونه تقسیم کرد
به کس معلوم نیست • خدا می داند • من به مسکو
رفتم تا پول سهام را بگیرم • رفتم ببینم مردم
انجا چگونه مردمی اند رفتم شانه عایم را بالا
بگشتم و خودم را نشان بدم • خرج می کردم
و خوش بودم خیلی لذت داشت • جاهه های
نو و عجیب و غریب می پوشیدم و خرج می کردم
خلاصه آنقدر حماقت کردم که سابقه نداشتم
دیگر اینکه نوشیدم و نوشاندم • شراب های
گوناگون با خروار عایخ • رفقا و دوستان مثل

جامه عایم را فروختم • اشیاء قیمتی را
فروختم • • • • • و توهیدانی •
میتیا • لوبیم کارپیچ • از آن پس جسطور
گذاره کردید ؟

لوبیم • چگونه ؟ در فصری میان زمین و
آسمان • نه به اطرافم چیزی و نه بالای سرم
از نشان دادن چهره ام شرم داشتم •
از مردم پنهان می شدم • اما گرسنگی مرا به
کوچه ها کشاند • همه به من خیره می شدند •
آنان مرا با جاه و جلال و تجمل دیده بودند • اما
حال با مویی شانه نشده و صورتی تتراشید • •
آنها معض سری می چشاندند و دور می شدند •
شرم • شرم • شرم ! (می نشیند و سرش خم
می شود) • یک تجارت بسیار خوب وجود دارد •
معامله پر منفعتی • دزدی • اما من برای آن
ساخته نشده بودم • وجدان داشتم و جرات نه
کسی این معامله را تائید نمی کند •

بقیه در صفحه ۴۲

میتیا •
لوبیم •
می سیردم •
اندرکی از آن راکه مانده بود به رفیقم افریکن
سویج دادم • به لفظش و قسمش اعتماد کردم •
بیشتر او بود که مرا به باده نوشی و فساد
انداخت و تخمیتم کرد • مرا گرسنه و تشنه رها
کرد • مثل ماهی به روی ریک • یک کبیک هم
به من نهاد تا چیزی بنوشم • کباب یسک
جرعه بودم • چه می کردم ؟ از کجا چاره بیچاره
کیم را می کردم ؟

لوبیم • چگونه ؟ در فصری میان زمین و
آسمان • نه به اطرافم چیزی و نه بالای سرم
از نشان دادن چهره ام شرم داشتم •
از مردم پنهان می شدم • اما گرسنگی مرا به
کوچه ها کشاند • همه به من خیره می شدند •
آنان مرا با جاه و جلال و تجمل دیده بودند • اما
حال با مویی شانه نشده و صورتی تتراشید • •
آنها معض سری می چشاندند و دور می شدند •
شرم • شرم • شرم ! (می نشیند و سرش خم
می شود) • یک تجارت بسیار خوب وجود دارد •
معامله پر منفعتی • دزدی • اما من برای آن
ساخته نشده بودم • وجدان داشتم و جرات نه
کسی این معامله را تائید نمی کند •

بقیه در صفحه ۴۲





يك صحنه از نمايش سلما و بهرام كه داپركت آن را حميد جليا عهده دار بود .

گفت و شنودی کاملا اختصاصی با حمید جلیا

د . دریا

اشك در چشم هر ده همیشه خندان



حبیبه عسکر و خورشید دو چهره بی که درنمایش سلما و بهرام خوب درخشیدند .
ژوژندون

«تئاتر در کشور ما جزء فرهنگ مردم مانعیاشد و ماند واقع آنرا به مردم تحمیل می کنیم .

• سینما نمیتواند رقیب تئاتر و عامل بسمانی آن در کشور ما به شمار آید چرا که ...
• مسبولیزم تنها راه بازگویی واقعیت ها در چو کات تنگ شرایط سیاسی به شمار میاید .

• بعضی از نمایش های افغان ننداری رامیتوان از نظر نحوه پیاده شدن به استیج درشمار کارهای خوب تئاتری آسیای میانه به شمار آورد .

حمید جلیا چهره شناخته شده تئاتر کشور، هنوز هشت سال پیش نداشت که به رهنمایی و تشویق پدرش به ایفای نقش های خود سالان در استیج بوهنی ننداری پرداخت و توانست استعداد خود را در این زمینه تبارز دهد .
وی بعد از ختم دوره لیسه مدت شش سال در رشته داپرکتشن «کارگردانی» تئاتر در اتحاد جما هیر شوروی درس خواند و موفق به دریافت درجه ما ستری گردید ، و بعد از بازگشت به کشور ، با بازی حساب شده

و ترجمه واداپت بیش از پنچ اثر بر جسته تباری و داپرکت ده تا نوازده اثر و پیاده کردن آن به روی سن توانست موفق خود را به عنوان داپرکتور و بازیکن موفق و آگاه در حلقه های هنری تثبیت کند .
جلیا که کمید یسی به شهرت رسیده هم میباشد به ادعای خودش خویترین بازی خود را در نمایش نامه های «فتش» اثر گو گول ارباب بوتلازبرست ، «خشم خلق» که اثری بود داخلی و «مریض خیالی» از مولیر ارائه داده است، او اکنون به سمت رئیس

• تلاش در راه ایجاد تیاتر کودک در شمار کارنامه های افغان ننداری است

• به زودی چند تیاتر تازه در نقاط مختلف شهر کابل گشایش خواهد یافت .

• کود کانی که آرزو داشتند نمایش تویک خمیری را ببینند و پول پرداخت قیمت تکت را نداشتند ، مرا به گریه آوردند .

افغان ننداری ایفای وظیفه میکند و در تلاش است تا پایه های یک تیاتر اکادمیک را در کشور بنیاد گذارد و آن را در سطح ولایات کشور نیز گسترش دهد گفت و شنود ما با وی در زمینه های امور تیاتری است که در آن بر داشت و چگونگی اندیشه وی در کار تیاتر به شناخت آورده میشود ...

گفت و شنود با حمید جلیا با طرح این مسأله به آغاز گرفته میشود که :

• تیاتر پوهنی ننداری در پیش از یکنیم دهه پیش از امروز به مقایسه افغان ننداری کنونی با آنکه با شواوری های فراوانی مانند کمبو دپرسول فنی ، کمپود و سایل تیاتری ، نا مساعد بودن محل نمایش و مشکلات دیگر از این گونه رو برو بود موفق شد که برای نخستین دفعه آثار بزرگ تیاتری را درامتیج پیاده کند ، از سوی دیگر این تیاتر در ارضای ذوق تماشاگر موفق تر از امروز بود .

به نظر شما چه دلایلی وجود دارد که افغان ننداری با آنکه هم کد وسیع فنی در اختیار دارد و هم وسایل مدرن تیاتری ، نمیتواند از نظر جلب بیننده با پوهنی ننداری آنوقت رقابت کند ؟

• من اصولاً - با این روش فکری مخالفم که در یک کلیت دو تیاتر پوهنی ننداری در گذشته و افغان ننداری کنونی به صورت مقایسوی از نظر کیفیت کار به بررسی گرفته شوند ، هم چنین که با این نلتی که تیاتر در مجموع پیش از انقلاب تیاتری بوده ناکام و در بعد از انقلاب همراه با موفقیت فراوان نمیتوانم موافق باشم .

تیاتر در همه ای دوروار حالت تکاملی خود را حفظ کرده ، منتها گاه بطی و گاه سریع چنانکه در بعد از انقلاب یادگر گونی های امور فرهنگی و هنری و پرداخت آنها به مسأله یل مردمی و راه افتادن آن در یک جهت ترقی زمینه رشد و شکوفایی تیاتر نیز فراهم آمد . یک عامل مهم موفقیت پوهنی ننداری این بود که بر جسته ترین شخصیت های هنری که از دانش هنری برخوردار بودند ، مانند «رشید لطیفی» «جلیای بزرگ» «یوسف کوزاده» «علی رونق» «اکبر نام» و کسانی دیگر در همین ردیف به استیج ظاهر میشدند ، با آن تیاتر پوهنی ننداری خصوصیت اکادمیک بودن را نداشت و پیاده شدن آثار بزرگ تیاتری در استیج آن نمایی بود از صمیمیت گروه تیاتری که از دانش نظری برخوردار بودند و در واقع همه وقت خود را وقف تیاتر ساخته بودند .

• آقای جلیا اگر منظور شما از بکار گرفتن کلمه اکادمیک ، کیفیت ارائه فنی و علمی در سطح جهانی باشد که ما هیچ وقت تیاتر اکادمیک نداشته ایم ، نه در گذشته و نه در حال ، اما اگر هدف پرداخت به کار های در سطح جهانی باشد که اگر من

اختصاصی خود تحصیلات اختصاصی دارند .

• باهمی این ها من باز هم تاکید میکنم که تیاتر پوهنی ننداری با همه نا بسامانی های که داشت در کار جلب بیننده و کشاندن او به سالون نمایش موفق تر از تیاتر امروز ما بود و خوبترین گواه هم در این زمینه اینکه سالون افغان ننداری با همه تلاش که برای ارضای ذوق گروه های بیننده صورت می گیرد ، غالباً خالی است ، منظره ای که کمتر مادر پوهنی ننداری میتوانستیم ببینیم ؟

• شما درست میگویید ، اما پوهنی ننداری از شرایط مساعدی هم برخوردار بود که اینک ما فاقد آن میباشیم ، مثلاً در آن زمان توجه زیاد صورت میگرفت که تیاتر بپای ایستاده شود ، سطح توقع بیننده به اندازه کنونی بلند نبود .

ما اکنون با مشکلات فراوان پولی مواجه میباشیم ، بودجه فعلی به هیچ وجه جبران مخارج ضروری را برای یک تیاتر اکادمیک نمیکند .

در این شرایط ما فقط میتوانیم در زمینه یا لاپردن سطح آگاهی باز یکنان و اعضای فنی خود اقدام کنیم که در همین مورد هم هنوز با شواوری های رو برو میباشیم برای رشد و شکوفایی تیاتر اگر سلسله فعالیت های که در آغاز کار ثقافت و هنر در دست اجرا گرفته شد ، دنبال می شد بدون شک اینک تیاتر اکادمیک ما بپای ایستاده بود . اما متأسفانه دنبال روی ها متوقف شد و پیاده کردن آلتری چون «مفتش» «ریض خیالی» و «خشو» یا در سطح مانند آن میسر نگردید .

• چرا ، بچه دلیل ؟
• زمینه سازی های که باید صورت میگرفت به اتمام نیامد ، کسانی که در راس امور هنری قرار گرفتند یا نمیتوانستند که تیاتر چیست ، و یا آگاهانه و عمدتاً مانع رشد آن می شدند .

با آن هم ما موفق شدیم در آن زمان یکی دو کورس آمو زشی را گشایش دهیم که مشمولان آن همین اکنون در بخش های درام ، ماتیگ رادیو تلویزیون مصروف کار هستند .
• آقای جلیا قاعدتاً یک تیاتر اکادمیک یا قشر ها و گروه های آگاه و روشنفکر سر و کار دارد و بیننده خود را از میسان آنها می جوید . اما با تا سف مروری به کار افغان ننداری گویای این واقعیت است که این تیاتر در هیچ مرحله ای از زندگی هنری خود موفق به کشاندن روشنفکران در یک سطح وسیع و نایمی به سالون نمایش نشده ، از سوی دیگر افغان ننداری از هیچ تلاشی هم برای جلب تماشاگر عادی دوری نگزیده که گنجا لیدن دیا لوک های مسخره و فاقد محتوا و در سطح تیار های کوچک مندی ، آوردن رقاصه ها و سسن نمایش و در چو کات اجرای یک نمایشنامه و موزیکال ساختن نمایش ها نمونه های از این تلاش به شمار می آیند .

اما باهمی این ها که گفتیم باز هم حتی تماشاگر عادی و در سطح آگاهی پایین هم سالون های نمایش بل باغ عمومی را به افغان ننداری ترجیح داد و این میرساند که افغان ننداری نه تنها در کار ارائه های تیار در سطح اکادمیک ناموفق بوده که حتی با تمام امکانات خود حتی در سلسله نمایشات مبتلی هم که به استیج آورده است با بی سویه ترین تیاتر های شهر هم از نظر جلب تماشاگر رقابت نتوانسته ، از نظر شما عوامل این عدم موفقیت در چه مواردی میتواند خلاصه گردد ؟

• ما یک واقعیت را نباید از نظر دور بداریم و آن اینکه تیاتر جزء کلتور و فرهنگ ما نیست و در واقع ما میکوشیم آنرا به مردم تحمیل کنیم ، از این گذشته مادر تمام مدت فعالیت تیاتری خود حتی نتوانستیم تعداد سالون های نمایش خود را از یک سالون بیشتر بسازیم تا حد اقل در هر گوشه شهر سالونی برای نمایش داشته باشیم . که این میوسوسو یکی از دلایل عمده عدم موفقیت در جلب تماشاگر زیاد میباشد . در پهلوی این مسأله کمبود نمایشنامه نویسی حرفوی نیز بقیه در صفحه ۳۲



نمایی از نمایشنامه سلما و بهرام که اخیراً در کابل ننداری به نمایش گذاشته شد .

در باره ماهیت تاریخی و طبقاتی جمهوری دموکراتیک افغانستان

(مانده اول اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان)

«جمهوری دموکراتیک افغانستان دولت مستقل و دموکراتیک تمام مردم زحمتکش مسلمان افغانستان اعم از کارگران، دهقانان، کسبه کاران، کوچیان، روشنفکران و سایر زحمتکشان و تمام نیروهای دموکراتیک و وطنپرست کلیه ملیت ها و اقوام کشور میباشد.»

بردمی واکرکت.

«آزادی دهقانان و سرف ها نسبت به بردگان این بود که میتوانستند عوض کار برای یک فئودال، برای فئودال دیگر کار کنند. یعنی در برابر فئودال بصورت انفرادی آزاد بودند و لی هرگز در برابر فئودال بطور کلی آزادی نداشتند.»

لذا تضاد طبقاتی بین دهقانان و فئودالها نیز آشتی نا پذیر بود و قیام ها و عصیانهای دهقانان در برابر فئودال هائیز حتمی و لایسذی از اینجهت دولت برای حفظ سیادت فئودالها نیز اشد ضرورت داشت بنابراین دولت ها بمشابه دیکتا توری فئودالی بصورت تکامل یافته تر بحیات خود ادامه دادند.

با رشد نیروهای مولده و پیدایش صنایع و تخنیک و اکتشاف تجارت در طبقه دیگر در بطن جامعه فئودالی پدید آمد که عبارت از سرمایه داران و کارگران بودند و در اثر قیام ها و مبارزات دهقانان از یکطرف و رشد سرمایه داری ازطرف دیگر، از همان نظام فئودالی نیز متزلزل گردید و یکی پی دیگر به فرو ریختن آغاز کرد. در آغاز انقلابهای سرمایه داری در کشور های اروپایی نظام فئودالی را از میان برداشته و نظام سرمایه داری را جانشین آن نمود.

درین مرحله نیز کارگران و دهقانان نیز که در زراعت سرمایه داری مجبور بکار اند با سرمایه داران تضاد آشتی نا پذیر طبقاتی دارند. کارگران و دهقانان از لحاظ حقوقی و قانونی گویا آزادند ولی در برابر نظام سرمایه داری وضع برده آسا دارند. کارگران و دهقانان (مزدوران زراعتی) درین مرحله فقط «آزادند» که از گرسنگی بمیرند» یعنی قانوناً «آزادند» که برای سرمایه داران کار نکنند. چون بدون این کار در جامعه سرمایه داری نمیتوان نان بدست آورد، لذا این «آزادی» در آخرین تحلیل جز «آزادی برای از گرسنگی مردن» معنایی ندارد و نمیتواند داشته باشد. از اینجهت نظام سرمایه داری برای کارگران صنعتی و زراعتی قابل تحمل است و مبادی زراعت همه جانبه، قیام ها و عصیانهای کارگران و زحمتکشان را در برابر حاکمیت طبقه سرمایه دار در پی دارد. لذا دولت برای حفظ حاکمیت سرمایه داران و مالکیت آنان بر وسایل تولید، برای مطیع و منقاد نگهداشتن کارگران صنعتی و زراعتی و سرکسوسی مبارزات و قیام های آنان ضرورت حیاتی سرمایه داری نیز هست و با استفاده از طبقه در صفحه ۲۸

و فصل مسائل فی مابین اعضا، عکس العمل دفاعی طایفه را در برابر «بیگانهها» رهبری نماید. بدین ترتیب مسلحه دفاعی که انسان بنا بر ضرورت مجادله علیه درندگان طبیعی بایجاد آن بر ناخته بود، بهرور بمشابه وسیله دفاع در برابر طوایف بیگانه نیز مورد استعمال قرار گرفت.

با گذشت زمان طایفه ها نیز بزرگ و بزرگتر شدند و بدین ترتیب مرحله تشکیل قبیله ها فرا رسید و ریاست قبیله ها شامل قواعد وسیعتر عرف اداری، قضایی و دفاعی و همگذا افراد مسلح و قدرت فرماندهی گردید ولی هنوز از دولت خبری نبود.

اما جریان تشکیل طایفه ها و قبیله ها با یک تمایل اساسی دوزندگی انسانی توأم شده عبارت بود از حب ملکیت ساحه ای معین که با بصورت دفاع از ساحه در دست داشته و یا بصورت قصد تصرف ساحه متعلقه طایفه یا قبیله دیگر، تلبوز میکرد و عمدتاً زمینچنگ و نزاع را بین طوایف و قبایل بوجود میآورد. این کشمکش ها یکی از اسباب عمده تقسیم کار اجتماعی و تشکیل طبقات متضاد را فراهم کرد. درین جریان از یکطرف برخی از افراد و یا کلیه افراد یک طایفه یا یک قبیله که شکست خورده بودند، به امیر و برده تبدیل می شدند، خلع سلاح میگرددند و به کارهای شاق تولیدی برای طایفه یا قبیله پیروز پیروز مند مکلف می شدند و از طرف دیگر مو قعیت خود افراد طایفه یا قبیله پیروز مند نیز به موضوع تغیر متضاد میبافت و معمولاً غنایم جنگ و اسیران آن به افراد نور مند و بزرگان طوایف و قبایل تعلق میگرفت و افراد عادی طایفه و قبیله نیز مجبور می شدند تا برای این زور مندان و بزرگان کار کنند و از حاصل کار خود، برای آنان حصه دهند. زیرا آنها خود آهسته آهسته از کار تولیدی معاف می شدند و صرفاً به اصطلاح به اداره چس و فرمانده مسلکی تبدیل می گشتند. علاوه بر آن از افراد دیگر نیز از کار تولیدی سبکدوش شده و بصورت پاسبانان مسلح، بحساب افراد کار

در تاریخ پنجاه ساله سر زمین کهنسال ما - آریایان کهن، خراسان قدیم و افغانستان امروز - دولتی با چنین ماهیت اجتماعی-سیاسی و حقوقی حقیقتاً بی سابقه و بی نظیر است. زیرا در طول حیات تاریخی کشور ما، هیچگاه «دولت مستقل و دموکراتیک تمام مردم زحمتکش» درین سر زمین وجود نداشته و اصولاً تا سر تکونی کامل آخرین بقایای نظام خانسالاری و استبداد فئودالی که با پیروزی انقلاب شکوهمند نور تحقق پذیرفت نمیتوانست وجود داشته باشد. چه، در شرایط سلطه مناسبات اقتصادی، اجتماعی، فئودالی و ما قبل فئودالی، دولت ها امپراتوریکه چه اسم و شکلی داشته باشند، جز دیکتا توری اقلیت غارتگر و ستمگر ملاکین بزرگ ارضی و به عبارده دیگر جز اکت حفظ و تحکیم سیادت فئودال هائیکلیه زحمتکشان شهری و روستایی چیز دیگری نبوده و هرگز هم نمیتواند باشند.

قبل از همه باید نظر گرفت که در جامعه بشری، تا زمانی که انتظام مردم به طبقات متضاد صورت نگرفته بود، دولت وجود نداشته و نمیتوانست وجود داشته باشد.

طی هزاران سال پس از اینکه بشر در روی کره زمین بزندگی آغاز نهاد، جوامع بشری شکل «تودمائی» داشت یعنی هنوز طایفه ها و قبیله ها و ملت ها تشکیل نکرده بودند و سازمان اداره اجتماع نیز همان ریاست خانواده بود و این ریاست نیز غالباً به مادر، و به «زن» تعلق داشت که آثرا «ماتر یار کال یا مادر سالاری» می نامند.

درین دوران خانواده از طریق شکار و سایر انواع استفاده آزاد از طبیعت پهناور، دوزندگی میکرد و مالکیت خصوصی بر زمین و سایر وسایل تولید و تا مین معیشت را نمیشناخت. بعد ها، به علت دوام وابستگی زودگی خانوادگی به یک ساحه معین، چیزیهایی «حسب ملکیت» بوجود آمدند و ادامه این وضع ساحه خانواده نیز فزاینده شد به علل روابط همگونی و خویشاوندی، بحالت طایفه درآمد و عادت وابستگی زودگی طایفه به یک ساحه معین پدیدار شد، طوریکه عمل و نظر طایفه دیگر (طایفه بیگانه) معنی بردست برداری برین ساحه معین با عکس العمل دفاعی مواجه میگردد. بدین ترتیب ضرورت اقتاد تا «ریاست خانواده» به «ریاست طایفه» تحول کند و ریاست طایفه علاوه بر اداره خود طایفه و حل

در جریان تاریخ، مبارزات و قیام های بردگان، ارگان نظام بردمی را متزلزل کرد و سر انجام فرو ریخت لذا برده داران آهسته آهسته مجبور شدند به آزادی بردگان تن در دهند ولی در مقابل مالکیت بر زمین را قبضه کردند، از نیرو بردگان «آزادشده» و سایر افراد به شرف و روپا و دهقانان تحول شخصیت دادند و برده داران زور مندان دیگر به فئودال ها و ملاکین تبدیل گشتند و نظام فئودالی (خانقانی و ملوک الطوائفی) جای نظام

بیاد صوفی عشقوری



صوفی عشقوری

نشد به هیچ شفا خانه ای علاج پذیر
 چها نیان خجل از درد بیدوای من است
 گرفت سرمه چشمش گلوی من آخر
 بچرم آنکه جهانی پر از صدای من است
 بها اگر نهش مفت هم کس نخسرد
 ز چوک کهنه فروشی خجل قیای من است
 دم خوش ارطلیبی رنجه کن قدم سویم
 کهرا حتندو جهان قرش پور یای من است
 زاشک سرخ کف دست میکم رنگین
 خبر دهد که امشب شب حنای من است
 به هیچ در بگدایی ز رفه ام گاھی
 بجز خداکه ندش مرجع گدای من است
 اعیل گردن اغیار دست خویش مکن
 یا فتان تو عرض انتهای من است
 من از کجا اثر نور معرفت یا بسم
 که نان جوهره ای هر صبح ناشتای من است
 مشی ز گوشه بامی به عشقوری میگفت
 که نقد جان عزیز تو رو نمای من است

گر بهشتیم میسزد وصل تکوینات من است
 وربه دوزخ لایقم تکلیف هجران من است
 از حدیث زلف مشکین توسر گردان شدم
 بعدامشب دیدن خواب پریشان من است
 پای رفتارم اگر برنامن غم شد گره
 وسعت چاک گریبان بهر جولان من است
 گو نگشتم قابل آه سحر چون زاهدان
 شوروی افغان دم شام غریبان من است
 بر سر بازار همتی سیر عبرت میکم
 بی منا عیبا جلوس رنگ تکانه من است
 پیش من کمتر بخوان المساة پاریس را
 زین جهان بیوفا گلگشت بمان من است

کس نشد پیدا که در بزم مرا یاد آورد
 ممت خاکم رامگر بردر گهت باد آورد
 یک رفیق دستگیری در جهان پیدا نشد
 تا بپای قصر شیرین نقش فرهاد او رد
 در دل خوین نامی بخشد اثر آبا چرا
 سنگ را آه و فغان من به فریاد آورد
 دل کند لخت چگر را تند چشم گلرخان
 همچو آن طفلی که حلوا پیش استاد آورد
 در صف عشاق میباید دل نا شاد من
 گر به دشنامی ، لب لعش مرا یاد آورد
 آرزوی مرغ دل زین شیوه حیرانم که چیست
 تیر خون آلود خود را نزد صیاد آورد
 عشقوری از روی علم و فن نمیسازد نزل
 اینقدر مضمون تو طبع خدا داد آورد

برده های دل من زیر برش آمده است
 تا که خیاط گرفته قدو بالای ترا
 عشقوری بر سر بازار می آشام میاش
 محاسب می شکند ساغر و مینای ترا
 کهنه سالی ها نمیکرد اینقدر فرسوده ام
 از قماش زندگی می بود اگر امتر مرا

وصف کدام چشم درین بزم کرده اند
 کاین خانه بوی نرگس شپلا گرفته است
 آهسته پاگذار که فرش است چشمو دل
 عالم تمام ساغر و مینا گرفته است
 نانا ز بوی خط زلیت سر کشیده است
 یک بر هزار حسن تو جوهر کشیده است
 حنست برای سیر و تماشای خو یستن
 آینه را زجیب مسکندر کشیده است
 تا که زلف عنبرینت طرز کاکل ساختی
 بید من چون مرا یک دسته منبل ساختی

اشعار عشقوری گذشته از آنکه گنجینه
 گرانبهای از فرهنگ و زبان مردم است در
 تمثیل چهره واقعی تخیل ملکوتی و اندیشه
 انسانی و روحیه جوانمردی صوفی عشقوری
 بمشابه آئینه تمام نمای است که برای نسل
 های آینده نیز معرف راستینی بحساب میرود.
 بنا بر آن باید گفته آید که عشقوری را پس
 ازین در شعرش میتوان جست و از ما هیت
 او باستاد گفتار و بیانش میتوان آگاه گردیده
 زیرا دیگر عشقوری جسماً با مانیست و مانر
 آینده به عشقوری سر و کار داریم که با تمام
 خصایص انسانی اش در آئینه اشعارش
 انعکاس میکند .

در واپسین تحلیل با بست ابراز نماییم
 که صوفی عشقوری با گنجینه گرانقدری که
 برای ما بجا گذاشته است ، خاطره اش
 تا بنگ و ذکرش مادام گرامی و نامش در
 تاریخ ادب این سر زمین مخلد و جاوید
 میباشد . و اشعارش که در مجموعه های جداگانه
 موجود اند عشقوری ند وین و امید است که
 بزودی چاپ آئین یافته ، چشم ادب نوبستان
 را از وجود خود روشن سازد .

سازمن ساز ممتی آهنگ است
 از دگر فته ها مرا رنگ است
 سوی لیلی یچشم مجنون بیسن
 یار کس را مگو که بد رنگ است
 چهره زرد بسی نمک نازم
 در دلم دا غبای گلرنگ است

فخر میباید از تستن من
 آستان تو به ز او رنگ است
 آنچه از سازها خوشم آید
 مدم و دلریا و سارنگ است
 سر نیا رد فرو به معشوقی
 دلر یا یم به غیر تو رنگ است
 رفته زین دیر بر همین پسران
 زان تماشای من لب گنگ است
 در بیا بانی عشقوری میگفت
 پیش شما نم این فضا تنگ است
 نه و بالا که می شوم به دکان
 در گمانم که کوه سالنگ است

منم که سایه من فرش بوریایی من است
 خرابه های جهان چمگی سرای من است
 مهرس از سر و برگ من غریب دگر
 که بیوایی شام و سحر نوای من است

از شیوه ها و مکتب های ادبی برای کسانی
 که شعر میگویند تا آنجا که روشن میباشد
 یک سنت اجزای است . هر شاعر خود را
 از بکار بردن اصطلاحات و کنایات در قوالب
 طرح شده قبلی چه به شیوه کلاسیک و چه
 به سبک نوین بطور نا خود آگاه و یا آگاه
 ناگزیر می یابد . لیکن صوفی عشقوری تا
 حدی درین زمینه سنت شکنی کرده و بزبان
 مردم بیشتر ، تا رعایت شروط و ارکان مکتب
 های ادبی ، ارج نداده است روی همین اصل
 است که برای کاوشگران اصالت های زبان
 مردم در شعر ، شعر عشقوری منبع غنی و
 نروتمندی است که برای هر محقق فرهنگ
 و ادب موجود قابل اعتمادی بشمار میرود .

آنچه که شعر عشقوری را رنگ تند مردمی
 داده بود ، آگاهی گسترده این شاعر از
 فرهنگ و ادب جوامع و ملیت های مختلف
 افغانستان بود . آظهوریکه نگارنده این
 سطور در کتاب «شرح حال و تحلیل اشعار
 صوفی عشقوری» در بخش مسافرت های آن
 تصریح کرده ام این شاعر آذاده و وارسته ،
 ضمن مسافرت های در داخل افغانستان و در
 بخارا و هند ، از کلتور و فرهنگ مردم اند
 وخته های گرا لبهای فراهم آورد که بعد ها
 همان معلومات انباشته شده ، زبان شعری او
 را قوت داده و به شعرش رونق وافر فرهنگی
 بخشید . بی جویی عشقوری انگیزه نیرو مندی
 در پی گردی او بحساب می آید . هدف او
 از شناختن جوامع فقط اندوختن معلومات و
 تسکین درد دردمان ناپذیری بود که هر آن
 درنبا درش جنگ میزد و وی را سخت رنج
 میداد .

همین درد و رنج در نحوه بیانش انعکاس
 کرده و صوفی عشقوری را یکمرد درد مند و
 شعرش را تجلیگاه درد و رنج های طاقت فرمای
 شاعرانه و عاشقانه ساخته است .

صوفی عشقوری شاعری بود که در پرتو خود
 آگاهی انسانی و خود آگاهی اجتماعی بر -
 موزات سخت نهفته زندگانی پی برده بود ،
 او به جز ثبات حیات اجتماعی چنان آگاهی
 داشت که هر هم صحبتش در همان ساعت اول
 از وسعت معلومات و تجارب اجتماعی او
 بخوبی آگاه میگردد . عشقوری به مردم و
 جامعه خود همان عشق و علاقه را داشت
 که به شعر و شاعری دارا بود .

عشقوری با شعر بیوند بلا فصل داشت .
 و این راز را بارها در سرا سر اشعارش
 افشاء کرده است . او تکررات اظهار میدارد
 که میراث وی برای نسل های انسانی این
 مرز و بوم ، شعر است ، و الحق که میراث
 پر قیمتست که از وی بجا مانده است . زیرا

در نیم سرطان سال ۱۳۵۹ درست یکسال
 از مرگ حسرت بار ، مردی ورزیده صوفی
 وارسته ، شاعر توانا ، سخنور آگاه ، عاشق
 سوخته جان صوفی غلام نبی «عشقوری» گذشت .
 نام این مرد را زنده نگاه کردن و خاطره اش
 را گرامی داشتن ، از وظایف حلقه های ادبی و
 فرهنگی این آب و خاک است ، زیرا او هشتاد و
 هفت سال زندگی رفت بار اما بارور و ثمر -
 بخش خود را در راه غنا بخشیدن به ادب دری
 صرف کرد و در این مدت کوشید که شعر
 را بزبان نوده ها انشاء نماید و سهم زبان
 عامیانه را در زبان شعر و ادب روشنتر و هنر -
 مندانه تر جلوه گر سازد . این خدمت در ادب
 معاصر ما ارزش چشم گیر و اهمیت زیادی
 دارد . بنا بر آن نادیده انگاشتن آن کاریت

سخت نشوار . روزیکه صوفی عشقوری چهره
 در نقاب خاک کشید فقط جسماً از حلقه نوبستان
 برای ابد کنار رفت . لیکن در واقع روح او ،
 اندیشه و تخیل او ، فریحه و شیوه سخن او ،
 در تاریخ شعر و ادب روی هم رفته در نزد
 نوبتمندان ادب شناس و پژ و هنگران زرفرنگر
 برای همیشه باقی خواهد بود . زیرا شعر او ،
 تجلیگاه ارزشهای عمیقاً انسانی او میباشد و
 در همین ره آورد انسانی جنبه های هنری ،
 تخیلی و فرهنگی عشقوری باز تاب میکند و
 در مواقع منظر بلا فعلی از اندیشه و فریحه
 و سبک و شیوه آن سخنور میباشد از آرو
 میتوان گفت که عشقوری در همین ره آورد
 بر ارجی که برای فرزندان ادب دوست این
 سر زمین ، در مدت عمر خویش بجا گذاشته
 است . نامش را در ردیف گویندگان بلند
 مقام این آب و خاک پایه دار و جاوید گردانیده
 است . زیرا شعر او شاهد راستین استعداد
 سرشار و نبوغ شاعرانه صوفی عشقوری
 میباشد .

شعر در حیات عشقوری نقش سازنده را
 دارا است ، این پدیده هنری این مرد را در
 انظار عزیز وارچمند گردانید و او را رنگ
 ابدیت داد . صوفی عشقوری نیز در شعر
 مستحیل شده بود ، او شعر را تنفس میکرد
 و از آن تغذیه مینمود و بدون شعر قادر به
 زندگی کردن نبود زیرا شعر در روحیه ،
 احساس و عواطف و سجا یایی اخلاقی
 و خصوصیت های انسانی او چنان عجین شده
 بود ، که نشوار بود او را بدون شعر بحیث
 یک مود موقر و موثر شناخت زیرا همه چیز
 صوفی عشقوری را شعر پیرا به داده بود و
 کلیه نمود های زندگی او در شعر خلاصه
 میشد .
 زبان شعری عشقوری برای ملت ادب دوست
 و ادب پرور ما اهمیت بخصوصی دارد . تقلید

اوس د افریقا د بنځو ټولنیز شعور وده کړیده



د نوي سوانی او هغو غځناوو چې د نوي موهی شخصیت ودي ته توان اېږي د نوي غوځی او د بنځو پراخي پر گټي به سیاسي ژوند ټولنيز او اقتصادي بدلونو کې فعاله ونډه واخلي .

همدا وجه ده چې د کورني د آزادي ستور- لزه په سو سيا لستي دريځ لرونکو هیواند- ونو کې د مسلطو انقلابي دموکراتیکو گوند- ونو له خوا تر پوره غور لاندې نیوله شويده دغه به نابوښتنه پیدا شي چې آیا د خپلواکي او سرمایه داری د نه ودي له لاری به وړاندې تگ کې د افریقایي بنځو په ژوند کې نوي تمایلات تر کومه ځای اغیزه ښتدلی شي .

نوموړو و یو ښتو ته په خپله د افریقا بنځي تریل هر چا ښه او د قناعت وړ څوایونو ته شي ندی له پاره چې پر پورته ویل شو و ستونزو باندې رڼا واچوله شي ښه به وی چې گرانو لو ستو تگ ته یو له هغه نظریات وړاندې شي چې د مولی له خوا (د بنځو

د لړسوال دموکراتیک یووالی) د غځولې کوم چې تیر کال په ماسو کې جوړه شویوه په جریان کې راټول کړیدی او دنوموړوحتک- یغو د بشپړ بدو له پاره نژدی د ټولو استوای سیمو پر مختیایي هیواد و نو د بنځو سره تماس نیول شويده .

داستوای سیمو استازی ذهنی تحولاتو ته ناشاری کولو په ترڅ کې وایی چې د افریقا- یي بنځو فکري استعداد وچې لومړنی او مهم بدلونونه یی منځ ته راوستله . دنو مور کتنو په لړ کې (اوریت سلمانې) دیادی شوی سیمي دند لیس وزارت د بنځو دکمسیون رئیس وایی (پخوا بنځي غیر فعاله او په ټولنه کې د خپل رول څخه ناخبري وی . نا ځکه چې ټولنی په خپله نوي ته داسې موقع نه وه ورکړی چې هغوی دې دکار په مختلفو مسا جو کې ونډه واخلي په ټو لنیز ژوند کې د هغوی د راگړیدو په لاره کې هلې ځلې دنن ورځي مشخصه څیره تشکیله کړیده) .

د (ساو ویستی) جزیري په هکله د بنځو دکمسیون د اجرالیه کومیتی غړی (ناماریا)

نژدی شل کلونه مخکې د یوې افریقایي بنځي دپاره دانا ممکنه وه چې په محکمه کې دې له خپلو حقوقو څخه دفاع وکړی او یادی د پارلمان له لاری بیایه ایران کړی داځکه چې په پیړیو پیړیو هغوی دکور په چاریر- یال کې د بند یا نو غوندي شس سبا کولی ! سره له دې چې د افریقا په تاریخ کې داسې حالتونه هم راغلي ندی چې بنځو حکومت کړیدی او داسې قبیلوي بنځو ته یی اجازه ورکړیده چې دنارینه و سره په څنگ کې د یوه پارلمان دمترايو په جرگه کې برخه واخلي خو په عمومی تو گه افریقا یی بنځو همیشه په ټولنه کې ټیټ مقام اشغال کړیدی .

په افریقا کې بنځي هغه خورا وروسته پاتی استعمارید ونکی ټولنیز فتر جوړوی . په استعماری شرایطو کې بنځي له نو خواو څخه تر ظلم لاندې وی د افریقایانوسو په وینا دوی « دیر ټیانو مینځي (بنځینه بریانی) وی » دنوی بنځینه ټولنی هم داستعماردلیزده سوانده تسلط او هم دخپلی ټولنی دغځناوو قربانی وی .

د افریقا دخلکو د سیاسي ، اقتصادي او ذهني خپلواکي انگیزه په خپل وار سره د بنځو په ژوند باندې پوره اغیزه ښتدلی ده . داستعمار پر ضد باندې د مبارزې د پیل له وختونو څخه په ټولنیز ژوند کې د بنځو اجتماعي شعور او په ټولنه کې یی مقام د اشغالولو مبارزه بیابوی او دپارلمان دپاره یی دانتخا بیدو حق تر لاسه کړ . په دې

ورځو کې مون لیدلی شو چې افریقایي بنځي ، ټاکتراني ، ښوونکي ، د ریوراني ، دیولیسې قواوغړی ، حتی په ځینو ښارو نو کې ښاروالی دپلومانانی او وزیرانی دی .

خودلنه باید ددې خبرې یادونه هم وشي چې نه یوازی په منځ پرودي هیوانونو بلکې په زیاتو صنعتی هیوانو نو کې هم څو حکومتی یو ستونو ته د بنځو انتخاب په یوه ټا کلي هیواد کې د بنځو او نارینه و تر مینځ د حقوقو پوره یوالی منځ ته نشي راوستلی تر ټولو نه مخکې ټولنیزه آزادی د داسې شرایطو هستول ایجابوی چې بنځي یکنسې مور والی او تولیدی کار دواړه سر ته ورسولی شي ،

مبارزې سره ستره مرسته کړیده نوي چې دیرنگالی استعمار چیانو په ضد وسله اوزی ته اچوله او په جگړو یی لاس پورې کاوه ! همدا سبب دی چې دتسې په نامه خالگرو بنځینه ستونزو له منځه وړل زمونږ د پاره زینت اهمیت تر لوند . دانگولا د کار غړی گوند لومړنی کانگری زموږ حقوق یو ځل بیا تاید او اوس په زرگونو بنځي (دگمبونی- لیتو) په مشرې زموږ دویاډلې کار غړی گوند فعاله غړی دی .

د افریقایي بنځو سره خبرې اترې سړی په دې معتقد وی چې مترقی بدلونونه ټاکلی او مطلق یی نتیجې منځ ته روابی . د (جالب- فریره) د نظری یی په اریطای چې وایی د بنځو د آزادی درجه د عمومی آزادی یوه طبیعی- معیاری - په نس - استوایي افریقا کې سړی نا حدس کولی شي چې د بنځو د ټو لنیز- دی پروسه دنو موهی ټولنی دتجو لاتو له اندازه او ژوروالی ښیسی .

دپځنکی پر منځ باندې باید سوله ټنگه شس نا یو بل او تر ټولو مهم ټکی دی چې له هغه نه یی ته وړاندې تک امکان نه لری . او افریقایي بنځو نو موهی حقیقت ډیر ښه ټول- تړک کړیدی .

خپل نظر داسې څرگندوی « د بنځو د ټولنیز خ الاصول په باب د (پانگز) هلو ځلو لومړی نتیجی ورکړیدی نا دخلکو سایکو اوزی په ټولنه کې او کورنیو کې د بنځو د مقام په هکله دخلکو نظریات او غځناوات که څه هم ورو ورو شکل لری خودتجول په حال کې دی د بنځو شعور سطحه ډیره لوړه شويده .

که کوم میره چې برحقوقو باندې تیری کړی دی له خپلو حقوقو څخه دفاع کولی شي او په دې پوهیږی چې دولت په خپله دنوی بلوی کوی . دگینی بسا او کب وړدی جزیری دانگولا او موزمبیق غوندي په افریقا کې دڅرا اثار خپلواک شوو هیواد ونو څخه دی . که د استعمار ضد مبارزې له کلونه څخه دپوهاندان روزنه نه وای پیل شوی د درواو ځلورو کلونو په دې لنډه موده کې د بنځو د شعور دو مره وده ، اسانه کار نه و .

(روت مینو) دانگولا د کار غړی گوند د مرکزی کومیتی غړی او د بنځو د سازمان رئیس وویل (زموږ مخکینس جنبش یعنی کار غړی گوند په خپلو قوانینو او پرو گرام کې دانگولا د بنځو داری او دهغوی د ټو لنیز دريځ لود والی ته پوره پاملرنه شويده . بنځو له پخوا څخه آزادی په جگړو کې د عمومی

تاجر در محکمه زنان مبارز

افغانستان

و بردگی قرون وسطایی به طرف
روشنایی و ترقی آزادی و شگوفانی بروی
زنان افغانستان باز شد.

و این یاد داشت یکبار دیگر از موضع
گیری سالم زنان افغانستان در شرایطی
نمایند می کند که زنان این وطن تهنوت
هم بیاد فرزندان و دوستان از دست رفته شان
اشک می ریزند و با اشک و خون احساس

می کنند که مرحله نوین انقلاب نور راه
نجات و بهروزی شانرا گشوده است.

در نامه زنان افغانستان عنوانی تاجر چنین
می خوانیم:

میرمن تاجر! شما از ما خیلی فاصله دارید
شما از رسوم و عینات اصول و نظم زندگی
اجتماعی ما بیگانه اید ما رسوم، عینات و
اصول زندگی اجتماعی خویش را بر شما
تحمیل نمی کنیم، ولی شما چرا سعی می
ورزید تا عقاید و دید های ناآرا در باره اینکه
ما چه باید بکنیم بر ما تحمیل نمایید؟

مسلماً میرمن تاجر صدراعظم انگلستان
به حکم عقل سلیم جواب قناعت بخشی در
زمینه نداشته و ندارد.

گذشته از همه این نامه یکبار دیگر یاد
هزاران هزار شهید و مبارز راه آزادی و
استقلال افغانستان را زنده ساخت که با
روحیه و نظریاتی علیه دشمنان افغانستان
جنگیدند و دولت استعماری انگلیس را طی سه
جنگ استقلال طلبانه محکوم به شکست نمودند
و گذشته از همه این اقدام دلیرانه
زنان افغانستان نام ملالی ها بی را تو باره
در گوشه و کنار وطن طنین انداز ساخت که
در یکبار علیه انگلیس ها که هم اکنون
تاجر صدر اعظم آن کشور می باشد، جنگیدند
و با ریختن خون های شان آزادی و
استقلال کشور را کمایی نمودند.

چنانچه در اخیر نامه چنین آمده است:
ما تاریخ را به خاطر داریم پدران و اجداد
ما به خاطر استقلال و آزادی میهن، علیه
نجاوز گران انگلیس مردانه وار مبارزه کردند
و پیروز شدند. واضح است که اراده مردم
ما همانطور بود، امروز شوهران، اطفال

و پسران سلاح بدست از میهن و سر زمین
پدران خویش در برابر تجاوزات نیرو های
ارتجاعی، اجبران امپریالیزم و عظمت طلبان
چین دفاع می نمایند.
ما پیروز می شویم، زیرا اراده مردم ما
هست.

خورده مردم زحمتکش افغانستان در آمیخت

در اینجا سوال بعین می آید که چرا زنان
مبارز وطن ما به جواب دروغ های صدراعظم
تاجر چنین گفته اند، آیا این حق را دارند
که چنین بگویند؟ جواب روشن است که
مادران و زنان افغانستان این حق را دارند
که به جواب کسانی که چنین بی باکانه در
مورد سر نوشت خود شان و فرزندان شان
سخن می زنند همینطور قاطع و صریح اظهار
نظر نمایند و اینکه چرا چنین گفته اند؟
بیشتر از آن روشن است، چه مادران وطن ما

عمیقاً درک نموده اند که در جنایات ننگین
بانند سفک و خونخوار امین تمام نیرو های
امپریالیستی به شمول امپریالیزم انگلیس
مستقیماً دست داشته و اکنون به کسی این
حق را نمی دهند که بصورت بسیار بی مورد
بی ارتباط در باره سر نوشت کشور شان
اظهار و عقیده نمایند و به اصطلاح تصمیم
بگیرند.

البته محکومیت تاجر درین نامه بیشتر
ازینکه به ارتباط قوانین ملی و بین المللی
به اثبات برسد که نیاز آن احساس نمی
شود، در گام نخست فقط و فقط در دادگاه
احساس و عواطف زنان و مادران حکم محکومیت
آن صادر می گردد و این خود تاجر است که
با چنین سخن پراگنی غیر مسوولانه بدون در
نظر داشت واقعیت ها و حقایق زنده، خود را
محکوم می نمایند.

در نامه مذکور به صورت منطقی دلایل
ارایه گردیده که ناگزیر باید تکاتی چند از
آرایه های ما می خوانیم:

مادر مدت زمانی کوتاه، غمخواری مساعدت
های مادی و معنوی دولت جمهوری دموکراتیک
افغانستان را به منظور بهبود سطح
زندگی خانواده ها احساس کرده، اعتقاد
راسخ حاصل نمودیم که دولت مردمی ماسعی
می نماید تا شرایط مطمئن حمایت از حقوق
مطلوب و مادر را در کشور تامین نماید، برای
نخستین بار راه نجات از تلریکی، عقبنامدگی

عقیده دارند
میراث شوم دوره بانند جنایتکار امین غم
بزرگ و عظیمی است که تا اکنون هم هزاران
مادر افغانستان ماتمزه بیاد فرزندان و عزیزان
شان اشک می ریزند و به ارتجاع و امپریالیزم
و چا کران و نو کران حلقه بگوش آن در
گوشه و کنار جهان تفرین می فرستند.

ازینرو، مادران این وطن باستانی هرگز
مرگ فرزندان و خون هسای پاک آنها، و
همچنان دشمنان شناخته شده خویش را از
یاد نمی برند و همه روزه درین انتظار اند
که جلادان فرزندان و عزیزان شان به محکمه
کشانده شود و بدادگاه مردم حکم، اعدام شان
صادر گردد، چنانچه همین مادران وطن
از فیصله محکمه اختصاصی انقلابی و اجرای
عدالت در حصه عده ای از جنایتکاران بانند
سفک امین استقبال نمودند و طی ارسال نامه
های آرزو نمودند تا دیگر آدم مکتان و جلادان
انسان نیز به کیفر اعمال شوم شان برسند.

ارتباط منطقی گفته های فوق و حقایق تاریخی
می رساند که زنان افغانستان آزاد و انقلابی
حق دارند به دهان آنها بی بگویند که در
باره مرحله نوین انقلاب نور و سر نوشت
کشور شان غیر مسوولانه سخن پراگنی
مینمایند و بدون در نظر داشت غم بزرگ شان
که هنوز هم روح و روان شان را می آزارد، به
فعالیت های خانناه دست برند.

مادران افغانستان انقلابی میدانند که اگر
قیام شش جدی به سر وقت شان نمی
رسید نه تنها وطن شان به تباهی کشانده
می شد بلکه فرزندان شان، آنها بی را که
در شب های تیره و تاریک در تحت نظام های
استبدادی وابسته به ارتجاع و امپریالیزم
در آغوش خویش تریه نموده بودند یکی بی
دیگر در حلقوم جلادان فرومی رفت و روزانه
های امید به کلی مسدود می گردید.

چنانچه در نامه سر کشانده زنان افغانستان
به تاجر صدراعظم انگلستان که
مزه اعمال و سخنان غیر مسوولانه شان را در
افغانستان چشیده اند چنین نوشته اند:
متأسفانه گفته های شما (مقصد از تاجر
است) با صدا های جانان و دشمنان موگند

زنان در مسیر تحول و ترقی و در یکبار
بر ضد ظلم و استبداد در طول تاریخ نقش
و رسالت اجتماعی خویش را هرگز از یاد
نبرده و آنچه مسلم می نماید اینست که
زنان به ارتباط عواطف و احساسات انسانی
بیشتر از مردان رنج و زحمت را تحمل نموده
و نه تنها از ستم و جفای که بر وی روا
ناشته اند رنج برده بلکه بارها و بارها از
رنج فرزندان جامعه غمگین شده و بیشتر از
آن در ماتم نشسته است.

مادران افغانستان انقلابی در پهنای وسیع
زمان از زمان های نور در زیر مناسبات فرتوت
فیودالی و عقبی فیودالی و همچنان دیگر
مظاهر عقب ماندگی عذاب عظیم را متحمل شده
و با اینهم در آغوش پسر مهسر و محبتش
فرزندان صدیق، مبارز و دلیران عرصه یکبار
و نبرد اجتماعی را پرورش داده اند.
واقعیت اینست که زنان نه تنها در ند

آرامی های مربوط به خوشی سوخته و
ساخته بلکه مستقیماً در غم فرزندان به
ماتم نشسته و نیازی به اثبات ندارد که در مرگ
فرزندی مادری هم هزار بار می میرد.

به همین ارتباط مادران وطن ما عمیقاً
یا جان و خون شان و با احساس و عواطف
شان و همچنان با عقل و خرد شان می فهمند
و هرگز از یاد نمی برند که حنیف الله امین
نماینده مشهور و شناخته شده امپریالیزم
امریکا در طول مدت زمامداری اش بعد از
آنکه انقلاب نور را به بیراهه کشاند و با

کشتن هزاران هزار فرزند آگاه و مبارز، زحمتکش
و وطنپرست افغانستان این خطه ای باستانی را به
مانمکنده هولناکی تبدیل نمود که اگر قیام
دلورانه ششم جدی امین و بانند جنایتکارش
را سر نگون نمی ساخت، تباهی هسای
دیگری هم در پی داشت که افشاء پلان و نفع
آن بار دیگر رو سیاهی امپریالیزم را به
اثبات می رساند.

پیروزی قیام شش جدی را مردم افغانستان
واقعاً مرحله نجات انقلاب و مردم میدانند و
به معنی واقعی این سخن مادران بیشتر از
دیگران بی برده و به حقایق این شعاع

موم او حجر

دا څه مخ دی منسو ر
 دا څه زلفی دی مشکینی
 دا څه سترگی دی قاتلسی
 دا څه شو نای دی مړگونی
 دا څه سپین سپیڅلی غاښی دی
 دا څه قد او څه قامت دی
 دا څه ملا ده باریک و مسح
 دا څه زړه دی د خو با نو
 دا څه یار دی نه یو هیږ م
 دا څه بت دی ز ما ر بښه

چی هم شمس دی هم قمر
 چی هم مشک دی هم عنبر
 چی هم سیف دی هم خنجر
 چی هم می دی هم شکر
 چی هم در دی هم گوهر
 چی هم گل دی هم عرعر
 چی هم موی دی هم کمر
 چی هم موم دی هم حجر
 چی هم دل دی هم دلبر
 چی هم بت دی هم بشر

رحمان بابا



سرشک

دهقان خسته پا !
 براشک نرم کودکت انداز يك نگاه :
 آنجا طلوع صبح بهاران گرفته جا ،
 آنجا سکوت داغ سپیدان گرفته جا ،
 آنجا نوای بازی طوفان گرفته جا ،
 اری درون چشم وی از درد روزگار
 آوای پر زخشم ستم پیشگان گرفته جا ،

دهقان رنجبر !
 برپشته های پیرهننت دوز چشم خویش
 هر يك نبشته رنگین خون تست ،
 هر يك چو آشیانه غم در وجود تو .
 داغی زبند گيست .
 وین کلبه ای که تیره تراز شام مرگبار
 هستی سرد ترا میبرد به خاک
 آغوش زنده گيست ؟

عبداله نائبی

۱۳۵۶ ر ۴ ۲۶



آی آدمها!

ای آدم ها که بر ساحل تشنه شاد و خنداید !
 يك نفر در آب دارد می سپارد جان .
 يك نفر دارد که دست و پای نايم می زند
 روی این دریای تشنه و سنگین که می دانید .
 آن زمان که مست هستید از خیال دست یابیدن به دشمن ،
 آن زمان که پیش خود بیسوده پندارید
 که گرفتار نیست ناتوانی را
 تا توانایی بهتر را پدید آرید ،
 آن زمان که تنگ می بندید
 پر کمر ها تان کمر بند .
 در چه هنگام می بگویم من ؟
 يك نفر در آب داردمی کند بیسوده جان قربان !

آی آدم ها که بر ساحل دلگشا دارید !
 تان به سفره ، جامه تان پر تن ،
 يك نفر در آب می خواند شما را .
 موج سنگین را به دست خسته می گوید
 باز می دارد دهان با چشم از وحشت دریده
 سایه هاتان را از راه دور دیده
 آب را بلعیده در گود کبود و هر زمان بی تا بیش افزون
 می کند زین آب های بیرون
 گناه سر ، گناه پا .
 آی آدم ها !
 او قوراه دور این کهنه جهان را باز می باید ،
 می زند فریاد و امید کمک دارد
 آی آدم ها که روی ساحل آرام در کار تماشا یید !
 موج می گوید به روی ساحل خاموش
 پخش می گردد چنان مستی به جای افتاده . بس مدهوش
 می رود نعره زنان . وین بانگ باز از دور می آید :
 آی آدم ها ...
 و صدای باد هردم دلگذاثر ،
 در صدای باد با تنگ او رها تر
 از میان آب های دور و نزدیک
 باز در گوش این ندهاها .
 آی آدم ها

لیما شاعر ایرانی

اواره مینه

گرخوی می
چور لوی می
لاله‌بند او لودنگره
پر میرود بیلتانه او
دشپید وتاند لباتو
ارمانو پرهد پرو
داسرو پرکوبلا او
دلرغن ویر زلی ژوند

دغه ستاناراهه مینه
دغه ستا اواره مینه

گرخوی می
چور لوی می
هم پر لود و
هم پرخورو
هم پر غرو

هم پر میرو
پرهواسمندرونو
ستادمینی تو پانونه
مرکخبانی خپانونه
گرخوی می
چور لوی می
وچی شونلی
جل و هلی
ناسیراب
پرسیرا بونو
دحسرت پرگردابونو
دغه ستا ناراهه مینه
دغه ستا اواره مینه
اواره تر اواره وو
اواره تر فلسطینه !!

دکتور زیار

۱۳۰۰۶۲۴



دل فروش

زلفها روی شانه می لغزد
رنگ شب بر بلور ریزانست
سیم در زخمه اوج میگردد
وزنوا های گرم لرزانست

باتنگ مرغان چورنگهای سحر
میرساند نوای بیستاداری
نیمه خواب آن دو چشم الفسوتگر
باز دهبال دل شتابانست

شستم از اشک دست وپایش را
زخمه ها نغمه هابرون می داد
عشق و مستی و شور پرگرده
از زمین تابه سلف ایوانست

بوسه های نیاز مندانه
برگسب و چشم ناز نین دادم
چشم خود بست و گفت آینه
دلفروشی نه کار آسانست

دریاچه

های

نور

در سینه کبود و فریبای آسمان
برمی زند کبوتر سیمین مساهتا ب
می خندد اختران فرو زنده سپهر
همچون شگوفه های فرو ریخته روی آب

در پاره های ابر بلند فضا گریز
چو شیده انعکاس سپید فروغ مساه
گاهی ز پشت پرده سیمابسی محاب
تک اخترای بسوی زمین می کند نگاه

خط می کشد شهاب در آن آبی بلند
چون رگه های روشن طلابه لاجورد
آوا کتان بسوی افق میرود به پیش
مرغان بیقرار مهاجر شب نسور د

امواج باد های شبانه گذر کند
از کوه های شهر سبکسار و بیدرتک
در کام لحظه های زمان ریزد آشکار
عطر شگوفه های هو سنک رنگ رنگ

غیر از نوای باد بگو شم درین سکوت
ناید طنین شرفه گامی زکوچه هسا
بنشسته خو فناک و هراس آور ولجوج
اشباح بیقرار خیالی به سایه هسا

ذرات منفصل و پراگنده فروغ
رقصد به بسزم روشن مهتابی خموش
چار بست گوی از دل هرا ختر سپید
دریاچه های نور ستیزا و پر خسروش

رویای من چو زورق ذریه در غروب
ره می برد به پیش فرا سوی مرز هسا
گردیده ام چو عطر گل آتشین باغ
در کام موج های پریشان شب رهسا

پرتو نادری

دستور گورمز

یو عجب شانی قدرت دی بشکلو ستر گو به کتوکی
یوه ستره دنیا بته ده به دی بشکلو رمز و کسی
خه عجه تما شاده تما شاد بشکلو ستر گو
نشته دو مره تا لیر و نه د گلشن بشکلو رنگو کی
الماسی زپ و نه او بهشی به نظر د بشکلو ستر گو
مغرور باز د زپو نو بندشی تورو سترگو به پنجوکی
هیخ خبر به خیل خان نه وی زپه ونلی له سینی وی
به نظر بانندی چی راشی بی یل شوی وی بنو کی
نه خیر نه پیژنده نه خندا نه ارزو وی
خو به یونظر دسترگویی شی خای د زپه پرچوکی
که هر خو مره دیوالونه درنجو ورخی تا وشي
پسی هو مره بی زیاتیری تاثیرونه به لید و کسی
چی بیان یروی مشکل به ژبه بانندی هم لیکلو
د زپه پتی ارزو گانی شی بیان به خو لفظو کسی
یاری که چیری پوه شی خوگ به دی پتو اسرار و
شی به میلمنه دا بشکلی مینه بی به زپ و کسی
تاج محمد یاری

وهم قشنگ می باشند. (طوری که درعکس

مشاهده می کنید)

برای پسران هم پیراهن های جیت ساده و گلدان با تکه های جیمی اگر فولادی، مسکری، نسواری و خشتی و غیره رنگبایی که به اصطلاح چرک و ردار باشند انتخاب شود بهتر است. چونکه پسران نسبت به دختران شوختر بوده و بازی های پسرانه هم ایجاب میکند که آنها بارها بر زمین بیفتند و بر خیزند و اگر رنگ لباسهای شان سفید و یا رنگهای روشن دیگر باشد زحمت رختشویی مادر دو و یا سه چند می گردد.

گاهی دیده شده که مادران حتی لباس مکتب دختران خود را از تکه های قیمتی مگر هر رنگ سا برین انتخاب و برای دوختن آنرا به خیاط نادان و بعد از چند بار خام کوک و غیره حر قها پولی تحویل خیاط نموده و تن دختر نازدانه می پوشانند مگر حالیکه یونیفورم باید نهایت ساده و از تکه ارزان بها باشد

برای اینکه هر روز پوشیده می شود امکان ندارد جای آن باره شود و بیا به اطو بسوزد در صورتیکه تکه آن قیمتی و اچوره خیاط هم بالایش مصرف شده باشد حیف می شود با آنکه اگر انسان نادان را یوضع اقتصاد خوب هم باشد لباس فیشنی برای مکتب کاری پستندید نیست جز خود پستندی بیجا.

پس مادران آگاه و با فهم آفتور لباس برای کودکان خود انتخاب و تهیه نمایند که هم زیبا، ارزان بها ساده و مهمتر از همه صحنی باشد. کار بسیار معقول است که هم صحت در نظر گرفته شود و هم قصد خانوادگی و هم انسان هر رنگ جماعت باشد.



اطفال امروز

چه نوع لباس برای کودکان تهیه کنیم

در تابستان برای اطفال تان چند دست لباس نخی ارزان بها از جنس نرم انتخاب کنید تا اینکه یک تکه قیمت پهای ضخیم را که باعث ناراحتی طفل گردد. تکه نازک آسان شسته و زود خشک می شود. در زمستان از پشم سر ما کودک را چندین جاکت و پیراهن نپوشانید زیرا لباس زیاد مانع تنفس جلد طفل می گردد یک یا دو پارچه گرم صحنی مانند فلین و چند جاکت که از هون طفلانه تهیه شده باشد برای طفلان بگیری لباس طفل در خارج از خانه باید کمی فرق داشته باشد باین معنی که نسبتاً محفوظ باشد تا در زمستان باعث ریزش و یا سینه و بغل طفل نگردد. کلاه، جوراب، دستمال گردن هم فراموش نگردد.

در تابستان اگر طفل در آفتاب زیاد بیرون می شود باید یک کلاه پوریایی یا از تکه نخی و یا اینکه دستمال نخی را بشکل سه کتجه پسرش نمایند تا مانع عبور گرمی مستقیم آفتاب گردد. اطفال مکتب که فاصله طولانی زیر آفتاب را می پیمایند حتماً کلاه بپوشند. در قسمت انتخاب لباس، چیزهای لازم تا اندازه یاد آوری شد و بیاورد نخواهد بود که بگویم طریقه دوختن لباس اطفال نیز مهم و قابل ذکر می باشد لباس کودک را اگر آزادتر و ساده تر بدوزیم بهتر خواهد بود زیرا لباس تنگ، دکمه های بزرگ موره های رنگا رنگ و زرق و برق زیاد سبب ناراحتی در کودک می گردد.

مادران همانطوری که تمام مسایل مربوط به اطفال مراقبت و رسیدگی مینمایند تا صحت خوب و جسم سالم داشته باشند فراموش نکنند تا در قسمت تهیه لباس آنها نیز توجه عمیق مینول نمایند. اطفال و خصوصاً نو زاده در تابستان لباس پنبه شالید که خود را آرام و راحت احساس کنند اینک اورا با لباس های ضخیم و تکه های زری که در دهات اغلباً مروج است ملبس نمایند چون تکه لباسهای ناراحت سبب تخریش وجود طفل گردیده، گرمی و ناراحتی را بماند آن خود به ار مغان می آورند. بعضی ها نظر به همجسمی ها و رقابت ها مخصوصاً در ایام عید و برات بسیاری کودکان خود لباس های قیمتی تهیه میکنند و البته در باقی ایام سال قادر نمی شوند لباس آلتی بدل آنرا هم تهیه نمایند.

پس برای اطفال لباس های ارزان بها و صحنی از پارچه های نخی تهیه کنید تا بتوانید کودکان را در یکروز نوپار لباس بپوشانید طفل تمیز و با نظافت را همه دوست داشته و در آغوش می گیرد.

در قسمت تهیه لباس مادران سن و سال کودک و موسوم را مد نظر داشته باشند. اغلب دیده شده که مادران لباس اطفال را نظیر به فصل درست انتخاب نتوانسته گاهی لباس خیلی ضخیم و حتی پشمی را در تابستان تن کودک بپوشانند و یا گرم و مسرد شود و یا اینکه تب دارد میکنند - که این کار شان درست و صحنی نبوده و سبب می شود که کودک در ایام تابستان با لباس ضخیم عرق نماید و هم نسبت نداشتن تجربه به کودک آب کافی نمی دهند و طفل را به طرف دلی دستی یعنی بر آب شدن سوز مسی دهند.



اطفال و تابستان

اسهال اطفال همیشه مربوط به تغذیه و یا مسمومیت غذایی نیست. بلکه گرمی زدگی یخودی خود میتواند علت این بیماری باشد. از آنجائیکه مرکز عصبی کودکان فوقالعاده حساس و در متعادل نا راحی هـا زود رنج می باشد، پارسیدن فصل تابستان و هوای گرم تعادل و کنترل خود را از دست میدهد که اثر این بی نظمی در دستگاه هاضمه کودک اختلالی پدید میآید و از جانب دیگر در اثر گرما غده ترشحی دستگاه مزبور که عیارب از غده پانکراس در معده و غده پرونر که در روده است کاملاً درست کار نکرده و میکروب های گو نا گون در معده و روده اجازه نشو و نما ی بیشتر داده می شود و بهمین جهت مسمومیت غذایی و اسهال و یبما ریبای دیگر دستگاه هاضمه بسبب ظاهر می گردد.

دوکتوران و متخصصین همیشه تاکید کرده و میکنند تا در تابستان باید از مقدار خوراکی های جامد اطفال کاست و بمایعات و آشامیدنی آنها افزوده و در واقع مواد حیاتی و ویتامین های ضروری را تا ممکن است بصورت آب میوه سبزیجات، سوپ و امثال آن تهیه کنید. باید دانست که اسهال تابستانی کودکان که در گذشته تلفات زیانناک داشته است از دوران حال بیرون نیست یا اسهال ساده و بی خطر

که تنها در اثر گرمی شدید و یبم خوردن تعادل عصبی کودک بوجود آمده است و اغلب خود بخود معالجه میشود و عواقب نا گوار ری بوجود نمیآورد و برای جلوگیری از آن کافیت که کودک را از آفتاب شدید و محیط گرم نور نگهداشت و در اتاق سرد البته نه نمدار و یا نقاط خوش آب و هوا بگذاریم، اطمینان داشته باشیم بزودی اسهالتش از بین خواهد رفت.

و اگر بر عکس بوجود آمدن اسهال بخاطر نوعی بیماری که از نتیجه گندام میکروب است که از تغذیه غذای فاسدوباسی و یا خوردن غذای دیر هضم و یا سنگین و بطور کلی رژیم غذایی نا قس تولید می شود، معالجه جدی تری را ایجاب می نماید و تنها وقتی میتوان از وقوع آن جلوگیری کرد که اغذیه تازه، مطمئن و پاک در تابستان و یا تمام فصل سال برای کودکان تهیه نمود. و البته بهتر است که در این نوع اسهالها تمام اقدامات شما زیر نظر دو کتور صورت بگیرد زیرا در مواقعی که کودک دچار یک چنین اسهالی که سبب آن غذای فاسد و غیره میباشد می گردد دیوار روده اش نازک گردیده و امکان دارد که ندادی و غذای خود سرراه که شما از روی تجربیه شخصی باو میدیدید در آن حالت چندان مناسبی با وضع داخلی امعاء و احشاء کودک نداشته باشد.

در اثر دیر ماندن و تولید پوینک های مخصوص از نوع (با را تیفیک) تولید اسهالها ی بسیار شدید و خطرناک را می نمایند که به سختی قابل معالجه هستند و بدین جهت باید در

نازگی و بخصوص در پاستوریزه بودن شیر این خورا که ها گاملا دقت کرد و کودکان را از خوردن آنچه که مورد شك و تردید است بر حذر نگاهدا رید تا اطفال شما نندرسد و ساق باشند.

امروز بر خلاف گذشته، شیر خشک یا شیر گاو پاستوریزه و مورد اطمینان که بجای شیر مادر بکودکان داده می شود از هر نوع باکتری و میکروب مربوط به انتشار بیماریهای اطفال پاک و مزه است در حالیکه سابقاً شیر گاو عادی را در صورت لزوم مصرف می کردند و هرگز نمی توانستند بوسیله جوشاندن، تمام باکتری های مضر را از بین ببرند. در حقیقت شیر محیط بسیار مناسب برای نشو و نما ی باکتری ایجاد میکند و تجربه ثابت نموده است که اگر شیر پاکو تمیز در ساعات در هوای آزاد بماند بیش از نه هزار باکتری در هر سانتی متر مکعب گرد میآورد که پس از یک شبانه روز به پنج میلیون و ششصد هزار می رسد.

بهین سبب هر گز نباید در مسافرت های

تابستانی شیر طبیعی گاو را به شیر خواران نوشانید و بهتر است به شیر طبیعی مادر و در صورت عدم آن شیر خشک مورد اطمینان قناعت کرد.

در صورتیکه والدین اصول حفظ الصحه وهم مواردی را که ذکر شد در قسمت اطفال شان مراعات نمایند - مطمئن باشید که این فصل سه ماهه تابستان و شدت گرمی آن هیچ خطری را متوجه کودکان تان نخواهد کرد. وظیفه وسایل مفاهمه است تا مردم را درین قسمت رهنمائی و هدایت نمایند. اغلباً مادران تا آسمان و معمولاً از طبقه بیمواد در شدت گرما اطفال را به شانه انداخته در حالیکه در ویا سه تن از آنها را بدنبال دارند از خانه خارج گردیده بپانه بازار و یا مهمانی از منزل بیرون می شوند که در بازار و یا در سرویس در ضمن اینکه مزاحم دیگران می گردند سبب می شود تا در زیر آفتاب خود شان هم مقاومت نشان نداده و در مراجعت بخانه وجود کوچک شان زیر شعاع سوزان آفتاب تاب نیآورده و در بستر مریضی می افتند.

در صورتیکه اگر والدین نویر گردند آنها بخوبی میتوانند با فهم بیشتر بمسائل مربوط به اطفالشان توجه جدی مبذول نموده و اطفال نندرسد و قوی و زیبا بجامعه تقدیم نمایند.



انکشافات در طب

انکشافات در طب

جراحی پلاستیک روی یایکی از مشکلترین و پیچیدهترین عملیات جراحی است که این عملیه مهارت تام و لیافت و معلومات کامل پیشرفته را درین زمینه ایجاب می نماید مخصوصاً هنگامیکه عملیه بروی جلد صورت انجام داده می شود مراحل این عملیه نیز مشکلات فراوانی برای خود مریض ایجاد می نماید زیرا برای برطرف نمودن نفس وجودش مدت زیادی وادار کلینیکهای طبی سپری می نماید .

یادداشتن چنین مشکلات انجام دادن جراحی پلاستیک در کلینیک انستیتوت طبی «کالینین» تقریباً در حدود چند دقیقه زودتر میگیرد . یک لکچر نوبت طبی توسط زمیانتین از طرف دیپارتمنت طبی و سوسماتولوژی بخش گردید که در موقع جراحی جلد روی استفاده کرد مخصوص جراحی را منع قرار داده است که در اثر این کار بعد از عملیات نمودن جایی که مورد عمل جراحی قرار گرفته است هیچکدام لکه و اثر بوجود نمیاید حتی طوری حدس زده میشود که مریض هیچ تحت عمل جراحی قرار نگرفته باشد .

جراحان این فن طریقه جدید دیگری را در قسمت اصلاح نمودن و بر گرداندن قواره اصلی جلد روی به حالت اولی آن (حتی در مواقع که استخوان اسکلیت روی از جایش خارج شده باشد) نیز بوجود آورده اند . طبق میتود ها و طریقه های قبلی بعد از قطع نمودن جلد روی آلات و وسایل پلاستیکی را درجای که امکان داخل نمودن آن مشکل باشد قسمت دیگری از منبع عضویت شخص مریض را در جای مورد عملیات قرار می دهند که این عمل هیچگونه تأثیر سوء را باعث نمی گردد .

تختیک این طریقه که توسط زمیانتین پیشنهاد گردیده و مورد استفاده قرار دارد عبارت از بکار بردن یک مقدار نا چیز گرانول ها یا پارچه های بسیار خورد پلاستیک می باشد . آله و موادی که توسط جراحان بدین منظور ترتیب و تهیه گردیده است عبارت از سوزن میان خالی و یک سوار پلاستیکی که به شکل گرانول ها تقسیم میشوند می باشد . این گرانول ها را توسط سوزن میان خالی در تحت جلد روی مریض قرار می دهند که بعد از کشیدن سوزن اثر سوزن مذکور تنها برای چند لحظه محسوس در روی جلد مریض باقی مانده و بزودی از بین می رود .



این ماشین که در انستیتوت برق مسکو ساخته شده دارای ترتیبات لیزری بوده در مسابقات المپیک ۱۹۸۰ بچیت محاسب نتایج مسابقات مورد استفاده قرار میگیرد .

سیستم کنترل اتوماتیک در بازی

های المپیک ۱۹۸۰

جلد کتاب ششصد صفحه ای می باشد تهیه خواهد کرد در مسابقات مونترال بر کز کمپیوتر اطلاعات را به مطبوعات ، مبهانان و مسئولین امور می داد در حالیکه این وظیفه توسط بخش مرکزی (ای . سی . اس) بکمک کمپیوتر های بزرگ انجام داده می شود .

مسابقات المپیک ۱۹۸۰ دارای چنان طرحها و نامیسات دیگری هم خواهد بود که در مسابقات مونترال (پایتخت کانادا) بکار گرفته می شد . در سیستم کنترولی

مونترال به نو لمان (انگلیسی و فرانسوی) ترجمانی صورت می گرفت در حالیکه کمپیوتر های این سیستم به نو لمان روسی و جرمنی در عین وهله نتایج مسابقات را تنظیم و ترجمانی می نماید .

سیستم اتوماتیکی کنترل که برای بازی های المپیک ۱۹۸۰ در نظر گرفته شده یکسال قبل ساخته شده است . این سیستم در هفتمین بازی های اسپارناکیاد شوروی در تابستان گذشته مورد استعمال قرار داده شد .

سیستم مذکور خیلی دقیق و با خبر از همه چیز بوده در ظرفیت ، قابلیت و تعداد کمپیوتر تقریباً نو چند سیستمی می باشد که در مسابقات المپیک مونترال بکار گرفته شده بود . در بازی های مونترال در حدود (۹۰) ترمینال (وسایل اخذ و بخش اطلاعات) وجود داشته در حالیکه در مسابقات المپیک ۱۹۸۰ مسکو ۲۰۲ ترمینال وجود دارد .

در جریان مسابقات المپیک ۱۹۸۰ کمیته تدویر و تنظیم مسابقات یک مقدار اطلاعات را (که معادل به یک کتابخانه محتوی ده هزار



این طفل یازده ساله کولمبیایی در معدن زغال سنگ کار های شاقه را انجام میدهد .

کار شاقه

در عصر اتوم

باور می کنید یاخیر، مگر این تصویر که از آبرود گرفته شده است اکنون در آسمانه سال ۱۹۸۰ (در روزگار و عصریکه اختراعات تکنالوجیکی برای بشریت تسهیلات زیادی را فراهم نموده است) یک پسر یازده ساله کولمبیایی معدنچی کاملاً ناشنوا بوده و هرگز نمی شنود .

این بچه خورد سال در حالی دیده می شود که خود را دولا نموده و پایه را که از زغال سنگ استخراج شده توسط دیگر اطفال (در داخل معدن) آنها گردیده کنش می کند و در دهن خود جراحی را (نوعی چراغ شمع) گرفته و معبر را روشن می نماید . باید متذکر شد که طفل مذکور در شرایطی به چنین کار شاقه تن در میدهد که سیستم حسای

مدن و پیشرفته وسایل استخراج معادن از قبیل چراغهای کاری کشف، سیستم تهویه و غیره موجود است .

بیشتر سال قبل در ۲۰ نوامبر ۱۹۵۶ (سالها قبل از تولد این اطفال) اسامبله عمومی ملل متحد اعلامیه ای را به تصویب رسانید که بر اساس آن از حکومت و سازمان های عامه طالب شناخت حقوق طفل گردیده و اعاده حقوق اطفال را می خواست .

در اعلامیه مذکور روی حقوق اطفال معیوب مثل آنهاست که شنوایی شانرا از دست داده اند تأکید شده است .



داکتر خانمی که از درون لابراتوار در عمق ابجار با تخصصی که چیزی را بدست آورده صحت نموده و روی آن تحقیق می کنند .

کشف مواد طبی از عمق ابجار و شگفتی های موجودات حیه بحری

ابجار مواد مختلف و معجزه آسایی در بعضی خویش نهفته دارد که تاکنون آدمیزاد به اثر سمی و تلاش های پیگیرشان نتوانسته اند موفقیت های در زمینه کشف آنها نصیب گردند گرچه با وجود کشفیات که صورت گرفته و بسا مواد و عناصر ضروری که نیاز مندی های جوامع انسانی را رفع مینماید ولی این ها همه آنقدر کافی تلقی نمیگردند . امروز دانشمندان و کاشفین تلاش میوزند تا نوآوری های در مورد نموده بتوانند که یکی ازین نوآوری ها کشف یکنوع ادویه است که برای تدای امراس بدن مورد استفاده قرار میگیرد و در عمق ابجار به کثرت پیدا میشوند .

در اتحاد شوروی سوسیالیستی و طیفه تحقیق در ابجار مربوط به شعبه تحقیقات نیرو های دریایی بوده و ابجار اوقیانوس - شناسان زیادی در چنین سازمان ها مصروف تحقیق و مطالعه دیده میشوند این محققین و ابجار شناسان هم چنان مصروف مطالعه و تحقیق ارگانیزم موجودات دریایی اند که این موجودات دارای مواد فعال بیولوژیک میباشد از وجود همین مواد بیولوژیک عناصر حیه دریایی است که دانشمندان توانسته اند یکنوع ادویه طبی را که بمراتب از ادویه صنعتی بهتر خوشی ، سریعتر تاثیر مینماید بوجود آورند .

دانشمندان عقیده دارند که چنین ادویه های که از وجود ستارگان دریایی پیدا میشود بزودی روی زخم های دست و بدن اثر گذاشته و بهر وسه علاج پذیری را نسبت به ادویه های ترکیبی صنعتی تسریع بخشیده و طرز العمل کار جگر را سریعتر بهبود می بخشد .

دانشمندان بیولوژی میگویند که کوسه

آن بود که ماهی خورد عضله قسمت چها ز هاضمه کوسه ماهی را سخت زخم نموده بود بعدا با تحلیل اجزای بدن کوسه ماهی عناصر کیمیای را از وجود شان بیرون کردند که برای تدای امراس انسانها از آن استفاده می نمودند .

در یکی از کتیبه های هیرو گلف که در سنگ مقبره پاراهوتی گذاشته بود نوشته بود که یکنوع ماهی که بنام چیه یاد میشود به شاه خدمت نموده و باعث مرگ او نیز گردید و در وجود این نوع ماهی ها دانشمندان به کشف مواد کیمیای گردیده که حاوی مواد زهری قوی است این ماده بنام تیترو-دوتوکسین که در حدود ده هزار مرتبه کشنده تر از سایر مواد زهری است یاد میشود .

کشف مواد تیترو-دوتوکسین امروز مورد استفاده زیادی قرار داشته و دانشمندان علوم و سوزش های وجود استفاده میکنند و در کلینیک ها تا حد و دی زیادی استعمال آن ترویج گردیده است ، امروز علاوه بر آن دانشمندان مورد استفاده زیاد این مواد زهری را که در ابجار به پیمانه زیادی پیدا میشود مورد تحقیق قرار داده اند . تاکنون در حدود چهل نوع ازین موجودات دریایی که برای حصول ادویه کیمیای طبیعی مورد استفاده قرار میگیرند کشف گردیده است .

مواد پروستگلندین در موسسات محسی چون چنین شناسی ، حینیکالوزی و غیره مورد استفاده قرار می گیرند این موضوع از طرف پرسانیانوف عضو آکادمی علوم طبی اتحاد شوروی اعلام گردیده است این ماده مصارف گزاف را که تاکنون در کشف و ایجاد مواد کیمیای صورت میگرفته تا حدودی زیادی تقلیل بخشیده است .

یکی دیگر از موجودات دریایی که بنام مرجان یاد میشود دارای مواد کیمیای فوق الذکر بوده که در بحیره سیاه به پیمانه زیادی پیدا میشود این مواد هم چنان در رفع امراس برانشی ها ، سوزش ها ، فشار ، حل معضله فشار و اختلاط خون زخم ، زخم درون معده و تسکین اعصاب مورد استفاده زیاد قرار گرفته و تاثیر خوب از خود بجا میگذارد .

جگر کوسه ماهی ها نیز مواد زیاد کیمیای دارد ، این مواد در صورتیکه شخص مصاب به مرض سوزش و قلب باشند زود موثرات میگرد و طرز العمل فعالیت قلب را به حالت عادی در میآورد . همچنان جگر سنگ ماهی ها که بصورت عمده در بحیره سیاه یافت میشود میتواند در معالجه امراس سرطانی در وجود آدمیزاد سودمند و موثر ثابت شده و مرض را از بین ببرد .

در گذشته ها انسان ها از کوسه ماهی ها زیاد هراس داشتند و میکوشیدند که خود و اولاد های شان را در قبال این موجود خطرناک حفاظت نمایند . زمانی یک ماهی خورد بحیره سرخ که در حوض کوسه ماهی رهانش مدتی کوسه ماهی با وجود گرسنگی و عطش که به خوردن غذا داشت به ماهی حمله نه کرده مگر بعد از چند دقیقه او را بلعیده یک لقمه به درون فرو کرد تا کبان غبار این مانند پدید شد این غبار ناشی از

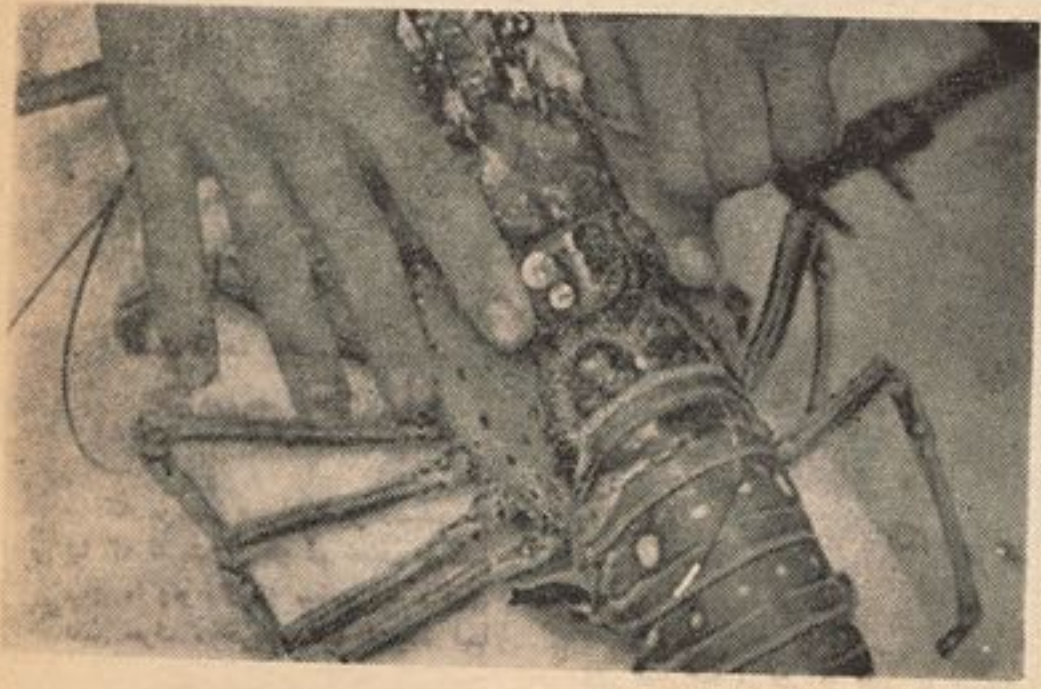
دانشمندان میگویند که مواد پروستگلندین در وجود خرچنگ ها ، و سایر موجودات حیه دریایی نیز یافت میشود ادویه کسه ازین حیوانات حصول میشود در حدود بیست مراتب ارزاتر از مواد کیمیای صنعتی تمام میشود .

خیار دریایی یا پدنگ دریایی که در ابجار وجود دارد دارای مواد کیمیای است که برای تقویه اعصاب تنظیم فشار خون ، رفع خستگی قلب ، عضلات مفید بوده و عملیه مینابولیزم را تسریع می بخشد .

دانشمندان که مصروف تحقیق و مطالعه موجودات دریایی اند عقیده دارند که قنچی های که در ابجار وجود دارد به پیمانه زیادی دارای مواد طبی است که این مواد را عمدتا انی یادی ها و پنسیلین تشکیل میدهد .

عده از دانشمندان که مدت ها درین زمینه فعالیت و تحقیق نموده اند میگویند که در وجود عده ای از ماهی های چون (ماهی دوله) - ماهی مرکب - و ماهی هشت پا ، مواد کیمیای وجود دارد که تاثیر زیاد و فوری در قسمت امراس از قبیل : اختلال اعصاب ، فشار اعصاب و تکالیف دگر عصبی داشته و سودمند تمام میشود .

داکتر ایلیا از کیک همین میگوید در طی چندسال تحقیق خود در وجود ماهی ها و سایر موجودات دریایی به موفقیت های نا یسل گردیده که از آن مواد طبی که به نظر چون معجزه نمودار میگردد کشف گردیده است او همچنان تحقیقات را در مورد یکنوع دیگری از ماهی ها ادامه میدهد که انساج بدن شان مملو از مواد پروتین بوده که برای موجودات زنده دیگر مواد غذایی قابل ملاحظه را تولید میکند . او میگوید کسه تاکنون در حدود یک فیصد ارگانیزم ماهی های دریایی مورد مطالعه قرار گرفته و تحقیقات در مورد مطالعه انساج بیشتر این موجودات ادامه دارد و او مسر و ز امیدواری های وجود دارد که آدمیزاد بتواند تا آنجایی برسد که ذره مویی را هم بشکافد و تا آنجایی برسد که اگر همه کائنات فضا را تسخیر نموده خود بر ذروه اوج تکامل و ترقی که پیشگویی آن را میکنند برسد .



مطالعه انساج بدن ماهی هادر لابراتوارها جریان دارد .

از : غلام حریف

تو عشق منی

میهم !

با قلب لبریز از صداقت و راستی نسبت بسو
همراه با طنین نواز شکر شب و آهنگ دلپذیر میخدم ،
با احساس آتشین و غریبشانی آفرین ،
لاله سر میدهم بوجه شهادت ستارگان شب میگویم که :
تعمل ندارم به دیده حقارت نگر بسته شوی!
نمیخواهم چشمانم بی مسوولیت بتو نگاه کند!

حتی ... بدون شک ،

از دور دست ترین محصل زیست ،
از رمز زندگی صحرا نشینان تو ،
از بوستان نشاط بخش و گلزار عطر خیز تو ،
بوی وحدت ، صفا و صمیمیت ، انسانی میدهد !
لاله های خود رو و آتشین دشت و ساحل چمنزار تو ،
مشعلدار رهروان بلایه و نغمه ساز چمن آند !
طبیعت با گستر دگی خویش ،
بر زیبایی تو تکیه میزند و میباید !
آب های مست و خروشان تو ،
بر نقش آسمان اختران ، رنگ نیلگون میزند !
غنچه های تازه و گلبرگ های جوشان و شگوفان تو ،
زمره سرشار از محبت آشاران تو ،
به خوشبختی تسلایم میدهد !

وبالآخره ...

شبنم سپیده دم و رنگ طلوع صبح تو ،
دلهای آدمیست را از کورت شستشو میکند!
باکوه های سر بفلک و پابر جایب
با انسان های پر عاطفه و مهربان

ترا ستایش میکنم ،
میپرستم

و تو عشق منی!



میر محمد کاظم هاشمی
گوینده رباعیات ذیل :

وطن

از خاک وطن سرشته شد چون گل من
در خاک وطن خاک بتو تا وزی
این جمله نوشته شد بلوح دل من
ترمیم عمارت تو شود کا گل من
بردار کنی ز خاک ای سر به هوا
هر زره خاک در جوا بت گوید
با عجز بخواه که خوشتر را بنما
ما هم جو تو بودیم ، تو گردی چون ما

خون دل

جو می رفت از بر من یار جا نسیم
شد م پیر گر چه در ظاهر جوانم
فرق او بسی آتش بسا فزون
بدرد و ناله و آه و فغانم
ز هجر آن پر پروی نرسد یسا
بغم آند رو در روز و شبانم
اگر روزی نه یینم روی او را
بریزد خون دل از دید گمانم
نمی خوا هم کسی از من بر نجد
ز رنج و درد قلب نسا تو ام
جو (داغ) مهر او با قلب من ساخت
رهین گر دید قلب مهر با تم
شعر از احمد الله (داغ) جنولی

برگزیده‌هایی از میان

فرستاده‌های شما

از : محمد ناصب

چشم خمار

بیا که مو سم هجران سیر رسیده بیا
بیا که قامت از بار غم خمیده بیا
میان ما و تو رازیکه سخت بود ، نهان
بعین حرف ، حریفان همه شنیده بیا

دل که هر کجا میرفتی از لقای تو بود
کنون بپای دل خار غم خلیده بیا
شراب چشم خمارت که نشه کرده مرا
بسی سرنک که بر رخ مرا چکیده بیا

توان و صبر زچشم ازان نموده فرار
شمیم زلف ترا از صبا شمیده بیا
بیاد آن لب میگون و چهره خندان
چگر بسینه ی بیطا قتم کنبده بیا

بیا «نصیب» که عمری در آرزوی تو بود
که زهر هجر ترا ما لها چشیده بیا

مو چي

سبرد . و خود آهسته آهسته با دل غمگين به سوی خانه راه افتاد نزدیک غره سيلو که رسيد ایستاد دست در جيبش کرد و چند افغانی پول سياه از جيب کشيد آنرا تا اميد ا نه شمرد ، به سوی غره رفت و يك نان سياه خريد و از دکانی که آنقدر فتر از غره قرار داشت يك کمی پوره و جای خريد دوباره به راه افتاد یا های خسته اش توان کشيدن بد نانو را نداشت .

چاشت است و مرد لقمه نانی را در دهان ميگذارد و دست می برد تا پيا له چایش را بر دارد که چشمش به مردی می افتد که با چهره بر افروخته به سوی او می آید ، مرد که به چند قدم می او ميرسد يك جوړه پوت را به سوی او پرتاب میکند و باخشمی که می شود فهميد از دل پير حم اش سر چشمه می گيرد ميگويد : تو نمی شرمی که به جان يك اشك می زنی و از ايته جای سه روپيه واز رنگ گدشام شش روپيه ميگيري ، زود شو گو که ها يشه يكن پول به پس رته .

پير مرد ليخند تلخی می زند و ميگويد : بيادر جان فار نشو از دوختن مه حق مه گر قيم واز رنگ گد شام چا روپيه گرفتيم نه شش روپيه . بجيست از او بنگ دو روپيه زود آلوخريد . مرد غر يد : حالی ميخوايی که هم پيسه مه بخوري و هم بچمه دزد بگيري ، زود شو پيسه مه پس رته . پير مرد فاجار دو افغانی به مرد ميدهد و او غر کنان ميروند .

پير مرد به پياله جای وازگون شده اش می نگرند ، آنرا می برد دارد و چا ينک را می گيرد که پيا له رانو با ره پر کند اما چایي در چا ينک باقی نمانده . شايد جيبش هم چون چا ينک برای عصر خالی بماند .

با های مرد به سختی بدن او را می کشند ، به سوی جای کاری روان می شود در نزدیکی دکانی که او سابقاً مان های کاری را هر عصر ميگذارد می بيند که پيرو با راست ، يکی نو تر خا رندوی هم ایستاده اند ، پيش ميروند و جريان را می پرسد يکی ميگويد : دو کانه شو و دزد زد و کل جيزايشه برد و هيچ جيزا م نمانده .

رنگ از روی پير مرد پريد ... چشمانش به سوی آسمان دوخته می شود و جیزی زیر لب زمزمه می کند ، بعد قطرات اشك از لای ريش ابوه اش که تا رها سياه در آن کم ديد ، می شود سر از پير مسی شود ...

آفتاب گرم ظهر روی پير مرد می ناپيد و عرق را از سروروش چاری می ساخت ، او با بی حوصله گي دست به جيب و اسکت کپنه اش برد و دستمال چرکيني را از آن پيرو ن کشيد ، عرق سروروش را با ک کرد و آن را چون وصله ناسچوود روی زانو اش گذاشت . منتظر ماند تا کسی پوت پاره شده اش را برای دوختن و رنگ کردن بياورد .

لحظات به سرعت می گذشت و او می ترسيد که شب از راه برسد و چیزی برای فاميل چشم به راهش نداشت با شد . مو تری با سرعت از کوچه گذشت و گرد و خاک بلند شد ، پير مرد آن را بلعيد مردی از دور از بين گردو خاک نمود او شد . چشمان منتظر پير مرد برق زد ، مرد نزدیک شد و لی از او گذشت و چند قدم آن طرف تر زود مو چي دیگری رفت . پير مرد آهی کشيد و آهسته با خود زمزمه کرد : همگی او نجه ميرن ، مردم به غر فیش بازی ميخورن . او نکه چرمی را برداشت و شروع کرد به قطع کردن آن . اين مصروفيت روز های بيکاري او بود که در خلال اينکار به خانه اش فکر می کرد و به پسر عريض اش می انديشيد که از شب تا به صبح از آب می سوخت و پولی نداشت تا برای پسرش دوا بگیرد .

پاره چند روز قبل که چند افغانی کار کرده بودند پسرش را به پشت گرفته نزد داکتر برد ، داکتر او را معاینه کرد و نسخه ای نوشت ، پير مرد از او در باره مريض پسرش پرسيد و داکتر چيز های گفت که برای او قابل فهم نبود . از معاینه خانه پيرو ن شد و به نسخه نظر انداخت ، اشك در چشمانش حلقه کرد .

او پولی نداشت تا دوا را خسر يداری کند . به هيچ کس هم اميدی نداشت تا برای پسرش پول قرض بدهد . او زير لب آهسته زمزمه ميکرد : زود گي اينقدر سخت شده که هيچ کس به کسی کمک و غم خورشی نمیکند خود را با اين طرز فکر تسلی ميدهد و لی غافل بود که در کوچه شان ، در منطقه شان و در شهر شان هستند بسيار کسانی که نميدانند پول شان را چطور مصرف کنند .

مردی به سوی او آمد و سلام کرد پير مرد سر بلند نمود و با تکان دادن سر جواب سلام اش را داد مرد نشست و شروع کرد به باز کردن پوت هايش و ليخند ي گنگ روی لبان پير مرد نقش بست .

چیزی از عصر گذشته بود و هوا ميرفت که تا ريك شود ، پير مرد اسبایش را جمع کرد و در صندوق جویی گذاشت و آن را به دکانی که در نزدیکی او دکان داشت

مبارزه با بيموادی در اتحاد شوروی



النیای خود ساخت مورد استفاده قرار می گرفت . تمام این امور توسط کمیون فوق الذکر نديارک دیده می شد . تعداد کسانیکه می خواستند آموزش ببینند به صد ها هزار مرتبه بیشتر از کسانی بود که تدریس می کردند . به همین سبب بود که ، همراه با معلمین ، تمام مردم بسا سواد (از جمله انجنیران ، کارگران و شاگردان) صنوف سواد آموزی را رهنمائی کردند .

رهبر زحمتکشان طریبیانیه در کنگره سوم انجمن جوانان در سال ۱۹۲۰ به اهمیت نقش که جوانان باید در امر انتقال روسیه از یک کشور بی سواد به کشور دارای سواد کامل بازی نمایند انگشت گذاشته گفت : « اگر انجمن جوانان کاری را که به آن واگذار شده انجام دهد ، و اگر تمام مردم جوان به قمع همه کار نمایند ، انجمن ... می تواند خود را انجمن جوانان کمونیست عنوان دهد . برای بسیاری از مردم جوان مبارزه برای بلند بردن سطح فرهنگ کشور و طبقه مادم العمر باقی ماند و ریشه کردن بيموادی اولین قدم درین مبارزه بود .

اعضای کمسول انجام مبارزه علیه بيموادی را منحیث وظیفه حزبی می پنداشتند . در سال ۱۹۲۳ انجمن تحت عنوان « نابود باد بيموادی » تا سپس گردید که کار تعلیمی سرا سری را در کشور پراه انداخت این انجمن توسط ميخائيل کالین رئیس شورای اجرائیه (ارگان عالی قانون گسار آلوقت) رهبری می شد . با وجود اشتغال به

در سال ۱۹۱۹ در اتحاد شوروی جنگ داخلی به شدت ادامه داشت . دولت کارگران و دهقانان دشواری های اقتصادی شدیدی را می گذراند . علی الرغم این مشکلات محو بيموادی بحیث و طبقه دارای اهمیت عالی مورد نظر حزب بود .

در اعلامیه «در باره ریشه کن کردن بيموادی در میان اهالی فدراسیون روسیه» که توسط لنین امضاء گردیده بود و به تاریخ ۲۶ دسامبر

۱۹۱۹ انتشار یافت قسماً آمده است : «بمنظور دادن فرصت اشتراك آسما هانه به تمام اتباع جمهوری در زندگی سیاسی کشور ، شوروی کمیساریای خلق (حکومت) اعلام ميدهد : (۱) هر تبعه جمهوری که دارای سن بين هشت تا پنجاه سال باشند و خواندن و نوشتن ندانند ، مجبور است ، بمیل خود به زبان مادری یا روسی ، درس بخواند ...»

صد ها هزار نسخه از اعلامیه چاپ و در تمام نقاط کشور توزیع گردید مردم در هر جایی ودر تحت هر شرایطی : در مکاتب ، کلوب ها ، در پارک های نظامی در میان وقفه های جنگ سواد آموختند . جهت نحتق اعلامیه ، کمیون فوق العاده کل روسیه بخاطر ریشه کن کردن بيموادی تشکیل گردید ، که کار از بين بردن بيموادی را برای سالهای متعددی رهنمائی نمود . کار کمیون آسان نبود ، برای گرم کردن مکاتب باید تیل خاک و چوب سوخت تهیه می شد ، کمبود کاغذ ، پشم و کتسب درسی وجود داشت . به عوض کتب درسی ، روزنامه ها ، پوستر ها ، تقویم ها و کتب

ماهی را با خنجر بزرگ و بران رسم نموده نوشته بود: ماهی چوچه از هیچ چیز و از هیچکس نمیرسد.

در گذشته مثلا در نمایشات و پروگرام های اطفال تلویزیون (داستان های کمکیانو انیس و گاهی هم روی صحنه مکساتب و کودکستانها) سمبولهای پیچیده ای داشته ایم: هیولای استعمار، دیوامریالیزم، غول ارتجاع، کابوس

نتیجه اینکه اگر در یک اثر هنری (داستان، نمایشنامه، نمایش، فلم کودکانه و ...) کودکان مخاطب ما هستند در آن صورت حداکثر باید از سمبول سازی و سمبول پردازی خود داری نمود. زبان سمبول در گذشته های سیاه معمول بوده که بیان حقیقت به سراحت ممکن نبوده که در عصر حاضر به آن نیازی نیست. زبان سمبول اگر به واقعیت نزدیک هم باشد باز نمیتواند مستقیما بر ذهن کودک اثر بگذارد. در مورد کودک باید سمبولها را شکست. سمبولهای قصه های گذشته را باید بشکنیم تا به واقعیت هارسیم.

این کافی نیست که برای کودک از دیو صحبت کنیم، باید دیورا شکافت. موفقیت دیورا، خصوصیات دیورا و... خلاصه باید دیورا را (که سمبولیک است و سمبولیت کلی و عام) به اجزای متشکله اش تجزیه نمود. و اینهم بخودی خود کافی نیست باید به کودک فهماند که دیو چگونه ساخته و پسر داخته شده است.

در مورد نو جوانان مسئله طور دیگری است. در دنیای ذهنی آنان میتوان جایی برای سمبولها یافت البته سمبول به مفهوم به سایه کشیدن یک حقیقت و پرداختن به رمز و هنر مندانه. نه به معنی پیچیده گویی های پنداری و یا آنچه در دوره های سیاه معمول بوده است. زیرا واقعیت گرایی اصل عمده ادبیات و هنر نو جوانان را تشکیل میدهد. به این ترتیب لزوم آفرینش ادبی و هنری برای نو جوانان بخوبی احساس میشود، اما بر خلاف آنچه در ادبیات کودکان مورد نظر است، تنها توجه به حقیقت گرایی و بزه داستانهای نو جوانان می تواند به ادبیات و هنر مخصوص این گروه شکلی قابل توجه بدهد. ماهیت واقعیت گرایی در ادبیات و هنر نو جوانان با جنبه های واقعیت گرایی در ادبیات و هنر معمولی تفاوت بسیاری دارد. بررسی و شناخت بنیادی این گونه واقعیت گرایی در واقع انگیزه اصلی و تنها عامل آفرینش داستانها و آثار هنری ایست که از هر جهت شایستگی ارتباط با ذهن نو جوانان را داشته باشد.

اطفال ما اکثرا در خانه با مسایل بیپایه و غیر ضروری زندگی میکنند. تصور کنید زندگی یک طفل را در یک خانواده فقیر و یا متوسط الحال. طفل نصف روز را مکتب میرود، به مشکل فلم و کتاب و کتابچه اش رانیه میکند، و قتی از مکتب خسته بر میگردد غذای کافی و خوش مزه در انتظار او نیست، چیزی را پشم غنا میخورد و صدایش را نمیکند. به کارهای خانه رسیدگی میکند. آب میاورد، خمیر به نانوائی می برد، عصر با چهره خسته و پر گشته از کاربدر مواجه میشود. پدر و مادر اکثرا بی حوصله



اطفال ما اکثرا در خانه با مسایل بیپایه و غیر ضروری زندگی می کنند.

یادداشتهایی پیرامون تیاتر

اطفال و برخی مسایل دیگر

زندگی میکنیم که باید واقعیت را صریح و برهنه با تمام زشتی و یا زیبایی اش بیان داریم. در صورت نوم سمبول برای کودک باید شکستن و دست یافتن باشد در این مورد مثالهای زیادی وجود دارد. از تجربه سعد بهرنگی مشعلدار ادبیات و هنر مترقی و برای اطفال و نوجوانان، بیاموزیم. سعد داستان ماهی سیاه چوچه را برای شاگردانش نقل میکند و از آنها میخواهد که موجودات، قهرمانها و حیوانات داستان را نقاشی کنند. نقاشی میکند و چیزهایی هم در پای آن می نویسند نقاشی ها و توضیحات شاگردان نشان میداد که داستان آنچنان که باید و مطابق مراد نویسنده درک نشده است. سعد در باره داستان یکمقدار توضیح میدهد و باز هم از شاگردان میخواهد که دریافت و درک خود را نقاشی کنند. این بار یکمقدار تحول و دگرگونی در نقاشی هایدید می آید. اما آنچه را که نویسنده میخواهد، نیست. سعد ناگزیر سمبولها را می شکند و قیافه های اصلی و انسانی ماهی ها و موجودات دیگر دریایی را روشن میسازد. اطفال با شور و شوق به نقاشی میپردازند، چند نفر نشان فردای آروز بر میگردند، نقاشی هایی با خود می آورند. نقاشی های جالب و دگرگون شده. که با کنار های قبلی اصلا قابل مقایسه نیست. یکی از آنها ماهی چوچه را خیلی بزرگ رسم کرده و در زیر صفحه نقاشی خود نوشته بود. ماهی چوچه از پدر و مادر خود هم بزرگتر است. دیگری

دانشمندان پیشرو و هنر شناسان مترقی باور دارند که طفل به یاری تخیل میتواند سبز را سبز تر یا آتش را سوزانتر تصور کندولی هیچگاه قادر نخواهد بود به تنهایی از شنیدن یا خواندن کلمه آتش به نیروهای سوزاننده ی جوانه های سبز بیاندیشد. برای تخیل و اندیشه نمیتوان حدومرزی تعیین نمود. با حفظ این حقیقت در مورد محدودیت سنی و ظرفیت ذهنی و سطح درک شعوری آنان را باید از نظر دور نداریم. کودک در هر لحظه مصروف اکتشاف و مشغول تجربه است. او در رویای کودکی خود به کمک تخیل، تجارب و اکتشافات خود را وسیعتر و گسترده تر می بیند. واقعیت های دور و نزدیک و اطراف کودک بشمار بوده در نتیجه سمبول در زندگی آنان نمیتواند چنان نقشی بویندد که مثلا در زندگی جوانان و بزرگسالان دارد، داشته باشد. در مورد کودک باید از سمبولهای مجسود و پیچیده جلوگیری کرد. سمبول در هنر به دو گونه و به دو دلیل عمده مورد استعمال داشته است. یکی پنهان کاری و گریز از مسائل و در نظرهای استبدادی و دوم به سایه کشیدن و واقعیت بخشیدن لطف رمزی و هنری به آن. البته تصورات پنداری نیز در این زمینه بی تاثیر نبوده است. در مورد نخست باید گفت که مادر عصری

اخیرا به همت فعالین «کورس عالی آرت دراماتیک» و تحت نظر آمریت افغان ننداری، تیاتر اطفال ایجاد و نخستین محصول هنری آن روی صحنه آمد. کسانیکه دل و دماغ شان در هوای هنر راستین و بالنده مبین مایه تپد این آغاز را به فال نیک گرفتند، تیاتر اطفال به تاریخ پنجشنبه ۱۵ ماه جوزا در سالون نمایشات افغان ننداری به نمایش آغاز نمود. از همان اولین نمایش تعداد قابل ملاحظه اطفال و نو جوانان باشور و شوق به فضای نمایش گرمی و حرارت بخشیدند. هر آغازی ناگزیر چیزهایی با خونسر همراه دارد. این آغاز نیز قابل تأمل و بحث فراوان است اکنون که به این علم میپردازیم لازم است نادره باره کیفیت آساز هنری اطفال و نوجوانان، نیازهای روحی و حیاتی آنها و مسایلی از این قبیل، به بحث و گفتگو بنشینیم، مسیر معین و معنوی را تعقیب نمائیم تا از لغزشها درامان باشیم. در زمینه هنر و ادبیات اطفال و نوجوانان آغاز راه هستیم، باید همه چیز را گفت، از هر چیز گفت، از ساده ترین پدیده ها تا پیچیده ترین مسایل. صحبت بر سر ادبیات و هنر اطفال است. در این مورد حرفهای بسیاری برای گفتن وجود دارد تا گفته پیدااست که این حرفها برداشت ها و منجبتی های فردی نبوده بلکه عصاره تجارب دانشمندان و هنر شناسان در زمینه هنر و ادبیات اطفال میباشد.



اند . مختصر گفت و شنودی دارند . گاهی هم چارو چنگالهای خانوادگی و... بالاخره میخوانند فردا همینطور با کسالت و ناسر زایتی زندگی یکنواخت خود را از سر میگیرند . طفل اکثراً احساس تنهایی میکند . اطفال ما اکثراً مجبور اند بزرگ نشده ، بزرگ باشند . تفریح نکنند ، به قدر کافی استراحت نکنند کار کنند ، زحمت بکشند و بسیار ساده و یکنواخت زندگی نمایند .

وقتی چنین طفلی را مخاطب قرار میدهیم و برایش نمایشی ترتیب میدهیم چه چیز های را باید در نظر داشته باشیم؟ در اینجا هنر و ادبیات بار گران یک مسوولیت بزرگ را بنوش دارد . باید طفل را از همه چیز آگاه نمود . باید جهانی بینی روشن و دقیقی به طفل داد تا در پر تو آن برای سوالات مختلف خود پاسخهای دقیق و درست بیابد . این کار فی نیست که در یک نمایش به حرف شنوی اشاره کنیم و از اطفال بخواهیم که همیشه حرف شنو بوده ، باز یگوشی نکنند یا مثلا نظیف باشند ، پاک باشند ، با تریه باشند و...

صمد بهرنگی در مقدمه کتاب آموزنده و دقیق خود «اولدوز و کلاغها» می نویسد:

«دیگر وقت آن گذشته است که ادبیات کودکان را محدود کنیم به تبلیغ و تلقین نصاب خشک و .. نظافت دست و پا و بدن ، اطاعت از پدر و مادر ، حرف شنوی از بزرگان ، سر و صدا نکردن در حضور مهمان ، سحر خیز بانی تاکامروا بانی ، بخندنا دنیا به رویت بخندد ، دستگیری از بی توانان به سبک و سیاق به نگاههای خیره و مسایلی از این قبیل که نتیجه کلی و نهایی همه ی اینها محیط زندگی است ..»

«اکنون زمان آن است که در ادبیات (و هنر) کودکان» به دو نکته توجه کنیم و اصولاً این دو را اساس کار قرار دهیم :

تکنی اول- ادبیات کودکان با سلیسی با شد بین دنیای و نسگین

شیفته زندگی و عمل است . هنر میتواند طفل را یاری کند تا در زندگی و سیرت و درست تر بیاندیشد و تخیل نماید . نمایش اطفال بر روی صحنه قدرت خیال انگیزی دارد . طفل بصورت پیگیر و خستگی ناپذیر در پی اکتشاف و تجربه است . او با رفتن به باغ و دیدن آنجا ، با ایجاد بیوند میان پدیده های باغ واقعی و باغ قصه های پدر و مادر رویا مادر کلاسی ، نسبت به باغ و پدیده های مختلف و رنگا رنگ آن تصور روشنتر و دید گسترده تری می یابد . ذهن طفل استعداد تصویر سازی خوبی دارد . به آسانی میتواند میان آدمی و آدم واقعی بیوند بر قرار کند . او از گدی اش به آدم می اندیشد . مخاطب ما چگونه طفلی است ؟ این مسله ایست در خورد توجه و دقت ، زیرا در موارد مختلف تفاوت میکند . نمایشی که

به طفل گفت که به هر آنچه و هر که ضد بشری و غیرا نمائی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است ، کینه ورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند .

بدینگونه تیاتر اطفال رسالت عظیم و مسوولیت بزرگی را بنوش دارد . موضوعات و مسایل بر اهمیت و پیچیده یی که در بیخ بعضی خانه ها و خانواده ها وجود دارد ، آرام آرام ذهن اطفال خانواده را به زنجیر میکند . این سوء تفهمنی معنوی جوانی بزرگسالی آنان را تخدیر میکند . چنین طفلی اگر در بزرگی «با واقعیت رو پرو شد و آنرا درک کرد ، مدت ها وقت لازم است تا به خوشنشن شکل یافته اش بستیزد و احتمالاً نجات یابد طفل

و بسی خبری و در رویای خیا لهای شیرین کودکی ، ودنیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیت های تلخ و درد آورو سر سخت محیط اجتماعی بزرگتر ها . کودک باید از این بل بگذرد و آگاهانه و مسلح و جراح بدست ، به دنیای تاریک بزرگتر ها برسد . اطفال را باید از عوامل امیدوار کننده ی مست بنیاد ، نا امید کرد ...

نکته دوم - باید جهان بینی دقیقی به طفل داد ، معیاری به او داد که بتواند مسایل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیتهای دگرگون شونده ی دایمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند . ادبیات کودکان نباید فقط مبلغ محبت و نو عدوستی و قناعت و تواضع ، از نوع اخلاق مسیحیت باشد . باید

برای اطفال شهری اجرا میشود با نمایش اطفال روستایی فرق دارد . از اینجاست که مثلا گدی کودک روستایی زبان محلی دارد . شگوفه برای کودک شهری بوی سال نو و بهار را میدهد ولی برای کودک دهاتی بوی یا نوید میوه را میاورد .

ما در جریان جدایی و نوری از دنیایی کهن بسر می بریم تا هنوز کاملاً از دنیای کهن نبریده ایم . در اینجا مشکلی هست و البته راه حلی هم در قبال آن . مشکل اینست که در یک زمینه ایست (که از گذشته باقی است) طالب بویایی هستیم . شاگرد دهاتی ما باید علمی فکر کند در حالیکه مکتبش فاقد لابراتوار است . هنر میتواند در اینجا راه گشا و چاره ساز باشد هنر ها میتوانند ، به شکل تصویری ، شفاهی و یا بصری و شنوایی ، بصورت غیر مستقیم به اطفال و نوجوانان ما روش علمی و تفکر منطقی بیله موزند و جهان بینی علمی دقیقی به انسان بخشند .



تیاتر اطفال رسالت عظیم و مسوولیت بزرگی را بنوش دارد .

اشک در چشم هر دهه‌میشه...



نمایی از نمایش سلما و بهرام در استیج کابل ننداری به دایرکت حمید جلیا .

مو جب دیگری در رکود امور تیاتر نامحسوب کمی در پهلوی کیفی آن به بررسی آید شدم میتوانم .

* شما سینما را به عنوان يك رقیب تیاتر و عامل پسمانی آن نمی شنا سید ؟
- نه خیر -
* به چه دلیل ؟

* - ببینید تیاتر در تمام کشور های متری با آنکه تلویزیون و سینما کار بردی وسیع داشته باز هم موجودیت خود را حفظ کرده و هر گز دچار شکست و یا توقف نشده است، پس چرا در کشور ما که هم تعداد سینما و هم تعداد تماشاگر سینما کم است باید این پدیده به عنوان رقیب تیاتر به حساب آید .

اما من با نظر شما موافق نیستم ، در کشور ما شرایط به گونه‌ای دیگر است ، در این جا هنوز تیاتر محلی و بومی چار چوبه تنگ و فشرده یی برای ارائه های هنری و یا اجتماعی خود داشته است که مردم با هنر هضم و آن هم با پد آموز ترین شکل ممکن آن آشنا شدند سینمای هند با خصوصیات تجارتي و تحریک عواطف خوابیده تماشاگر ، باقهرمان آفرینی ها و گنجا نیدن رقص و آواز و سکس و مسخره بازی در محتوای سناریو های خود در واقع همه آن چیزی را که بیننده در سطح پائین آگاهی و فاقد دید هنری آرزویش را نداشت در اختیارش قرار داد و موجب گردید که تماشاگر از تیاتر نیز همین توقعات را داشته باشد ، بالخصوص که تیاتر محلی نیز در رده هایی از کار خود و تا حدی که شرایط اجتماعی برایش اجازه ، میدان ازچنین روشی پیروی میکرد ، کاری که از عهده يك تیاتر متعدد بر آمده نمیتوانست و اینها دلیل شد بر اینکه تماشاگر ما لون سینما را که قیمت ارزاتری هم داشت به تیاتر ترجیح دهد و به آن سو بشتابد .

* من به عنوان يك متخصص تیاتر باز هم تاکید میکنم که در همه ی کشور ها و در يك سطح جهانی تیاتر توانست در پهلوی سینما و تلویزیون به موجودیت خود دوام دهد ، اما نظرات شما را در شرایط کاملاً محلی افغان نستان قبول دارم و رد نمی کنم مگر اینکه ما بتوانیم سطح تولید تیاتری را در حد تولید سینمایی و یا حداقل تولید سینمایی بلند ببریم و به این وسیله و با فراهم آوری تسهیلاتی دیگر مانند به وجود آوری سالون های متعدد نمایشی برای تیاتر . به گونه یی که سینما از آن بر خوردار است تماشاگر را به تیاتر متوجه سازیم .

* شما نقش فرهنگی تیاتر را در چوکات شرایط کشور ما چگونه به بر رسی می‌گیرید؟
* بدون شك نقش آگاهی دهی تیاتر در کشور فرا وان بوده است ، و به عنوان مثال شما فقط تأثیر «مفتش» گوگول و هر که اول برد خانه نبرده را روی ذهنیت مردم در نظر بگیرید .
* اما اگر ارزش گذاری از نظر تأثیرات

در زمینه تیاتر کودك و کاری بس میمون و كمك به تماشاگر برای به شناخت گرفتن مبارك که میتوان از اشتباهات در آن چشم خصوصیات آدم ها و محیط قسه چه نفسی پوشی کرد اما سلما و بهرام که يك اثر عاشقانه عالی از ادبیات هند است نه در آن از خصوصیت های زندگی هندی چیزی بجا گذاشته شده و نه هم در رنگ و فرم يك اثر افغانی ارائه میگردند و از نظر محتوا هم با پیش پا افتاده ترین آثار عاشقانه ادبیات قدیم ما مانند بخش های عاشقانه شاهنامه فر نوسی رقابت نمیتواند چه اجباری در پیاده کردن این اثر داشتید ؟

* من هم زیاد موافق با ارائه های سمبولیک نیستم ، اما مواردی هست که استفاده از سمبول هارا اجتناب نا بزی می سازد همیشه چیز هایی هست که هنر آن برهنه عنوان نمیتواند و در این گونه موارد است که به خاطر دور نماندن از رسالت فرهنگی و هنری ناگزیر باید از سمبول ها و نشانه ها مدد جویی گردد .
* آقای جلیا اگر قرار باشد خو بهترین نمایش های افغان ننداری را از نظر شکل و کیفیت ارائه با معیار های در سطح جهانی به بررسی گیریم از نظر شما آثاری ما نند «مفتش گوگول» و «ارباب پوتلا» میتوانند با استانداردهای جهانی تیاتر برابر باشند ؟
* من شخصاً این انشا را ندارم آقای راصح اما آثاری که شما از آن نام گرفتید از نظر نحوه پیاده شدن به استیج میتوانند در حد کار های خوب در سطح آسیای میانه به بررسی آید .
* به اجازه شما میپردازیم به نمایشاتی که همین اکنون نمایش آن در استیج کابل ننداری دوام دارد توپك خمیری و کلاه سرخ» و «سلما و بهرام» .
در مورد اولی اکنون چیزی نمیکو بسم چرا که نخستین تجربه افغان ننداری است

در زمینه تیاتر کودك و کاری بس میمون و كمك به تماشاگر برای به شناخت گرفتن مبارك که میتوان از اشتباهات در آن چشم خصوصیات آدم ها و محیط قسه چه نفسی پوشی کرد اما سلما و بهرام که يك اثر عاشقانه عالی از ادبیات هند است نه در آن از خصوصیت های زندگی هندی چیزی بجا گذاشته شده و نه هم در رنگ و فرم يك اثر افغانی ارائه میگردند و از نظر محتوا هم با پیش پا افتاده ترین آثار عاشقانه ادبیات قدیم ما مانند بخش های عاشقانه شاهنامه فر نوسی رقابت نمیتواند چه اجباری در پیاده کردن این اثر داشتید ؟

* وقتی در دوره جدید مسوولیت امور افغان ننداری بمن سپرده شد ما هیچ نما یشنامه دیگری را جز «سلما و بهرام» نداشتیم من آرزویم بود که این اثر را در يك فضای نمایشی هندی با لباس هندی ، دیکور هندی و موزیک هندی ارائه کنم ، اما مشکلات بولی و کمبود کمپوزیتور مانع از آن شد که اثر در مشکل اصلی خود به نمایش کشیده شود .
* نه نما یشنامه «سلما و بهرام» آدم های قسه ارتباط منطقی با جریان قسه و حوادث آن ندارند ، برخی از آنها اضافی می نمایند و برخی دیگر زبان مجاوره یی شان از يك بخش نا بخش دیگر گاه کتابی است و گاه گفتاری شما این معایب را چگونه به بررسی میاورید ؟

* در معمول ما با دو نوع کرکتر روبرو هستیم کرکتر های اصلی و کرکتر های فرعی که در واقع دو پر و واندن موضوع نمایش كمك می کنند به عنوان مثال در نمایش سلما و بهرام دو زن بیوه شوخ و مرد دکاندار که شما انگشت انتقاد روی آنها گذاشتید به عنوان کرکتر های فرعی به حساب میایند و نه اصلی .
* میتوانید بگویید این کرکتر ها در

در زمینه تیاتر کودك و کاری بس میمون و كمك به تماشاگر برای به شناخت گرفتن مبارك که میتوان از اشتباهات در آن چشم خصوصیات آدم ها و محیط قسه چه نفسی پوشی کرد اما سلما و بهرام که يك اثر عاشقانه عالی از ادبیات هند است نه در آن از خصوصیت های زندگی هندی چیزی بجا گذاشته شده و نه هم در رنگ و فرم يك اثر افغانی ارائه میگردند و از نظر محتوا هم با پیش پا افتاده ترین آثار عاشقانه ادبیات قدیم ما مانند بخش های عاشقانه شاهنامه فر نوسی رقابت نمیتواند چه اجباری در پیاده کردن این اثر داشتید ؟

په دی وخت کی دبیری دکیتان مر-
ستیمال دخپلی با را نی سره لسه
هغه بل څخه چی دبیری او سا حل
ترمینځ ایښودل شوی و په بیره سره
بی پورته منډه کړه ، او کله چی
سترگی ماشا باندي ولکیدی نو
ورته ویی ویل:

نه بی ویده شوی ؟ یوه گری
ورو سته روا نیرو، کو لی شی چی
له بیری څخه ښکته شی او دزود
په غاړه کی وگرځی .

ماشا پیلوت ته وو یل :
زه خم ، خم چی یوه گیدی گلان
وشکوم . پیلوت ورسره قبوله کړه
ویی ویل :

ښه ده ولاړ به شو ،
دوی یی څه از خن او ښو-
ئیدو نکي سا حل کی روان شول په
همدی وخت کی لمر د توری او تیاری

لپری تر مینځ سر راجک کړ اود لرو
په منځکی بی بلو شی خو ری کړی
ددوی تر پښو لاندی دشنو وښو

تیر پسی

بیل یو تی په مختلفو رنگو نو سره
غوپرید لی وو. دا سی گلان چی نه بی
پیلوت نوم زده وو او نه ماشا.

ماشا دگلا نو یوه گیدی جوړه
کړی وه و پیا به بی هم چی هر گل
خو ښو هغه به بی ور سره یسو
ځای کړ. دماشا کمیس خیرن شوی

واو خیر نه لمن به بی په پښواو پندویو
باندي لگیده : توری څنی بی چی
شاته غوږه کړی وی بیر تله
خلاصی شوی او ښکته ور څخه

زنکیدی . پیلوت په ماشا بسی
ورو سته روان و. هغه په لاره کی
خو د سرو گلانو لښتی په چاره
سره له بیخهغو ځی کړی . دبیری د

کیتان مرستیمال هغوی دپله لسه
سر څخه ولیدل او ور ته یی
وو یل :

سژر شی ، گلان یو سی ، دپولو
مسا برا نو له باره بی په صا لون
گی پکی کار کاوه دگلانو بیلا

نیدو فرمان ور کړ .

سور گل

شیم فر ش غوپرید لی و . چی د
هغوی له تما س څخه دښی سا په لا
تراو سه احسا سیده .

ماشا او پیلوت دو ښو او شنلیوبه
منځکی په هغه نری او تنگه لاروړا-
ندی روان وو. ماشا چی د مخه روا نه
وه کله چی لو مری کړ لیچی ته ور-

سیده نوو دریده. دلاری دوا روغاوو
ته سره څنگلی گلان دلورو دیوا-
لونو په خیر ولاړ وو. اود هغوی سره

نازک گلان داسی ځلیدل چی دلمر
سپهار نی وړا نکي چی دونو او بو تو
په پانو با ندی پر تی وی د هغوی په

عقابل کی بی رنگه ښکا ری ندی
دسپری په نظر دا سی را تلل چی سره
گلان دقل له باره له خپلو اغزینو

ځانگو څخه جلا شوی او په هوا کی د
روښا نه منځو په خیر را خوړند
دی. په ځینو ځایو کی دبنفش له
لورو گلا نو سره ځینی بو تی او

واښه هم شنه شوی وو. ددی بو تو
ترشا تر هغه ځایه چی دسپری ستر-
گی پکی کار کاوه دگلانو بیلا

څر خو نه په ډیر شور او زوړ
او په ډیر دروند والی سره تاوشول
او په بی له څک څخه ډکی کسری.

اودرود غاړه دخپلو بو تو او گلا نو له
زمز می سره یو ځای ورو ورو لیری
کیده .

دبیری اصلون پاک او سوړو . تر
اوسه پوری دصالون دیوا لو نه چی
له صیقل شوی لر گی څخه جوړ شوی

وو، میزو نه او خو کی او همدارنگه
پیا نو ځای په ځای سا په پرا ته وو.
ماشا په گلدانیو کی د گلانو په

ایښود لو او ویشلو با ندی
بیل وکړ. پیلوت دبیری له لاند ینی
پورڅخه یو سطل پا کی او بسه

راوړی اود ماشا سره بی دمر سستی
په ترخ کی هغی ته وو یل :
سور می په بلوزر سک کی یوه

وړه با غچه لری او ټول بی گلان
دی.
ماشا ور ته وو یل :
تا سی په بلوزر سک کی ښه

ښه و؟
پیلوت په څه خوا ب
ورته وو یل : بد نه و . کتاب می لو-
ست دژوند په باره کی می پلټنه کوله.

په بلوزر سک کی له دی څخه زیات
کار نه کیده .
ماشا په تعجب او حیرانتیا سره

پوښتنه وکړه :
یعنی څه ؟ څر نگه پلټنه دی
کوله ؟

هرڅه می چی لیدل ، او هر کار
می چی سر ته رسا وه او هر څه می
چی په خیال او فکر کی را تلل ټول

می دکا غنډ په منځ لیکل .
ورو سته می بیا هغه لو ستل چی
آیا درست ژوند می کړی دی او کنه؟

څه اشتباه می کړی ده . او حساب
می کاوه چی په دی ورو ستیو وختو-
نوکی می له ژوندا نه څخه څه شی زده

کړی دی .
ښه نو د پلټنو نتیجه څنگه وه؟
سومی لیده چی ټو له ما ضی می

روښا نه وه او کو لی شم چی به را-
تلو نکي کی په را حت سره ژو ند
وکړم .

ماشا په داسی حال کی چی په
دقت سره بی پیلوت ته کتل وو یل :
سگر زه نه بو هیږم چی دا سی

یو کار هم کیدو نکي دی .
پیلوت یوه لنډه موسکا وکړه او
دی ته بی د نصیحت په ډول وو یل :

دراشی تا سی هم یو آزما پښت
وکړی . به خپله به هم تعجب وکړی
چی ژوند دی څنگه له میوی ډک شو ،

چی په دی وخت کی یو آشنا غږ د-
دوی له شا څخه وا ور یدل شو چی
ویی ویل :

برا ووا
ماشا چی مخ را وگرځا وه ویی
لیدل چی همغه هنر منده ددروا زی
ترڅنگ ولاړه ده . هنر مندی بیسا

وو یل :
برا وو ازه سپهار نی مر که
خوښه لرم . په سپهار کی زمو نن
افکار هغو پا کولاسو نو ته ور ته

دی چی همدا او سی بی سپری پر-
یمنځی .
پیلوت په نا را ضه لهجه ور ته
وو یل :
دا څه خبری دی ؟
دښتیا هم دا ټو لی خبری چتیا ت

عمر په ورو سستی وخت کی می هغه
لاس ترواړی .
پښتو پو ښتنه وکړه :

چی دغه مهم او انکار نه منونکی
حقیقت څه شی دی ؟
هنر مندی په خواب کی و رته

وو یل :
یو ډیر سا ده شی دی . عمره
ورځ دانسان په ژوندا نه کی یسو

ښه شی شته . او کله کله یسو
شا عرا نه شی هم موجود وی . او
کله چی تا سی لکه څنگه چی په خپله

مووو یل خپل ژوند ته سر و صورت
ورکوی تاسی بی له اختیاره به
عمده ډول همدغه شا عرا نه او

معقوله محتوی په نظر کی ولری . هم
دغه ډیره ښه ده او په ضمن کی ډیره
تعجب او رده . په شاو خوا کسی

ټول شیان له اشعارو ډک دی. دغه
شعرو نه پیدا کړی . دغه و تا سی ته
زما دسپین سری پند او نصیحت

هغه دقل له باره قبول کړی . بس هم
دومره اووا لسلام . هنر مندی
وخنډل او ولاړه خو دماشا ټول ذکر به

دی کی وو چی ددی ټو له شاو خوا او
محیط ډیره سا ده او په عین حال کی
غیر عا دی دی . په لیننگراد کی . په

یو هنځی کی دتحصیل په وخت کی ،
دغه حالت چی او س به سفر کسی
احسا سپیری هغه وخت محسو سر نه

و. ښا بی دا همغه دور ځنی ژو ند
په محتوی کی دشعر بر څه وه چی
پخوا پته وه او او س ور نه ښکا ره

شوه. ماشا به کا میشن کی له بیری
څخه ښکته شوه . باد د ولکا له رود
څخه ژر بخو نه لره له خا نه سره وپله.

پیلوت او هنر مندی دوا ډو ماشا
بدر گه کړه . ماشا په وار خطا بی
له پیلوت څخه خدای به اما نی وکړه .

پیلوت ښو هیډه چی څه وکړی . بیرته
بیری ته راوگرځیده او له هغه څا په
بی ننداره کو له چی ماشا څر نگه

له هنر مندی سره خدای به اما نی
کوی. یوه ورځ ورو سته ماشا په کاب-
میشن کی نه وه. د خپل کار ځای ته
تللی وه . هغی په یو سپار واگن
کی دڅنگلی کا لخوا له نورو کار-
کوونکو سره یوځای ژوند کاوه.
دهغی سیمی دڅنگلی کارو نو
رئیس دماشا د تصور پر خلاف
قا ر جن او غو صه ناک سړی نه و
بلکی ډیر زر نگه، ټو کی اودخوندورو
خبرو خاوند و. ماشا به زیاتره وخت
دغه دریا بی سفر له ټو لو جزیاتو
پاتی په ۲۷ مخ کی



نویسنده : دکتر سید حسام (مل)

جوانان و جامعه طبقاتی

برهه عناصر چیز فهم برهن است که در یک جامعه طبقاتی تضاد بین طبقه حاکم و محکوم در کلیه ساحات حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود است و با گذشت لحظات زمان این تضاد عمیق و عمیقتر میگردد این جوامع طبقاتی با وجود تضادهای طبقاتی مکلف اند که به منظور امرای حیات شان قوانینی را در نظر گیرند ، مسلم است که درین نوع جوامع عدالت اجتماعی وجود نپیدا شده باشد و اکثریت مردم نسبت عدم حاکمیت بر وسایل تولید از ابتدایی ترین حقوق و آزادی های دموکراتیک محروم و با فقر و بد بختی دست به گریبان میباشند، صرف مشتت از اقلیت جامعه که حاکم بر وسایل تولید اند دارای زندگی مرفه مادی و معنوی میباشند. این مشتت اقلیت جامعه وادار کلیه ساحات حیات اقتصادی ، اجتماعی سیاسی و غیره استثمار مینمایند ، زیرا این طبقه چار و استثمار گر بالای شیوه تولید جامعه کاملاً مسلط می باشند، در جوامع طبقاتی جوانان هر تجسج و واسطه به طبقه حاکم و جوانان مرفی واسطه به طبقه محکوم تحت استثمار است . لازم است این دونوع جوانان راعینقا مطالعه و نقش هر کدام شانرا در جامعه توضیح نمائیم از آنجا ینکه طبقه حاکم در یک جامعه طبقاتی

هیچ چیز را به دیگران نمی پسندد ، و خندان بلع کلیه ثروت ها می باشد . لذا در جامعه لاش می ورزد که بمنظور ادامه حیات کثیف و غیر انسانی اش یک عده جوانا ترا با حیل و لیرنگ از راه هاو وسایل مختلف بدور خود جمع و آنها را از هر نقطه نظر مطیع و فرما بردار خود میسازد ، جوانانی را تحت فرمان خود میتواند بیاورد که جهان بینی آنها غیر علمی، دارای خواهشات نفسانی و شهوانی و سرانجام عناصر بی اراده میباشند ولی از طرف دیگر در ین نوع جوامع طبقاتی جوانانی هستند ریخته از فولاد، روشنفکران مرفی ، این نوع جوانان که در خدمت طبقه زحمتکش جامعه قرار دارند، با سلاح نیر و - مند طبقه کار گر تمام موانع را از جاده تکامل به نور انداخته ، سر شار از عشق بوطن ، ب مردم، به زحمتکشان آماده هر نوع قربانی می باشند . این ها مصمم اند که جامعه شانرا اعمار نمایند و به استثمار فرد از فرد خانه بدهند تا جامعه آباد ، آزاد، شگرفان و سر بلند اعمار نمایند و تمام زحمتکشان را در یک صف واحد ورزمنده متحد سازند این جوانان پیروان دیشه های مرفی عصر ما بنام جوانان وطنپرست یاد میگردند

جوانان و روابط خانوادگی

ارتباط نهایت اساس و ناگسستی که بین اعضای خانواده و مخصوصاً بین زن و شوهر وجود دارد مستلزم یک سلسله مسایل است که باید از طرف آنان مراعات گردد . زیرا خوشی و یا بر عکس نا راحتی که در خانه بین اعضای خانه وجود دارد در صورت اول یا تحت سعادت خانوادگی و در صورت دوم باعث بدبختی و تیره روزی اعضای خسانواده مخصوصاً زن و شوهر میگردد.

پیشتر گفتیم یک سلسله مسایل بسرای اینکه این موضوع روشن گردد می برناییم به شرح این مسایل که در امر سعادت و خوشبختی خانواده ها تاثیر زیادی دارد این تکه برای هر زن مخصوصاً زنیکه در خارج از خانه مصروفیت لیدارد و صرف به امور منزل می پردازد متوجه باشد که وقتی شوهر-ش از کار خسته و مانده به منزل بر میگردد از همسرش توقع دارد که خانه اش آرام ،

ساکت و قضای در آن مستولی باشد که خستگی های ناشی از کار های بیرون از خانه را در منزل خویش رفع نموده و احساس آرامش و راحتی کنند . در این جا زن چه باید بکند، تا این آرامش را و این را حتی و برای شوهرش و برای خانواده اش فراهم سازد .

مهمترین موضوعیکه میتواند در این امر موثر افتد همانا لبخند و استقبال از شوهرش و باکفتن یکی دو جمله فرحت انگیز از قبیل مانده نباشی ، حالت چطور است و .. این کلمات بظاهر ساده، تاثیر زیادی دارد و میتواند در آن واحد نقش ارزنده بازی کند.

آوردن یک پیاله چای یا قهوه و یا شیر و غیره بدون اینکه خوشوهر تقاضا کند خیلی هاموثر است ، و باعث خوشی مرد خانواده و دیگر اعضای خانواده میگردد . یک لبخند زن کافی است که تمام خستگی های شوهر را بر طرف سازد. پس زن که خواهان سعادت خانوادگی است نباید این موضوع را فراموش کند .

بر عکس خلق تنگی ، بیشانی ترشی محیط و فضای خانه را خفقان آور سرد و خاموش میسازد و اگر این وضع ادامه یابد برای مرد محیط خانه واقعا خفقان آور و کامل کننده میشود .

یکی دیگر از عوامل خوشبختی خانواده بستگی به این امر دارد که خود مرد خانه (شوهر) روی هر چیز بهانه و خورده نگیرد، بعضی از مردان متاسفانه چنین عادت دارند که به مجرد کو چکترین بی نظمی در امور خانه سخت عصبانی میشوند و این موضوع را آتقدرد جدی میگیرند که باعث ناراحتی دیگر اعضای خانواده مخصوصاً زن میگردد .

بیچیدن روی این مسایل وان هم مشکل بسیار افراطی آن هیچ دردی را دوا نمیکند غیر اینکه بیشتر فضای خانه را مکدر سازد. دیگر کدام کاری از پیش نمی برد.

در زندگی خانوادگی باید زن و مرد هر دو گذشت و تحمل داشته باشند ، زیرا شرایط زندگی طوری است که خواه نا خواه بعضی مشکلات و پرو بلم های را خلق میکند ، ولی اگر زن و مرد که هر دو در اصل خواهان زندگی ایده آل هستند به این مسایل توجه

نمایند و روی هر چیز کوچک با هم بیچینند و توافق نکنند ، خود بخود زندگی از هم می پاشد .

تجارب متعددی که در این زمینه وجود دارد نشان میدهد که هر چه سخت تر است و سخت نگرفتن در بعضی از مسایل خانه باعث میشود که زندگی طبق دلخواه بگذرد.

ولی این بدان معنی نیست که زن و مرد و یا دیگر اعضای خانواده در امور منزل بی توجه و بی تفاوت باشند زیرا شیرازه زندگی مستلزم دسپلین و مقررات خاص است که باید در خانواده حکمفرما باشد بگداوید حقیقت را بگویم که شاید برای بعضی از خانواده ها مخصوصاً زن و شوهر ها خوش آیند نباشد و آن این است که بعضی از زن و شوهر ها آتطوریکه لازم است و توقع می رود همه یگر خویش را درک نمی کنند و این ناشی از عدم شناخت نسبت به هم اند .

یکی دیگر از عوامل که در امر خوشبختی خانواده ها خیلی موثر است شناخت زن و شوهر است . که متاسفانه در اکثر خانواده های ما این موضوع وجود ندارد . و در این مورد دلیل وجود دارد که : بسیاری از این ازدواج ها روی اجبار صورت گرفته و دختر و پسر بدون اینکه از هم شناختی داشته باشند باهم ازدواج میکنند و زندگی خانوادگی را میسازند ، ولی همین وضع باعث میشود که بعد ها در بین زن و شوهر ها اختلافات و جبار و جنگال های خانوادگی بروز کند که بعضی از این اختلافات منجر به جدایی میگردد . بدین صورت شناخت بین زن و شوهر یکی از عوامل مهم خوشبختی در زندگی آنها محسوب میگردد.

بهر حال موضوعیکه قابل یاد آوری است، اینستکه هر زن و شوهر باید برای خوشبختی شان و برای سعادت و خوشبختی خانواده شان از هم دیگر شناخت کافی داشته باشند، زیرا شناخت باعث تفاهم بین زن و شوهر میگردد و تفاهم بسیاری از پرو بلم های زندگی خانوادگی را مرفوع میسازد .

در صورتیکه این مسایل بیسن اعضای خانواده و مخصوصاً بین زن و شوهر مراعات گردند بدون شك زندگی شان خالی از هر گونه مشکلات بوده و زندگی سعادت باری خواهند داشت .



نقش جوانان در اجتماع امروزی و فردای جامعه



مطالعه تاریخ نشان میدهد که تحولات اجتماعی بشری توأم با گذشت زمان وظایف و مسؤلیت های جدیدی را در برابر افراد جامعه بار می آورد. که منشاء و مبداء آن پیش آمد های مختلف و متنوع بوده گاهی به شکل مثبت و ارزنده و زمانی بصورت منفی عرض اندام می کند که جنبه های مثبت آن زاینده افکار و احساسات عالی مردان نامی همان جامعه میباشد که پیشرفت های چشم گیری را سبب میشود و افتخار برای خود و هم نوعان خویش کمائی میکند طرف منفی آن که محصول ذهنیت های شوم و مغرض بوده بر اصل خود خواهی - جاه طلبی و عیاشی

به دختران و زنان جوان

زیبایی در سادگیست

یکی از پروبلم های زندگی امروزی اکثر از جوانان ما موضوع اقتصاد است، در دنیای امروز که دنیای اقتصاد نامیده میشود بعضی از جوانان یا آگاهانه و یا نا خود آگاه صدمه به پیکر اقتصاد خود و خانواده خود می زنند که بیشتر این نا متوازن ساختن اقتصاد فامیلی مربوط به مصارف بی جا و بی لزوم برخی از جوانان بخصوص دختران و زنان خانواده میباشد.

گفتیم مصارف بی جا، باید در این زمینه بیشتر ووشنی بیاندازیم تا خوبتر برای خوانندگان ارجمند ما واضح گردد.

هدف از این نوشته ما انتقاد از دختران و زنان جوان ما نیست که با آرایش و بپوشیدن به سرو صورت خویش اقتصاد خویش را متضرر میسازند. خیر، خود و خانواده خود را متضرر میسازند. خیر، هرگز چنین هدفی نداریم ولی باید متذکر شویم که زنان و دختران جوان ما نباید فریب تبلیغات پر زرق و برق کمپنی های که لوازم آرایش را تولید میکنند بخورند. شما اکثر شاهد این هستید که در پشت و بترین های مغازه ها انواع و اقسام لوازم آرایش بالیل و مارک های اغوا کننده و فریبنده زنان و دختران جوان ما را بطرف خود میکشاند.

اگر از موضوع اقتصاد صرف نظر کنیم و آن را نادیده انگاریم باز هم موضوع دیگر - یکه خیلی مفید و ارزشمند است صحت و سلامت جوانان ماست.

شاید برسید که لوازم آرایش را باصحت و سلامت چه غرض.

باید عرض کرد که بیشتر و حتی تمام این لوازم با آن لیبل ها و مارک های فریبنده تمام آن از مواد کیمیای تهیه میشود و این را باید بخاطر داشت و نباید از نظر دور داشت که بعضی از این مواد کیمیای برای صحت و سلامت بدن ضررهای فراوان دارد.

مثلاً شما بخاطر اینکه زیبا معلوم شوید و پوست صورت تان زیبا و شفاف جلوه کند از یک عده کریم ها و دیگر مواد کیمیای استفاده میکنید و آنرا به قیمت زیاد خریداری می نمائید خوب شما این لوازم را از فلان مغازه که این وسایل آرایش را تازه وارد کرده و در مورد آن هم تبلیغات زیادی صورت گرفته خریداری می کنید و طبق دستور که در پشت قطی های آن وجود دارد عمل میکنید و به صورت خویش می پردازید شما با یکسوی نو بار استعمال فکر می نمائید که واقعا زیبا شده اید و این لوازم و این کریم ها واقعا معجزه نموده و شما را اینقدر زیبا ساخته است و از روی اتفاق که یکجده شما را باین سر و وضع دیده و چه خبر که این عده وظیفه

نداشته اند تا با تعریف و توصیف های خویش شما را بیشتر تشویق و ترغیب نموده باشند تا این وسایل بیشتر به فروش برسد. بپرسید اگر از مسایل تبلیغاتی آن بگذریم و به عواقب سوء آن متوجه شویم. این لوازم کیمیای که اکثر زنان جوان و دختران

بخاطر اینکه زیبا جلوه کنند آنرا استعمال می نمایند باید بدانند که این مواد کیمیای بعد از گذشت مدتی شاید یکسال و یا دو سال لطافت و زیبایی حقیقی چهره و موی آنان را از بین می برد. این مواد مصنوعی که هر روز و یا هر سال به رنگی به بازار عرضه میگردند غیر اینکه سلامت و زیبایی چهره تان را از بین ببرد دیگر کدام کاری نمیکند یک عو ضوع دیگر هم وجود دارد که باید خاطر نشان گردند. اگر چه این موضوع

به زنان و دختران ارتباط دارد و موضوع خصوصی خود آنان است ولی ناگفته نباید گذشت که بعضی از خانم ها با اینکه از ضررهای فراوان این مواد کیمیای با خبر اند باز هم با سماجت و بیگانهگی خاص آن را استعمال میکنند و به سر و روی خود بکار می برند.

مطلب اینست که این عده خانم ها علاوه از اینکه به اقتصاد خود و فامیل خود لطمه وارد می نمایند بر زیبایی خود نیز صدمه

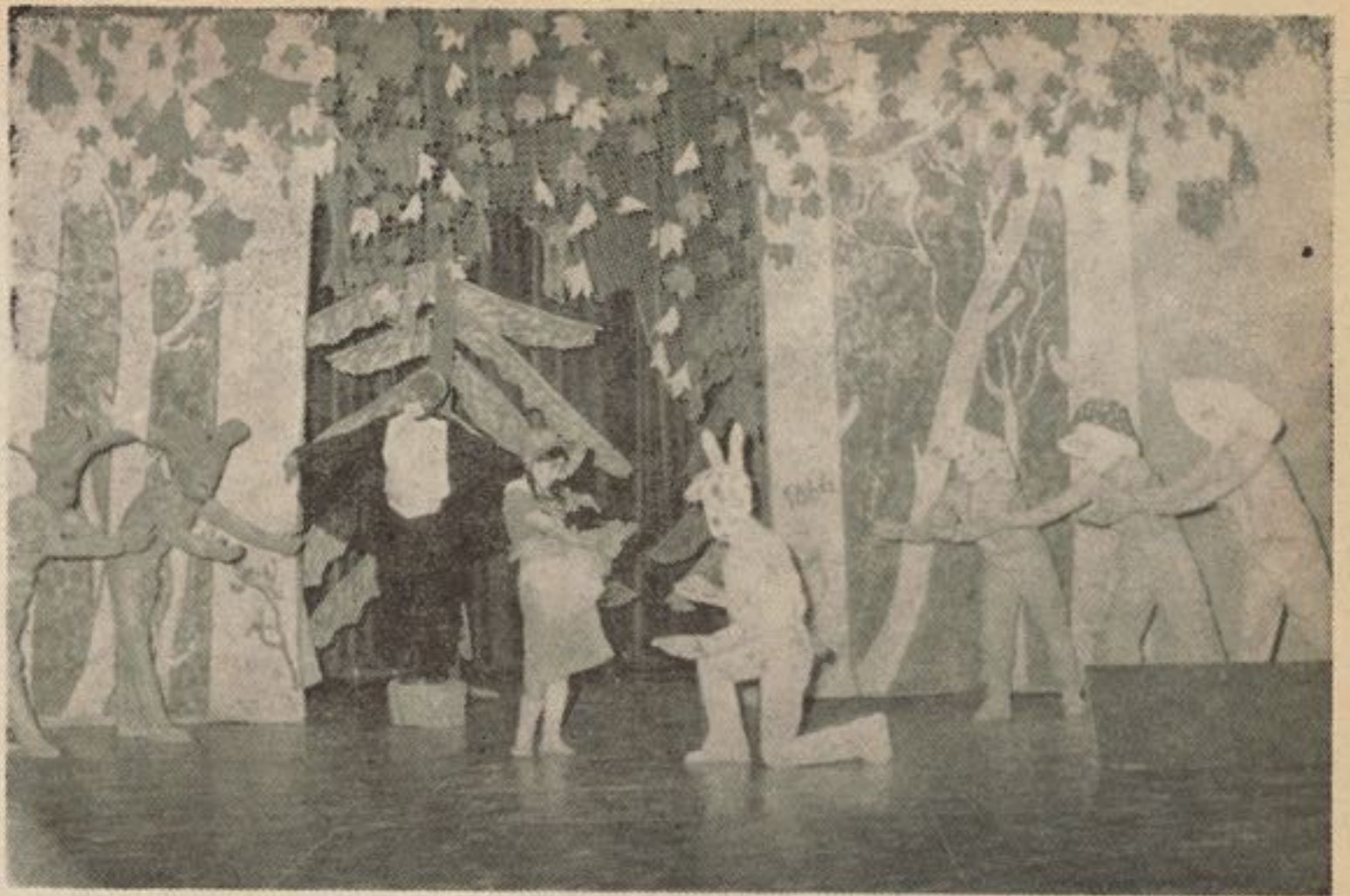
می زنند، جان مطلب در این است که یکجده از خانم ها در این مورد غلبه میکنند یعنی آفتاب آرایش غلیظ می نمایند که نباید بکنند.

بعضی ها پارا از این هم فراتر نهاده آرایش روز را در شب می نمایند، یعنی آرایشیکه در شب لازم است در روز می نمایند و هند بطور برعکس آن. این وضع علاوه از اینکه بر شخصیت زن تاثیر میگذارد او را نزد دیگران و همقطاران شان سبک جلوه میدهد.

ذیرا قرار گفته بعضی ها ظاهر انسان بدگو کننده شخصیت درون انسان است، چه این سخن درست باشد یا غلط بهرحال، مرات بودن، نظیف و پاک بودن یکی از صفات

مهمه هر انسان شمرده میشود. ولی این پاک را با آرایش غلیظ و دور از واقعیت و بشکل مبالغه آمیز آن نباید اشتباه گرفت. مخصوصاً برای دختران جوان و کم سن و سال چنین آرایش های غلیظ بکلی کار نام درست و نا بجا است. در این مورد والدین و وظیفه دارند تا با نصایح سودمند شان فرزندان خویش را متوجه اعمال شان سازند و نگذارند که با چنین آرایش و بپوشیدن ها بر زیبایی خویش لطمه و صدمه وارد نمایند.

جوانان ما نباید فریب تبلیغات این لوازم را بخورند، زیرا سادگی خودش زیبایی است چنانچه گفته اند: «زیبایی در سادگی است» ...



صحنه ای از نمایشنامه کلاسرک .

یادداشتهای پیرامون...

ادبیات و هنر اطفال و نو جوانان میتواند نقشی حساس در ساخت اجتماع داشته باشد. بارگرائی از دروغهای گذشته را کودکان با خود دارند. سخن در راست گفتن پایان نمی یابد بلکه در مبارزه بادروغ است که شکل میگیرد و کامل میشود. هنر گذشته تشخیص دروغ کار دشواری بود زیرا ندانستن را تبلیغ و ترویج نمودهاند. کودک ما در فضای زیست غم انگیز گذشته می زیست ولی غم واقعی شناخت، در فقر میزیست و لسی فقر را درک نمیکرد، گویی گرمسنگی جزئی از واقعیت زندگی است.

در اینجا هنرها و هنر مندان باید بسه یاری کودک بر خیزند، باید ریشه های بدبختیها را بیابیم، از مرحله فقر بگذریم و به شناخت فقر برسیم تا بالاخره ریشه فقر را از بیخ برکنیم. این شناخت باید با روح شهادت و شجاعت همراه باشد، پس دیگر لازم نیست که قهرمانان داستانها و آثار هنری اطفال، حتماً شاهزادگان قصه های پدران ما باشند، شخصیت های داستانیهای ما میتواند کودکانی باشند که گرمسنگی را بداندند، فقر را بشناسند و در راه مبارزه با دروغ و بدبختی های مان به اهمیت پیوستن و افاق شوند.

در نمایش «کلاه سرخ» اهمیت و ضرورت پیوستن بخوبی نمایانده میشود. برای تا بود کردن گرگ و نجات کلاه سرخ و ماندن کلانش فقط یک راه وجود دارد و آن وحدت و پیوستن همگانی است. گلها، سمارق ها، شکار چیان، مادر، پرنده و... خلاصه همه با هم یک دل و یک دست میشوند تا گرگ را نابود کنند. نکته مهم در اینجا

آن است که گرگ را نمیتوان به سادگی نابود ساخت. در نتیجه موقعیت خطر ناک گرگ شگافته میشود، گرگ با تمام بزرگی اش، با تمام قدرتش و با تمام امکانات حیوانی و درندگی اش مطرح میشود. پس باید با تمام قدرت انسانی، با تمام امکانات با لعل و پالتوه موجود و با تمام دلیری و شهادت به جنگ آن رفت.

نمایش کلاه سرخ در مقایسه با نمایش اولی (توپک خمیری) محتوی عمیق تر و بافت هنری دقیقتری دارد و از کمال و زیبایی بیشتری برخوردار است. نمایش نخست (توپک خمیری) در سطح میلفرد و به طرح ساده فضایی، و موضوعات و پدیده ها بسنده میکند. هر چند در پایان مثل کلاه سرخ به ضرورت پیوستن و یاری و همبستگی میان انسانها اشاره میشود و پیام هر دو یکی است. ولی این پیام واحد در نمایش دوم بصورت بهتری پرورش یافته و زمینه سازی میشود.

آنچه به اهمیت این تیاتر می افزاید استفاده بجا و به مورد از ماسکها میباشد. چالسا است که تمام این ماسک ها را چهره مستعد کورس محمد هارون میهند با استفاده از ساده ترین و سایل و مواد رنگ سرش نکه و پشم و اسفنج تهیه نموده و لباسها و بخصوص دیکور با تمام ساده گی اش فضای گیرا و جالبی برای کودکان ایجاد نموده و قادر است اطفال را به دنیای رنگین و جذاب جنگل و حیوانات جنگلی بکشاند.

در سر تا پای نمایش، راوی و گاهشی هم بازیگران با اطفال تماشا گر مستقیماً تماس گرفته و بین صحنه و سالون ارتباط بر

قرار می نمایند. این حرکتی است شایسته و با ارزش، طفل متوجه میشود که در مقام بیننده آگاه، میتواند در جریان نمایش دخالت داشته و موثر باشد.

حضور راوی هر چند تکراری و شبیه آنچه چیزی است که در پروگرام اطفال در تلویزیون دیده ایم، ولی سادگی و صمیمیت اون نسبت به اطفال تماشا گر، در خور تحسین می می باشد.

طفل معیار ساده و قابل دسترسی برای تشخیص خوب و بد دارد. زندگی او معیاری خوبی است. او در مواجهه با یک اثر هنری از خودش میپرسد: آیا این اثر به زندگی من تعلق دارد یا نه؟

در جریان نمایش بخوبی میتوان شاهد عکس العمل اطفال بود. با رقص و ترانه خوانی توپک خمیری، ذوق زده می خندند و شانی میکنند. با حضور و حسیانه گرگ احساس ترس و وحشت میکنند. گاهی با چشمهای بیرون زده، دقیق می تگرند و زمانی راحت به چوکی ها تکیه زده به نمایش صحنه های موزون رقص و ترنم مشغول می شوند.

در پایان وقتی در مورد مجازات گرگ از اطفال مشوره گرفته میشود، آنها یکصدا میگویند: او را بکشید! گرگ باید از بین برود! و بدینگونه بر اساس تجارب خود آنچه که در نمایش دیده اند نتیجه گیری نموده، حکم صادر میکنند.

در اینجا یک اصل اساسی و عمده را قابل یاد آوری میدانیم و آن اینکه تیاتر اطفال باید عمیقاً رنگ محلی میهنی و خودی داشته باشد. در این مورد استفاده از قصه ها و داستانیهای خود ما بصورت ضرورتی مطرح میشود. در ادبیات کلاسیک ما چنان مثالهای درخشانی وجود دارد که در جهان مانند آن زیاد نیست. افسانه میهنی و جهانی بزرگ چینی، داستان کوراوغلو (کورزاد داستانهای منطق الطیر

عطار، پهلوانی های مبین پرستانه شاهانه، داستانهای کلیله و دمنه و... باید افسانه ها و داستانهای اطفال را از ادبیات کهن بیرون کشید. به باز آفرینی آنها دست زد و مطابق شرایط و نیاز های نسل امروز، تنظیم و ارائه کرد. در ضمن از آثار نویسندگان و هنر مندان بزرگ و قبول شده جهان میتوان بهره گرفت. آثار درخشانی از قلمزنان بزرگ چون: ماکسیم گورکی، ناطق حکمت تور لستوی، هانس کریستیان، اندرسن، چکوفسکی صمد پورنگی و ...

دست اندر کار هنر و ادبیات اطفال باید بر بلندی آگاهی بایستد، بلندی آگاهی روانشناسی، ساختمان فکری و اجتماعی طفل. نباید طفل در دنیای رویایی قصه ها غرق شود. باید حقایق تلخ، خشک و سر سخت زندگی را از هاله رویا و تخیل کودکان بیرون کشید، و گنه آت را بر ملا ساخت. باید گره ها را باز کرد، گره های کودکی، خانوادگی،

محیطی، اجتماعی و جهانی را باید گشود. کودک مثل دیگران درک میکند، حتی یویا تر و حماس تر، منتهی انفجار و باز شدن حقیقت در ذهن کودک باید ساده باشد. در اینجا منظور نحوه ارائه، سیستم لقا و

انتقال و تکنیک خاص تقسیم برای اطفال در نظر است. ساده ساختن برای طفل به مراتب مشکلتر از پیچیده ساختن برای بزرگترهاست اگر به سوالهای مختلف و پیهم و مکرر طفل پاسخ درست و دقیق ند هیم، کمرو، مایوس، پر عقده و گوشه گیر بار می آید و ماند زندگی با زوال و پوسیدگی اش مواجه خواهیم شد. در نهایت گشایش تیاتر اطفال را یکبار دیگر به فال نیک گرفته، ره آورد های هر چه بهتر و دقیقتری را در این زمینه انتظار می بریم. ضمن تایید بازیهای خوب کلیه

فعالین کورس عالی آرت در اماتیک (هارون- میهند، قاسمو شریفی، مرتضی، صادق، ضیاء الدین، شکراله، عظیم، عبد الفتاح، حامد، شفیع، عبدالله اکبر و رفیق) بازیهای درخشان و چشمگیر طوبی (در نقش کلاه سرخ)، قاسمو (پرنده)، عظیم (توپک خمیری)، مرتضی (گرگ)، حامد (خرس) و فتاح (خر- گوش) را باید با تاکید و تحسین بیشتری بخاطر سپرد.

یاد داشتهای پرا گنده یی که در اینجا ملاحظه نمودید بخاطر احساس ضرورتی اراده گردید. واضح است که درین زمینه گفتنی های نا گفته فراوان است. باید تمام گفتنی ها را گفت تا خدا ناخواسته تیاتر اطفال نیز به سر نوشت تیاتر بزرگسالان دچار نشود. تیاتری که زمانی خشم خلق را روی صحنه آورد و زمانی هم «ضربه سوم» را، زمانی ارباب پوتیلا و طیب اجباری را به نمایش گذاشت ولی امروز سو گمندان «پیرام و سلما» را به تماشا نشسته ایم.

م، ه

سورگل

سره په یاد را ووې . حتی دشپې به خوب کی به یی هغه منظری لید لی . هغه دسرو گلا نو بو تی ، هغه له لږو څخه ډکه فضا، هغه تسیا ره آسمان چی د شپې له خوا نهمیاشتی ښکلی اوظر یف هلال به د هغه په گنبد باندی دیو تقریبی سپین سور په خیر خلیده ، هغه شور ، ماشوراو چویتی چی دسری زړه ته به یی تسلی ورکوله او ماشا به حتی په خوب کی هم د هغوی د خونده له کبله مسکا کو له . ددوی د څنگلی کارو نو سیمه دیو شین بخون رود په خیر دغره له لمنی څخه تیر یده او هغی وچی دښتی ته چی فضایی سرو دپو نیو لی وه رسید لی وه . دماشا په سیمه کی کار زیادو . دی بایددخپې یو د خوا نو نیا لگیو به منځ کی خاوری لاندی با ندی کړی وای او په هغوی کی یی د غویشی نهالونه ایښی وای . ماشا دا کار په ډیر دقت سره سر ته رساوه . او دخوا نو نیا لگیو څخه یی پا ملر نه کوله .

تیره شوه ، دوره یی وو هله او بیاپه وچوونبو کی په ځمکه کینا سته . خو کامه وړاندی ولاړه او بیا ودزیده . له الو تکی څخه یو پیلوت را ووت ، خپله پیلوتی خولی یی لیری کړه او دواگن خواته ولاړ . پیلوت خوا نه خیره در لوده خودشقیقو ویبستان یسی سپین شوی وو . دپیلوت په سپینی پاندی دنشانونو دوو لږیو داستوفیا نظر څا نته جلب نا رزان ددی په عوض چی په پیلوت با ندی حمله وکړی ، را غی دوا گن بیخ ته ودزیده او هلته یی خپلی غیا ته دوام ورکړ .

ماشا دلیر وړا نکو بیخی سوی وه اوزلفو رنگ یی هم کم شوی و . کته مته یوه کلیوا له نجلی تسری جوړه شوی وه . جا مو ، لاسو نواو ددی په شاوخوا کی ټو لو شیا نو دتازه وینو بوی کا وه . حتی ددوی پیر او تور سبی چی ددوی دکار به وخت کی به یی له وا گن څخه ساتنه کوله هم همدا سی بوی ور کاوه . ددوی دغه سبی نارزان نو میده . له نارزان سره دکلخوز درنیس اوه کلن زوی چی استو فیا نو میده هم له واگن څخه ساتنه کوله . داوپی یه وروو ستیو وختو نو کی دخپې یو ځوان نیا لگی څه آفت وو هل . له استا لینگراد څخه یی غو ښتنه وکړی چی آفت وهلی سیمی ته د دواپاشلو له پاره الو تکه راو لیری . یوه ورځ دماز دیگر په وخت کی چی استوفیا له واگن سره ناست واو څمکنی مڼی یی سپینو لی نا رزان خپل سر بور ته وښوه او په غبا یی پیل وکړ . دلو یږ څخه دوا گن له پاسه په یوه ټیټه از تقاع کی یوه کوچنی الو تکه دالو تنی په حالت کی لیدل کید له . دهغی دما شین غلی او آرام غږ ورو ورو را نږ دی کیده . الوتکه دواگن له سر څخه

پیلوت داستو فیا په څنگ کی د ستمسی ونی خو ری مړه کړم استو- فیا له لږڅه فکر څخه ورو ستمسه وویل :
- تا سی دچینجیا نو دوزلو له پاره راغلی یاستی ؟ پخوا خو به پیلوت پوشاگرد را لیره . پیلوت خواب ور کړ :
- سهایه خپله وغو ښتل چی تا سی ته راشم ، گرا نه کو چنیه ! ماشا- کلیمووا همد لته کار کوی ؟ استو- فیاور ته وو یل هو : هغه څه کوی ؟ - اوس هغه چیری ده ؟ - هغه هلته ده ، په څنگله کی ، استو فیا په لاس سره دنوو ایښودل شوو نهالو نو سیمه هغه ته وښوده . پیلوت مو سکا وکړه او ویسی ویل :
- سربستیا چی څنگل دی . او بیا پورته شو او روان شو . استو فیادده حر کات ترپا ملر نی لاندی نیو لی وو . هوا ورو وروتیاره کیده خواستو فیا ولیدل چی ماشا په لیری خای کی را ښکاره شوه او رازوانه ده . پیلوت خپل قدمو نه تیز کړل اود هغی خوا ته ور غی . خو ماشالا پیلوت ته نه وه رارسیدلی چی ودر یده او خپل مخ یی په خپلو لاسو نو پت کړ . هوا نوره تیاره شوی وه . دډاگ درو یزه گر ستوری را ختلی و او

لهسکه یی ددی سیمی نندا ره رایا دی شوی :
کوله . استو فیا له څا نه سره فکر
کاوه چی ماشا ولی خپل مخ په خپلو
څخه راونه ووت او ټو له شپه یی
الوتکی ته چی په و چه او تسو ده
او بیا یی د خپل پلار دغه خبری ځمکه بی حر کته ولاړه وه وغپل .

بحثی پیرامون رو انشناسی جنایی

در قرون وسطی که کشفیات علمی به کلی قدغن قرار داده شده بود کدام نظر به بکر و تا زه در مورد جرایم و علل آن ارا نه نکرد یده و نظریات ارا نه شده که اکثر اجنبه اید یا لیستی داشت کمتر به واقعیات نزدیک بود . چنا نچه سن تو ماس داکن نویسنده کاتولیک قرن سیزده علل جرایم رادر عواطف انسانی جستجو میکرد . نظریات تربیتی در قرون وسطی شکل علمی و تجربی ندا شته و بعضا صاحب نظران مو ضوعات تربیتی رادر قالب شعر بیان میکرد ند . این شعرای صا حبنظر چون از علم و تربیت و علوم معا ونه آن که از اکتشافات دستا ورد های انسان پیشرو و متمدن است چیزی نمیدا نستند . اکثرا راه خطا پیموده و بجای آنکه راه های ایشان مفید و سود مند واقع گردد به ضرر نوباوگان اجتماع تمام می شد چنا نچه یکی از شعرای گرا نما یه این دوره که ویرا در شعر و ادب پا به بر افلاک است نظریات و فلسفه تربیتی عصر رخو یش را در لابلای کلمات نغز و دلنشین چنین تو ضیح کرده است .

شمسیر نیک از آهن بد چون کند کسی
نا کس به تر بیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله رویدودر شوره بوم و خمس
به عقیده این اندیشه گر قرون وسطی انسانها در هنگام تولد خوب و یازشت بد نیا می آیند بنا بر آن کسا نیکه فطرتا زشت هستند تربیت در آنها سود مند نیفتاده و نباید او لیای امور و مو سسات مسوول اجتماع ی به تجدید تربیت آنها بذل مساعی نمایند زیرا به عقیده وی :
پرشو نیکان نکیرد هر که بنیادش بد است
تربیت نا اهل را چون گرد کان بر گنبد است
شاعر گرا نما یه جامعه فیودالی قرون وسطی از خا صیت تربیت بد نری انسان آگا می ندا شته و نمیدانست که انگیزه های محیطی بر شخصیت انسا نها مو ثر بوده و میتوان با تغییر محیط فرد در شخصیت وی تغییرات مطلوب وارد کرد . اومی پندا شت که :

عاقبت گر گ زاده گر گ شود
گر چه با آدمی بز رگ شود
آری مشعل دار تعلیم و تربیه قرون وسطی که در محیط تاریک زاده و پرورده شده بود نمیدا نست که ارگانیزم انسانی حیثیت ماده خاصی را دارد که تحت تاثیر او ضاع و احوال خاص محیط قوام می یا بد شخصیت انسان تو سط دست توانای محیط صنعت گرد یده و صفات اخلاقی انسان متاثر از محیطی است که در آن زاده و پرورده میشود . هر بیان میتواند از طریق ایجاد تغییرات و تحولات مناسب در محیط شخصیت افراد را نیز دستخوش تغییرات و تحولات مطلوب سا زند .

درباره ماهیت تاریخی...

آخرین دستاورد های ساینس و تکنولوژی بگونه ماشین عظیم و سر ناپا مجهز و مسلح سر کوب زحمتکشان ، در اختیار سر مایه داران قرار دارد . دولت های سر مایه داری زمانیکه اسلحه ضریب و انغومی جلد باصطلاح دمو کراتیک است و در غیر آن دیکتا توری برهنه و خوتین .

باین دلایل دولت در جوامع بردگی ، فیودالی و سر مایه داری در هر حال جز آلت سیادت برده داران ، فتودالها و سر مایه داران ، چیزی دیگری نیست . متأسفانه بردگان و دهقانان در جریان تمام مبارزات ، قیام ها و عصیانهای خویش که رویبهرفته نظام های بردگی و فیودالی رانابود میکنند ، قادر نشده و نمیشوند که ماشین دولتی را در تصرف خویش در آورند ، زیرا شعور سیاسی و تشکل سازمانی کافی برای این امر نداشته و ندارند ازین لحاظ لمر مبارزات بردگان را فتودالان و لمر مبارزات دهقانان را سر مایه داران ربوده و دستگاه دولتی را اینها متصرف گشته اند و یاز بمشابه آلت تحکیم و حفظ سیادت خود بر زحمتکشان ، آنرا بکار انداخته اند . از جمله طبقات تاریخ بشری ، تنها طبقه ایکه توانسته و میتواند آگاهانه در جریات مبارزات خویش تصرف ماشین دولتی را هدف قرار داده ، آنرا بدست آورد و به آلت حفظ و تحکیم سیادت زحمتکشان بر سر مایه داران و فتو دالان تبدیل کند طبقه کارگر است . این قابلیت تاریخی کارگران از پنججانشی میشود که آنها بر خلاف دهقانان با ماشین و تکنیک بسیار پیشرفته سر و کار دارند ، با سواد و با معرفت عمومی اند و بعلت کارکردن در فابریکات و موسسات متمرکز ، نه تنها پراکنده و پاشان نیستند بلکه بشدت بهم پیوسته و متشکل اندواین تشکل فابریکه ای و کارگاهی آنان در جریان مبارزه ر زه صدا و هزاران مرتبه بیشتر میگردد و نیز کارگران صنعتی ، دهقانان و سایر زحمتکشان را بلد سالی میتوانند باخود متحد سازند و در راه تحقق آزادی واقعی و پر آوردن آرمانهای مشترک ، آنها راهبری کنند .

عالمترین موج تشکل سازمانی و سیاسی کارگران ، حزب طبقه کارگر است . حزب طبقه کارگر بمشابه دسته پیشقدم و پیشاهنگ تمام سازمانهای توده ای کارگران (اتحادیه های کارگری ، سازمان های تعاونی و غیره آتارا) که عده افراد شامل آنها سر به مبلدونها میزند و لشکر عظیمی را تشکیل میدهد ، رهبری میکند و پیوند این سازمان ها را با توده های عظیم دهقانان و دیگسر زحمتکشان استوار می سازد و در نتیجه چنان قدرتی از زحمتکشان بوجود میآورد که قادر است برای ابد به سلطه استثمارگران سر مایه داری و فتودالی خاتمه بخشد . نظام سوسیالیستی جهانی و انقلاب های توده ای ملی و دمو کراتیک در کشور های اروپا ، آسیا ، افریقا و امریکای لاتین ره آوردهمین تشکل قدرت ، رهبری و یکپار زحمتکشان به سر کردگی طبقه کارگرو احزاب پیشاهنگ است .

بنابرین تنهاو فقط در اثر انقلاب شکوهمند شور بود که آخرین سلسله دولت های استبدادی فتودالی از بنیاد سرنگون شد و بجای آن «جمهوری دمو کراتیک افغانستان» دولت تمام مردم زحمتکش مسلمان افغانستان» متشکل گردید زیرا این بار مبارزه مردم زحمتکش افغانستان برهبری حزب پیشاهنگ طبقه کارگر و همه زحمتکشان افغانستان یعنی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان آگاهانه هدف تصرف قدرت دولتی را در برابر خود قرار داده بود و در انقلاب شور ، باین هدف بزرگ تحقق بخشید و اینکه برای اولین بار در تاریخ چندین هزارساله این سر زمین ، قدرت دولتی کشور بدست قشری از اقشار طبقه متشکل فتودال نه ، بلکه بدست زحمتکشان مسلمان افغانستان برهبری حزب دمو کراتیک خلق افغانستان ، حزب پیشاهنگ کارگران و کلیه زحمتکشان افغانستان است .

بنابرین از لحاظ تاریخی تنها و فقط همین دولت جمهوری دمو کراتیک افغانستان «دولت تمام مردم زحمتکش مسلمان افغانستان» است . در باره اینکه ، تمام مردم زحمتکش مسلمان افغانستان ، دولت جمهوری دمو کراتیک افغانستان را «دولت خود» میدانند در حفظ آن و در جهت تحقق آرمانهاییکه فقط بوجود این دولت بستگی دارد ، چگونه و چسان مسهم میگردد ، بر عائدات «محکوم بودن دیروز» چطور فایق میآیند و به «حاکم بودن امروز» چطور عادت میگیرند و مسایل دیگر ، در شماره های آینده سخن خواهیم گفت :

داستاد محمد عمر...

لندی سره سره چی عهدا اوس زماژوندد سرو توند لوپو ژورو او نا خوالو په منگلو کی تیریزی خو زه هر څه زغمم او خپل زپه درباب دتارونو په خورونو او غرونو سرورم او براس یی باسم .

زما په ژوند کی داسی ډیر وختو نه راغلی چیرباب مری به زنگانه ایبسی اودتارونو پسه سر کو لو می پیل کړی او په هندی لو به کی یو هیدلی نه یم چی وختو نه ختگه تیر شویلی .

کله چی د کور په یوه کو لچ او له هر چا خفه گو ښه سوی او درباب په تارو نو می گوتی ایبسی او دغغو په غرو لو او جوړولو می لاس پوری کړی خوب او خواپه رانه پاتی شوی او په لوړی پوهیدلی هم نه یم .

دتارونو په سر کولو می کله کله زپه او پخوانی لغمی له سره غرو لی اوان نا چی کله کله می په دغه مشغو لتیا کی نوی او نوی لغمی جوړی کړی او نو ښتو نه می په برخه شویلی .

هغه وخت چی رباب غروم دتارونو د زپه پارونکو انگاز و او فریابو نو په ټالو نو کی داسی زنگیری چی ټول غونډه او وپرونه را ختگه تیشی او دنا خوالو له منگلو نه زغورل کیرم .

رباب زما دپت پتانی او راز خواله سر او محرم دی چی بل داسی خواله سر او محرم نه لرم او ورسره نومره روزنی شوی یم چی زما په نه بیلیدونکی ملگری بدل شوی دی .

درباب هر تار زما دزپه له مراند و او تارو نوسره نه بشلیدونکی ایبکی لسی او د هر تار انگازه او شورورید زما دخورد زپه کسی ډیر ښه استازی او خرگندوی دی چی زما دزپه اواز په کی غیر گتیا او انعکاس مری .

رباب می مینه ده - رباب می ژوند دی - رباب می ساه ده زه یی مین یم او مورندواپه لکه خان او ساه او یو له بله نه بیلیدونکی یوو .

خدای بپسلی استاد دلوو وستاینو په هکله

بقیه صفحه ۱۳

... و رباب در کشورما

و به فراموشی نگراید .
شامگاه است و کوچه خرابان در سکوتی غم انگیز خفته است - صدای گام های تک تک رهروانی که با عجله به سوی خانه های خود روانند آرامش آنرا بر هم میزند و دیوار ها و بامبوتی ها در روشنی نیم رنگ اول شب به اشباحی میمانند که با دهان های کج و موج نیش خندی مسخره آمیز به لب آورده باشند - دو نفر مرد جوانی از کسار مامیگنرند، نگاهی به عکاس مجله مسی - افنازند و یکی از آنها میگوید :
- راپورت نویس هستند - به خانه استاد محمد عمر رفته اند :
و دیگری پاسخ میدهد :

فقط کسی باید ببرد که این هابه این کوچه بیایند و دروازه یی خانه یی را بکوبند .
اولی باز میگوید :
- باری دیگر نوبت کیست ؟
ومن نایایان راه در اندیشه ام که راستی چرا دروازه های این خانه ها در زمان زندگی صاحب های آن به وسیله خیرنگاران کوبیده نمیشود و چرا باید فقط مرگ مرگ استادان ونام آوران مارا به فکسر این کوچه و باشندگان بر صفا وصمیمی آن بیندازد .
وراستی بار دیگر نوبت کیست و دروازه کدام خانه بروی ماگشوده خواهد شد ؟؟
ژوندون

تنگدستی گناه

نیست...

میتیا • فکر نمیکنم •
 لوبیم • اما گرسنگی شوخی نیست • یک انسان برای شکم ستکاپومی کند. پس من ناگزیر مسخره شدم • به کوچه ها می رفتم ، آنفال هارا جمع می کردم ، فکاهی می گفتم • صبح ها در سوراخی منتظر تاجرانی می نشستم که به شهر می آمدند • وقتی مخصوصا تاجر تروتمند تری می آمد از سوراخ می پرآمدم و پاهایم را محکم بر زمین می کوفتم • یگان تاجر کبیک و دیگری ۱۰ کبیک می دادند • آنچه پیدا می کردم وسیله گذران روزانه ام بود تنها وسیله حیات من • میتیا • از چنین زندگی بهتر بود پیش برادرتان می آمدید • لوبیم کاریج !
 لوبیم • نمی توانستم • گرفتار شده بودم در مردابی غرق شده بودم که بر آمدن دشوار بود • اما تو گیم را بگیر • نوبت گپ تو هم می رسد • خوب بشنو ادر زمستان سرما خوردم دست پایم رایخ زد • بعضی آدم های خوب مرا به شفاخانه بردند وقتی خوب شدم ترسی خطرناک مرا فرا گرفت • این چه زندگی بود که من داشتم ؟ من چه شده بودم ؟ و این ترس مرابه ناامیدی انداخت • چنان ناامیدی که آرزو مرگ کردم • پس تصمیم گرفتم که وقتی خوب شدم ، به کلیسا می روم و دعا می کنم • بعد می روم پیش برادرم و تقاضا میکنم بازویم را بگیرد • اگر چه به حیث نوکرش هم باشم واقعا چنان کردم • پیش پاهایش به زانو درآمدم گفتم : به من پدری کن ، بیامرم • از چنین زندگی بیزار شدم • می خواهم همه چیز را از نو آغاز کنم • خوب • میدانی چگونه از من استقبال کرد ؟ گفتم • می سرمد از اینکه مثل من برادری دارد • گفتم : دست کمکی به سویم دراز کن هدایتم کن • به من مهربان شو تلاقی خواهی کرد • ولی او گفت : نه ! ترا کجا بشناسم ؟ به خانه ام آدم های خوب می آیند • تاجران تروتمند و آشنایان نجیب • تو خجالت خواهی داد • مردی با احساس و اندیشه من نبایست در چنین طبقه ای متولد شده باشد ببین ، من چگونه زندگی دارم • کیست که فکر کند پدرم یک دوستایی است ؟ فکر کردم : شیطان به همراهش • او کله اش از کاه پر است (به سر خود دست می کشد • به بله بله بانی چون من و او نیاید • پول داد • (فازه می کشد) • من لفظه یی دراز می کشم میتیا • بدت نیاید • بدگسی خواهم گرفته •
 میتیا • دراز بکشید لوبیم کاریج •
 لوبیم • (برمی خیزد) • هیچ وقت به من پول نده میتیا • زیادنده • فقط اندکی پول بده من چرتی می زوم ، بعد چیزی می خواهم که گرم کند به من پیدا کن •
 میتیا • (کمی پول می کشد) • بگیرید • چند کار دارید ؟
 لوبیم • ده کبیک • نقره • نقره فروخت ندارم یک دو کبیک بده دوست است • (میتیا پول را میدهد) خوب • با لکل کفایت می کند تو جوان مهربان هستی میتیا • دراز می کشد • برادرم چنانکه استحقاق دوست با تو رفتار نمی کند احمق ها از پول استفاده درست نمی کنند • پول را بده به آدم زیر کی تا از آن چیزی بسازد • من

دست و زبان

با ستیل پلچرخ می فرستاد و وطن ما را در لب پر نگاه تا بونی رسانیده بود • این موضوع هم واضح است زیرا امین گمانته و همکار خود شما یعنی سی ، آی ، ای امیر - یالیزم امریکا بود و می دانستید که در آخرین تحلیل کشور و مردم آزاده ی ما را یکبار دیگر در بند شما خواهد کشید ولی بر خبر از آن بودید که دیگر نمی شود بمقابل نیروی خلل نا پذیر مردم مقاومت و ایستادگی نمود. حال می پردازیم به اینکه : چگونه واقعت انقلاب آور در کشور ما چیست ؟
 خانم تاجر با تاسف باید گفت که شما از بسیار دور بر وضع کشور ما بوضع مردم ما قضاوت فرموده اید شما از از رسوم و عینات مردم ما بی خبرید با حفظ این موضوع که ما هرگز اراده نداریم اراده خود را بر شما تحمیل نمائیم بلکه توقع داریم که شما هم امیال و تمایلات خود را بر ما تحمیل نکنید همین حالا که مردم کشور ما به حیات نوین و انقلابی دست یافته اند شما با همکاری متحد بزرگ نان امیر یا لیزم امریکا ، شو یلینیز مرتد چین ، صیونیزم اسرائیل و ارتجاع انگریز مزدور پاکستان علیه مردم مادست به تسمیه و توطئه می زید ، هوش کنید خانم صدر اعظم که ما چون شما به اصطلاح هوائی سخن نمی زئیم • او با شان ، آدم کتان ، قطاع طریقان و رهنانیکه هر روز آرام مردم ما را بر هم می زنند ، اطفال معصوم را مسموم می سازند و یا بقتل می رسانند مساجد ، مکاتب ، بل ها ، شفاخانه ها و غیره مراکز حیاتی را ویران می کند همه و همه از وسایل و وسایط استفاده می کنند که مارک و علامه ی کشور شما و سایر کشور های هم قطار تان روی آن حک شده است • رساله های جمعی کشور ما چون نشرات مطبوع ، تلویزیون و رادیو این حقایق را به جهانیان واضح ساخته است و اگر خواسته باشید صداها و هزار ها سند انکار نا پذیر نزد ما موجود است پس رئیس کشور ریکه چنین بیشرمانه در امور داخلی ما مداخله می کند چگونه بخود حق می دهد چون نایبی مهر با تتر از مادر راجع به مردم ما بوضع حیات شان قضاوت و آنهم قضاوت دور از واقعیت نماید •
 یک عده زنان رزمجو و دلاور افغانستان طی مردم آبی در این اوا خسر بر پا شد ضمن اعتراض بر بیانیه خانم مارگریت تاجر نامه ی سر کشاده ای عنوانی ایشان صادر نمودند

اشک در چشم...

لوبیم • (در حالی که به خواب می رود) • من یک شوخی با برادرم خواهم کرد • (می خوابد)
 میتیا • (به طرف دمی رود و با دداشتن راز جیبش می کشد) لوبا چه نوشته باشد؟ جرات ندارم بازش کنم • دست هایم می زد بیسا می خوانش (می خواند) • من هم عاشق تو ام لوبا تارتسوا (سروش را بادست هایش می گیرد و می دود)
 ناتمام
 در بخشی از این نامه پیرامون مداخلات امیر - یالیزم انگلیس در امور داخلی کشور ما چنین آمده است : «خانم صدر اعظم : شما بسیار خوب میدانید که مواد منفجره ی انگلیسی برای محروم ساختن مردم کشور ما از برق ، آب و مواد غذایی ، بل ها ، سیم های برق ، شبکه های آبیاری ، تعمیرات ، بند ها و انبار را از بین می برد مردم های تنگ های انگلیسی ، اطفال شوهران و برادران مارشید می سازد • شما با وجود این اسناد انکار پذیر همیشه بر کشور ما ، دوستان واقعی ما و بر مردم ما تهمت می بندید...»
 در بخش دیگر این نامه می خوانیم : «شما از دشمنان ما گند خورده وطن ما که می خواهند مردم ما مانند گذشته های سیاه در نیستی ، بد بختی و محرومیت زندگی کنند ، دفاع می کنید...»
 مردم افغانستان همدا با زنان رزمجو بیکار مروت خویش یکبار دیگر بصراحت اعلام می دارند که دروغ پراگنی ها ، تهمت ها و قرینه سازی های دشمنان آسان و آرام نمی تواند آنها را بفریبد و با اینکه حسی یک وجب از موضع دفاع از وطن ، انقلاب و دست آورد های انقلاب به غیب بکشند • این همه تلاش های مذ بوحانه و تبلیغات سو دشمنان ما که با اعمال جنا بکا راه توام است تنهایی تواند برسوانی نیروهای امر - یعنی دامن زند • مردم افغانستان همان مردمی هستند که اسکندر هارا ، چنگیز هارا ، نیور هارا گورگین هارا ، عبدا لر حمن هارا و بالاخره نادر ها و امین هارا جواب دندان شکن داده اند • این همان سر زمین مرد خیزی است که سه بار استعمار تجاوزگر انگلیس را با دهان پر خون و دندان شکسته از خود رانده است • این همان مردمی است که سر مشق آزاد یخواهی منطقه است چه در این منطقه ی جهان اولین کشوری بود که بزور سر نیزه و سر بازی خویش استقلال کشور خود را بدست آوردند و ...
 لذا به همه نیرو های اهر یعنی و دشمنان پیشرفت و آزادی بشریت بصراحت و شجاعت اعلام می گردد که دست و زبان خویش را از وطن ماکوتاه سازند • همه جهان می دانند که مردم افغانستان خواهان صلح و دوستی با همه کشور هاست ولی هرگز به هیچ نیروی اجازه نمی دهند که بسر نوشت شان بازی نمایند • زنده باد مردم افغانستان پیروز باد انقلاب نور - زند باد زحمتکشان جهان

کار دفتر

رئیس اداره از مردی که تقاضای استخدام کرده بود پرسید که چه کاری خویش انجام داده می تواند آن شخص گفت : خوب - من تا کنون چندین بار جایزه اول مسابقات جدو لهای کلمات متقاطع را برده ام .

- این درست . اما مقصود من کار هاین بود که مربوط به دفتر باشد؟
- البته قربان . من همه این جنولها را در موقع کار دفتر حل کرده بودم !!



پسر هوشیار

مادری ساعتی بیکار بود ...

بدین جهت باری آنکه خود را با پسر کوچکش مشغول کرده باشد ، رو باو کرد

وگفت !

- پسر ... اگر بچه من نمی بودی میل داشتی چه شوی ؟

پسر کوچک بلا فاصله جواب داد !

- زرافه !

مادر با تعجب گفت:

- چرا زرافه !

پسر با قیافه جدی گفت :

- برای اینکه گردنم دراز میشد و وقتی

آب و شیرینی را در بین دهنم می گذاشتم

مدتی در بین گلویم شیرینی آن را حس می

کردم تا داخل شکم شود ... !



بدون شرح

تابلیت جوانی

اخیراً تابلیت های کشف گردیده اند که انسان را چندین سال جوان می کند . اینهم ما جرای است از آن تابلیت ها روزی پیر مردی هشتاد ساله ی پلوا خانه مراجعه کردجهایی ازاین تابلیت ها را خواست . داکتر دواساز يك جعبه باو داد وگفت: پدر جان هر يك ازاین تابلیت ها کافی است که انسان را ده سال جوان کند ... اما مواظب باشید که در خوردن آنها زیاده روی نکنید... مرد هشتاد ساله تابلیت ها را گرفت و به خانه رفت ... اما چون حواش کمی فاراحت بود همه تابلیت ها را يك مرتبه خورد و خوابید ... روز بعد خانمش هر چه منتظر نشست دید شو هرش از خواب بیدار میشود . بالاخره حوصله اش سر رفت و بالای سر او آمد وگفت :

بلند شو ... تو چقدر خواب میکنی ؟ شوهر در تخت خواب غلطی زد و باخستگی گفت :
بگذار بخوابم ... چون من امروز به کوشه کستان نیروم .



بدون شرح



بدون شرح

بر عکس عمل

کنید

گلندام خالم ، بر خلاف اسمش يك دو برده گوشت اضافه داشت . از توصیه های

دوستان وهم هیکلان خود نتیجه ای نگرفته ناچار بعنوان آخرین راه ، به کتابخانه رفت وگفت :

کتاب چگونه لاغر شویم؟ دراین؟

- نه خالم ، ولی کتاب چگونه چاق شویم داریم .

گلندام خانم عصبانی و سرافشته شده وگفت :

- می خواهی مرا مسخره کنی مرد بی عقل؟!

کتابفروش جواب داد :

- نی والله خالم ، مسخره نمیکنم .

راهش این است که دکور را میخواهید،

منتها بر عکس عمل کنین .

صورت همین جا

است

مثل اینکه صورت شما را يك جای

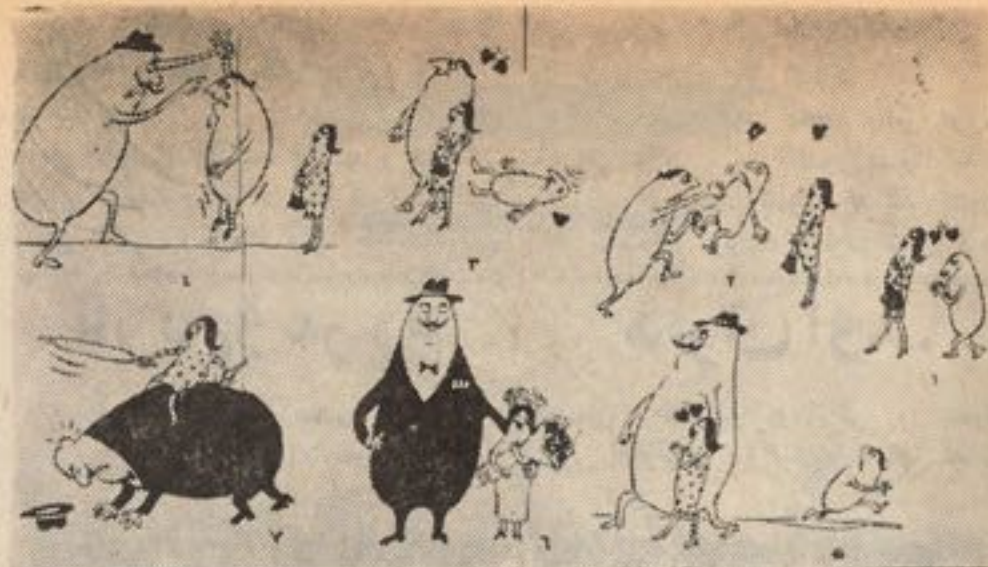
دیگر هم دیده ام ! تخریب اشتباه می کنید ، صورت من همیشه همین جای بدتم بود .



بدون شرح



می خواستی زودتر برگردی که تخم بگذاری !!



از راست به چپ بدون شرح

اینجا شاهانه نوکران است

مرد مستی که کلاه شیو به سر عینک در چشم و عصا در دست دانست سوار یکی از موتر های سرویس شهری بود مرد نصای خود را بالای شاه کلینر موتر گذاشت گفت : بچیم اینجا سیاه سنگ است ؟ کلینر موتر سرویس خولمرتانه جواب داد . - نخیر . قربان اینجا شاه نوکران است .

وای من تعطیل ندارم

روز جمعه بود ... همه بچه ها خوشحال بودند ... اما یک بچه کوچک در بین کوچه گریه می کرد ... زنی دلتش به حال او سوخت و پیش رفت و گفت : بسم ... چرا گریه میکنی ؟ بسم کوچک در حالی که هق هق می کرد گفت !

- براندم تعطیل دارم ، ولی من ندارم .
- عجیب است .. چرا تو تعطیل نداری ؟
بسم گریه اش شدید تر شد و گفت :
- آخر هنوز من به مکتب نپیروم ...



۳

مادر کلان

خانمی معین بعد از سی سال زندگی در روستا به شهر و خانه دخترش آمده بود و مشغول نمازهای تلویزیون بود . یک گسره بسم جوان موبلند بالباس فانتیزی و بیسم میرقصیدند . دخترش گفت : - چطور است نه جان دوست داری ؟ مادر معین گفت : - البته موزیک و رقص بسیار خوب است ولی حیف که اینروز عا دختر های شهری بیوسه زشت و زشت تر میشوند .



بدون شرح



از بالا به پائین بدون شرح

کلب تفریحی و آبیاری هوتل انتر کانتی نمتال تقدیم می‌کند



بهترین تسهیلات تفریحی و سرگرمی برای همشهریان عزیز!
حوض آبیاری با استاندارد بین‌المللی!
میدانهای ورزشی تیس!

اناق سرگرمی، بلبارد، شطرنج، بینگ پانگ و غیره در خدمت تالافندان قرار دارد.
بیاید این فصل زیبای آفتابی تابستان را با خاطرات شیرین و فرحت بخش سپری
نمائید.

تخفیف بی سابقه در عضویت کلب برای اشخاص و اعضای فامیلیا عضویت اعضا
بصورت ماهانه و حتی یک فصل مکمل در مقابل فیس معینه قبول شده می‌تواند.
برای معلومات مزید لطفاً با تیلوفنهای ۳۱۸۵۱۰۵۵ و نمبر فرعی ۲۰۳ شعبه فروشات
در تماس شوید.



اشک چشم

* کنسرت باید دیکور داشته باشد،
دایر کنترداشته باشد، زسست و حرکت داشته
باشد و ما زمینه سازی های در دست اجرا
داریم که این مامول را بر آورده سازیم.
* در جلب استعداد های تازه مساله مردم
اعتماد خانواده ها به خاطر بدنام بودن تئاتر
وسینما در کشور ما مطرح میباشد و اینکه
شما باز هم ناگزیر این استعداد ها را از
استیج های شخصی بیابید که عدم اعتماد
را افزون تر می سازد و هنر اصیل را بد نام
تر، چگونه این مشکل را حل می کنید؟
* مائدر شرایط کنونی هر کسی را که
استعدادی داشته باشم جلب می کنم، از
منجلاب بیرونش می کشیم و پرورشش میدهم.
* برای سال روان چه آثاری راه نمایش
میگذارید؟
* در مجموع پنج نمایش در جریان سال
خواهیم داشت که «دیواره» از پر توی راج هندی

چوکی پر در آمد از امشرو فسکی یک اثر
از گوگول که با نام «عروس» به نمایش
گذاشته خواهد شد، عروسی از فیگارو و
استاد بلبلک در این شمار است.

* خوب حمید جلیا با اظهار سپاس از
جانب زوندون به خاطر این گفت و شنود فعلا
سجبت را در همین جا خاتمه میدهم و خدا
حافظ میگویم.

* من هم از زوندون متشکرم و امیدوارم
در صبت های آینده، حرف های زیبای
بیرامون کار های به انجام آمده بری این

مبارزه با بیسوادی

چاپ کتب درسی والنباء افزایش یافت.
این کتب نه تنها به زبان روسی، بلکه به
زبان های اکرائینی، بیلو روسی، تانار،
قرغزی و دیگر زبان ها نیز چاپ گردیدند.
مکاتب ملی افتتاح گردیدند. این زحمات ثمر
خود را بار آورد: نسبت با سوادان در میان
ملیت های غیر روس به سرعت افزایش یافت.

در سال ۱۹۲۶ تعداد با سوادان در کشور دو مرتبه
افزایش یافت و در سال ۱۹۳۹ تقریباً فود فیصد
نوس کشور می توانستند بخوانند و بنویسند.
به این ترتیب ریشه کن ساختن بیسوادی،
مشکل ترین پرو بلم، توسط حکومت شوروی

تاریخ و مردم

چنانچه پیرك كارمل منشی عمومی کمیته
مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان،
رئیس شورای انقلابی و صدراعظم در کنفرانس
عظیم علما و روحانیون کشور که خود نشانه
ای از تفاهم نیک میان حزب، دولت و مردم
است به ارتباط نیت و عمل صادقانه دولت
جمهوری دمو کراتیک افغانستان در بخشی از
بیانیه شان در آن کنفرانس خطاب به علما و
روحانیون کشور گفتند:
حزب، حکومت و دولت شما به پیشگاه
خداوند بزرگ و پیشگاه رنج های عظیم مردم
مستضعف افغانستان شرافتمند انه تعهد
سپرده است، آنچه میگردید اول باید حقیق
و حقیقت باشد و در راه حق و حقیقت وظایف خود
را از اعناق و جدان و شرف خود یا احساس
مسئولیت به پیشگاه خداوند بزرگ اجرا و ایفا
کند.
به همین ارتباط پیرك كارمل رئیس شورای
انقلابی یاد کرد این مطلب که دشمنان وطن
علیه موضع صادقانه و انقلابی حزب و دولت
خائنه به پرو پاگند و تبلیغ پرداخته و به
تخریبکاری های ضد انسانی و ضد ترقی دست
زده و می زنند اضافه نموده چنین گفتند:
«بگذار دشمنان ما به حرف های مسا،
معتمد نشوند این حکم خداوند (ج) است که گوش
های شان مسدود و مغز های شان توانایی
درک حقیقت را ندارند.»

آنچه درین مرحله حساس و سازنده تاریخ
افغانستان انقلابی جلوه انسانی دارد و عناصر
وطنپرست و انقلابی را بهم پیوند می دهد،
مسأله حق و حقیقت تعهد شرافتمندانه و وجدان
و شرف پیشگامان عرصه پیکار و مردم افغانستان
است که دوستان و دشمنان خلق افغانستان
را از هم جدا نموده و آنها را که واقماً به
وطن و مردم کشور عشق و علاقه ای دارند
و از تاریخ و پرافتخار این سرزمین ایلا آگاهی
داشته اند، درین روز ها صادقانه و صمیمانه
در سنگر انقلاب شکوهمند ثور قرار گرفته
و از حق و حقیقت و بخصوص و حقانیت مرحله
نوین انقلاب ثور دفاع و پشتیبانی می نمایند و
در راه بی بر گشت انقلاب ثور که با قیام
شش جدی در راه اصولی و اساسی خویش
قرار گرفت یکجا با فرزندان راستین انقلاب
و مردم به پیش می روند و هرگز فریب و
تیرنگ دشمنان شناخته شده مردم افغانستان
را نمی خورند. بگذار دشمنان مادرین مرحله
زندگانی نوین مردم افغانستان دروغ میگویند
و بالحن براگشی های شان بیشتر ازین بسا
دست های میاهشان جنایت های دیگری
را هم مرتکب شوند سر انجام این خلق و
مردم افغانستان است که بیروزمیشوند نه از رجاع
و رکوی او ذری ذلولو آزادی غوثیونگ
و امیر یا لیزم که به سر دمداری امیر بالیزم
جانبخوار امریکا که خائنه بر ضد حق او
و حقیقت قرار گرفته دزدان و اوباشان و
قطا الطر بقان را بازی می رساند.
فروزان باد مشعل حق و حقیقت
نیرومند باد یاران راستین، انقلاب و مردم
افغانستان.

دبری او...

چنانچه پیرك كارمل منشی عمومی کمیته
مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان،
رئیس شورای انقلابی و صدراعظم در کنفرانس
عظیم علما و روحانیون کشور که خود نشانه
ای از تفاهم نیک میان حزب، دولت و مردم
است به ارتباط نیت و عمل صادقانه دولت
جمهوری دمو کراتیک افغانستان در بخشی از
بیانیه شان در آن کنفرانس خطاب به علما و
روحانیون کشور گفتند:
حزب، حکومت و دولت شما به پیشگاه
خداوند بزرگ و پیشگاه رنج های عظیم مردم
مستضعف افغانستان شرافتمند انه تعهد
سپرده است، آنچه میگردید اول باید حقیق
و حقیقت باشد و در راه حق و حقیقت وظایف خود
را از اعناق و جدان و شرف خود یا احساس
مسئولیت به پیشگاه خداوند بزرگ اجرا و ایفا
کند.
به همین ارتباط پیرك كارمل رئیس شورای
انقلابی یاد کرد این مطلب که دشمنان وطن
علیه موضع صادقانه و انقلابی حزب و دولت
خائنه به پرو پاگند و تبلیغ پرداخته و به
تخریبکاری های ضد انسانی و ضد ترقی دست
زده و می زنند اضافه نموده چنین گفتند:
«بگذار دشمنان ما به حرف های مسا،
معتمد نشوند این حکم خداوند (ج) است که گوش
های شان مسدود و مغز های شان توانایی
درک حقیقت را ندارند.»
آنچه درین مرحله حساس و سازنده تاریخ
افغانستان انقلابی جلوه انسانی دارد و عناصر
وطنپرست و انقلابی را بهم پیوند می دهد،
مسأله حق و حقیقت تعهد شرافتمندانه و وجدان
و شرف پیشگامان عرصه پیکار و مردم افغانستان
است که دوستان و دشمنان خلق افغانستان
را از هم جدا نموده و آنها را که واقماً به
وطن و مردم کشور عشق و علاقه ای دارند
و از تاریخ و پرافتخار این سرزمین ایلا آگاهی
داشته اند، درین روز ها صادقانه و صمیمانه
در سنگر انقلاب شکوهمند ثور قرار گرفته
و از حق و حقیقت و بخصوص و حقانیت مرحله
نوین انقلاب ثور دفاع و پشتیبانی می نمایند و
در راه بی بر گشت انقلاب ثور که با قیام
شش جدی در راه اصولی و اساسی خویش
قرار گرفت یکجا با فرزندان راستین انقلاب
و مردم به پیش می روند و هرگز فریب و
تیرنگ دشمنان شناخته شده مردم افغانستان
را نمی خورند. بگذار دشمنان مادرین مرحله
زندگانی نوین مردم افغانستان دروغ میگویند
و بالحن براگشی های شان بیشتر ازین بسا
دست های میاهشان جنایت های دیگری
را هم مرتکب شوند سر انجام این خلق و
مردم افغانستان است که بیروزمیشوند نه از رجاع
و رکوی او ذری ذلولو آزادی غوثیونگ
و امیر یا لیزم که به سر دمداری امیر بالیزم
جانبخوار امریکا که خائنه بر ضد حق او
و حقیقت قرار گرفته دزدان و اوباشان و
قطا الطر بقان را بازی می رساند.
فروزان باد مشعل حق و حقیقت
نیرومند باد یاران راستین، انقلاب و مردم
افغانستان.



سلام علیکم خوانندگان و همکاران عزیز! به امید سلامتی میپردازیم به جواب نامه ها جواب نامه های این هفته را با نامه یی انتقادی توسط عزیز ما منیرا نوشه شروع میکنیم ، بخوانید : «با استفاده از فرصت می خواهم نظری بیاندارم موضوع جوانانی که در هنر و ادب دسترسی و آشنایی دارند

تا آن جائیکه بنظر می رسد یکتعدادی از دانشمندان و نویسندگان و هنرمندان محترم که در بخش های مختلف هنر و ادب در راس قرار داشتند و در کمال غرور و نخوت که نمیدانم ناشی از دانش شان است و بیاجیز دیگر تمام موضوعات مربوط همان رشته خاص را بخویشتن و یا امثال خود اختصاص میدادند و استوار بودن آن بخش هنر و یا ادب را منحصر بخود ، مستلزم کار و کوشش و تراوش اندیشه های بدیع و ابتکاری خویش مینماداشتند و ادعا می نمودند که اگر زمانی این موقف از ایشان گرفته شود همان قسمت هنر و یا ادب از بین خواهد رفت و یا لاف از پیشروی باز خواهد ماند و شخص و یا اشخاصی دیگری که بتوانند جای آنها را بگیرند پیدا نخواهد شد آنها معتقد بودند که جامعه بدون ایشان از داشتن نعمت معنوی محروم خواهد بود و درخشانی در علم و هنر رو نما نخواهد گردید البته بگفته نیوتن که میگوید : (تمام اختراعات خود را مديسون دانشمندی میدانم که روی دوش شان استوار بودم) از نقش این دانشمندان در هر زمینه انکار نباید کرد اما ایشان (مسولین هنر و ادب) باین طرز تفکر خود از استعداد ، ابتکار ، هوش و بالاخره تمام خصوصیات بارز و تعیین کننده جوانان که تازه در این راه همت می گمارند انکار و یا به دیده اغماض می نگرینند ، کوچکترین فرصت و اندکترین زمانی برای رشد استعداد های خلاقه این قشر پر توان جامعه نمیدادند زیرا در

آنصورت میبود که س شناسی ، شهرت و موقف شان در خطر میافتاد در حالیکه چنین نمیخواستند . بارها دیده شده که اگر یکجوان در یک بخش ادب و یا هنر استعدادی تبارز می داد از طرف این عده گذشته از اینکه تشویق نمیشد به اشکال گوناگون مورد تمسخر و استهزاء قرار می گرفت که این خود باعث آن میشد جوانی که اراده ضعیف و تصمیم متزلزل میداشت بجای اینکه امیدوار شود ناامید می گردید و بکوشه می نشست و از هدفی که داشت دست بر میداشت و یا چون از طرفی تقویت نمیشد استعدادش

موقتا رویه خاموشی می گزیدند این دانشمندان و نویسندگان گرامی و ارجمند بدستی آگاه هستند که در طول تاریخ بشری جوانان نقش ارزنده و سازنده را داشتند و تاریخ علم در هر زمینه شاهد گویای این حقیقت است. با ارزش ترین اکتشافات ، عظیم ترین اختراعات و بزرگترین فعالیت ها در بخش های مختلف توسط دانشمندان هنگامی صورت گرفت که ایشان در سن جوانی خویش قرار داشتند در این جا میتوان مثالهای زیادی را ارائه نمود که بذکر چندی آن اکتفا می کنیم. البرت انشتین قانون نسبیت خود را ، این تئوری که چون یغی منفجر شد و پایه های فزیک کلاسیک را در هم ریخت هنگامی ارائه نمود که در سن (۲۰-۲۵) سالگی قرار داشت توماس ادیسون که (۵۰۰۰) نوع اختراع به اسمش درج است در سن چهارده سالگی با ماشین چاپی که خودش ساخته بود مسولیت بخش روز نامه را باهمه محتویاتش به عهده داشت . برتر اندر اصل صلح جو ترین مرد قرن بیست اکثر تالیفات ارزشمند خویش را در هنگام جوانی برشته تحریر در آورد . نین این قهرمان اندیشمند آن هنگام بلوغ و جوانی یعنی در سن ۲۵ سالگی رهبری «اتحادیه مبارزه برای رهایی طبقه کارگر» را که خودش از تمام محافل مارکسیستی در اسک سازمان واحد متحد ساخت به دوش داشت . تمام شهرت و ارجمندی پیکوسوانیست دانشمندی توانایی ایتالیا در زمان بلوغ نصیب وی گردید زیرا در ۲۲ سالگی پدرود حیات گفت .

ابو علی سینا در مرحله جوانی خویش آثار جاویدانی چون قانون و شفا را از خود بیجا گذاشت یا سر عرفات رهبر پر توان فلسطین در سنین بین (۲۵-۲۷) سالگی - رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین (الفتح) را به عهده گرفت که تا هنوز هم دلیرانه و شجاعانه به این سمت باقی است .

ما کله داریم چرا کار های مان را مورد انتقاد بی اساس و بی مورد قرار دادید ، چرا از پیشروی مان در بخش های مختلف هنر و ادب آگاهانه و از راه های گوناگون استفاده کردید . آیا این خود دلیل بر عقب ماندگی کشور ما از لحاظ علم و هنر نیست ؟ آیا این طرز دید باعث عدم پیشرفت در زمینه های مختلف هنر و ادب نمیکردد ؟ البته که همین طور است ، زیرا در ارتقای یک کشور از هر جنبه چه در تولیدنعمات مادی و یا ایجاد نعمات معنوی نادیده گرفتن قدرت خلاقه جوانان بصورت قطع دور از واقع بینی و نیک

آینده شما گفته باشند و به ناپید سخن سعیدی تا متکلم را عیب نگیرند سخنش صلاح نپذیرد به آن سخن زبان کشوند . و آن رفیق دیگر هم که به تعجب از شما پرسید و گفت شما به فاکولته انجینیری درس میخوانید و قلم تا فرآ به فاکولته ادبیات گذاشته اید . به گمانم میخواست شوخی با شما دوست عزیز بکند که مجالش را ندادید و بگذارید از فرصت استفاده برم و این مزاح را با شما بکنم .

میگویند در یکی از کشور های غرب که صنعت و تخنیک همه جا را به چنبره خسود کشیده بود ، شخصی چشم درد شد و به عجله پیش داکتر چشم رفت که علاج درد چشم کند و اعاده صحت نماید . مقابل داکتر نشست و گفت چشمم را درد شدیدی می آزارد و داکتر پرسید کدام چشم مبارک را . گفت چشم چپم را . داکتر گفت : معذرت میخواهم بنده متخصص امراض چشم راست است ؛ و این هم پیش تان باشد که چخوق اصلا طیب بود و یا آنکه شما اورابه حیرت یک داکتر حاذق بشناسید به نویسند گیش ایمان دارید و حرف تمام است که نویسند گسان حتما فاکولته ادبیات نخوانده اند و شما انجینیر عزیز میتوانید ادیب ، نویسنده ، روان شناس و ... شوید . مجله ژوندون مجله مطالب شماست مشروط بر اینکه مطالبی بفرستید که درخوریک مجله باشد و چیز به درد بخوری اما آفندر فراوان که از جوانان گفته اید متوجه باشید که جوان داریم تا جوان . و تنها امکان ندارد به اسم جوان و نیروی پر توان آن همه چیز را قبول کنیم . اینقدر که از جوانان بیشتر میگویند علتش توانایی بالقوه و نهفته است که همه جوانان دارند و میتوانند از این ودیعه زیادتیر استفاده کنند در غیر چه پیرو چه جوان ، تدبیر پیر به ز جوان . و اگر آنها را میشناسید به مامعرفی دارید تا ببینیم کدام مضمون شما را بنام سارق خود چاپ کرده اند و هم از نویسند گانی (۱) که همه چیز را در اختیار خویش گرفته اند نیز نام ببرید که ببینیم شما بهتر از آنان مینویسید یا آنان خویر از شما می نویسند . گذشته از همه ، این نویسندگان را نام گیرید که مابه دیگران بشناسانیم که چرا جوانان را به قلمزنی نمیکذارند .

آخر اینها چه حق دارند ، ادبیات و هنر که در اجاره بی شان نیست که اینگونه میکنند ایشان را به ما معرفی دارید که طبل رسوایی این اجاره داران ادبی را از زمین ژوندون ، از همین پنج منزله به زمین بکوییم و شما را در فاکولته انجینیری به خوشحالی اندازیم

والسلام
مدیر مسوول : راحله راسخ خرمی
معاون : محمد زمان نیکرای
آمر چاپ : علی مرتضی عثمانزاده
آدرس : انصاری وات - جوار ریاست مطابع دولتی
تلفون مدیر مسوول : ۲۶۸۴۹
تلفون توزیع و شکایات : ۲۶۸۵۹
دولتی مطبعه

اندیشی می باشد ، چه نیروی جوان در یک رشته خاص بویژه رشته مورد علاقه بسبب ارزش و ارزنده است ، اما بد بختانه از طرف یکتعداد ادبا و اندیشمندان محترم چنین چشم پوشی های صورت گرفته بود در این زمینه منالی دارم : بنده فعلا ۲۱ سال دارم و در پوهنخی انجینیری کابل مصروف تحصیل هستم و از مدت زمانی میشود که در زمینه های مختلف علم و هنر مشغول تحقیق و مطالعه هستم ، در حدود یک و نیم سال قبل نمایشنامه را نوشتم و به اداره مسول نشراتی سپردم مسول اداره بعد از مهلت خواستن مدت وقتی اجازه نشر آنرا در کمال تعریف ، توصیف اما ظاهری و فریبنده برایم اظهار داشت ، خوب من هم در این راه نازده قدم بر داشته بودم خوشحال شدم اما این خوشحالی دیری نپایید که به یاس تبدیل گشت زیرا نه از نشر نمایشنامه ام خبری شد و نه از وجودش در اداره . گویانمایشنامه ام دیگر در باطله دانی ها و در کنار میز ها و یا هم در نزد ایشان جهت پخش و نشر آن به امتیاز خود شان از استردادش شانه خالی کردند و بهانه آوردند ، توجه کنید به مثال دیگری که متوجه خودم هست . در حدود سه ماه قبل مقاله تحت عنوان «حافظه» از نظر روان شناسی از ماخذ های موثق و دقیق تر نیب دادم و بیکی از اداره های مجله آوردم یکی از مسولین اداره موصوف بعد از برسی آن پرسید . این را خودت نوشتی ؟ گفتم : بلی ، پرسید به فاکولته ادبیات هستید گفتم : نه ، به پوهنخی انجینیری هستم با تعجب زیساد گفت : تو که به فاکولته انجینیری هستی به روان شناسی چه میفهمی ؟... و دیگر اینکه اگر خوانند گان ما بفهمند که تو در این پوهنخی هستی مطلب را نخواهند خواند و بعد از اندکی سکوت گفت : خوب باشد باز چاپش میکنیم اما افسوس که بدون انتقاد نه چاپ شد و نه هم از مقاله ام خبری هست به چنین وضع یکتعداد زیاد جوانان هنرمند و نویسنده ما دچار هستند جوانانی واقعا مبتکر هستند . نا گفته نباید گذاشت که انگیزه نوشتن این مقاله قسط و فقط امید و توقمی بود که از این تعداد ادیبان و نویسندگان داشتیم امیداست جسارت ادبی تلقی نشود .

جواب نویسی:
 کار بسیار خوب کردید که آنچه بر دل داشتید بر زبان آوردید . ما شك داریم که اهل قلم به انحصار ادبی دست بزنند و تازه کاران را از پیشروی باز مانند و خود در میدان خالی به ترک تازی بپردازند و در شهر کوزان خویشتن را پادشاه برحق همگان بیانکارند . نه اینگونه نیست و گرهست گناهست ، قلم و قدم شان یارای اینکار را ندارد و هیچگاه با بر نامه کار شان این قضیه درست نمایند آنان میخواهند که علم و دانش همه را سیراب کند و همه یا سیاهی وزشتی بچکنند جهان را از پلیدی ویدی پاک نمایند و جهان نوی بیافکنند . مگر با آن رسالتندی میشود دیگران را از صف خویش کشید و یکتنه در جاده نا هموار این دیر خراب آباد قدم زد و پیش رفت ؟ اگر دوستان مطبو عانی ، انتقادی در کار شما نموده اند ، آزرده نشوید ، شاید از سر اخلاص و دوستی برای بهتری کار

تاریخ
موسیقی ایران



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**